

۵۰ سؤال

از حزب کمونیست کارگری ایران



۵۰ سؤال

از حزب کمونیست کارگری ایران

انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران

آگوست ۲۰۱۶ - تیر ۱۳۹۵

هدف جزوه ای که در اختیار دارید تشریح نقطه نظرات و دیدگاه‌های حزب کمونیست کارگری ایران در عرصه های متفاوت است. در این جزوه تلاش شده است از طریق پاسخ دادن به سئوالاتی که معمولا از حزب پرسیده می شود، نظرگاه‌های حزب بطور فشرده توضیح داده شود. پاسخ دهندگان به این سئوالات از اعضای کمیته مرکزی حزب هستند.

لازم به توضیح است که برخی از پاسخ ها از گفتارهای شفاهی اقتباس شده اند و ادبیات متفاوتی دارند. امیدواریم که خوانندگان این جزوه با مطالعه آن با مواضع و دیدگاه‌های حزب بیشتر آشنا شوند.

۱- برخی از انقلابیون سابق انقلاب ۵۷ را یک اشتباه میدانند. شما از انقلاب ۵۷ چه ارزیابی ای دارید؟ (منصور حکمت)

۲- برخی معتقدند اسلام راستین با اسلام حاکم در ایران متفاوت است و نقد اسلام را توهین به عقاید مردم میدانند. نظر شما چیست؟ (منصور حکمت)

۳- آیا جامعه ایران اسلامی است؟ (منصور حکمت)

۴- در شرایطی که بخش وسیعی از مردم به مذهب و وجود خدا معتقدند چطور میتوان دست مذهب را از حکومت قطع کرد؟ (حمید تقوایی)

۵- آیا با مذهب افراطی برخورد نمی کنید؟ (حسن صالحی)

۶- آیا کمونیزم با توجه به اعتقادات مذهبی مردم می تواند توده ای شود؟ (اصغر کریمی)

۷- نقد فکری مذهب به چه معنی است؟ (حمید تقوایی)

۸- در جامعه سوسیالیستی آیا پیروان مذهب آزادی دارند؟ (اصغر کریمی)

۹- آیا نقد عقیدتی مذهب با آزادی بی قید و شرط عقیده تناقض ندارد؟ (حمید تقوایی)

۱۰- چرا بر بی قید و شرط بودن آزادی بیان تاکید دارید؟ (شهلا دانشفر)

۱۱- آیا ایران کشور چند ملیتی است؟ (منصور حکمت)

۱۲- چرا با فدرالیسم مخالفید؟ (حمید تقوایی)

۱۳- در مورد پرچم شیروخورشید چه میگویید؟ (کاظم نیکخواه)

۱۴- اگر به وطن و خاک مهر ندارید پس با چه انگیزه ای مبارزه می کنید؟ (حمید تقوایی)

۱۵- چرا دموکراسی غربی را قبول ندارید؟ (کاظم نیکخواه)

۱۶- از سرمایه دار تا کارگر هر فرد یک رای. آیا این بهترین شکل مشارکت همه آحاد جامعه در تعیین سرنوشتشان نیست؟ (حمید تقوایی)

۱۷- در نظام حکومتی مورد نظر شما پارلمان چه جایی دارد؟ آیا رئیس جمهور شخصیت اول مملکت است و یا نخست وزیر؟ (فاتح بهرامی)

۱۸- اگر حزب قدرت را بگیرد آنوقت دولت حزبی نمی شود؟ (شهلا دانشفر)

۱۹- اگر شما قدرت را بگیرید با حملات احتمالی غرب چگونه برخورد می کنید؟ (منصور حکمت)

۲۰- چرا هنوز به دیکتاتوری پرولتاریا معتقدید؟ (منصور حکمت)

۲۱- آیا در حکومت مطلوب شما فقط کارگران حکومت میکنند؟ (شهلا دانشفر)

۲۲- آیا حکومت مورد نظر شما ایدئولوژیک است؟ (حمید تقوایی)

۲۳- در جامعه سوسیالیستی تکلیف مالکیت چه میشود؟ (علی جوادی)

- ۴۹- اگر حزب به حکومت برسد برای سوسیالیسم، برای لغو کارمزدی و استثمار چه میکند؟ (حمید تقوایی)
- ۵۱- آیا سرمایه داری و بازار بهترین، کارآمدترین و مقدورترین الگوی اقتصادی نیست؟ (منصور حکمت)
- ۵۵- جامعه سوسیالیستی جای رقابت و انگیزه فردی چه چیزی را میتواند قرار بدهد؟ (منصور حکمت)
- ۵۷- از هر کس به اندازه استعدادش به هر کس به اندازه نیازش یعنی چه؟ (مصطفی صابر)
- ۵۹- آیا شعار "اساس سوسیالیسم انسان است" تعریف متفاوتی از سوسیالیسم است؟ (حمید تقوایی)
- ۶۰- آیا در جامعه کمونیستی مردم اختیار و ابتکار دارند؟ (کاظم نیکخواه)
- ۶۲- برنامه حزب چه فرق و یا نقاط اشتراکی با بیانیه حقوق بشر دارد؟ (منصور حکمت)
- ۶۳- آیا فروپاشی شوروی و بلوک شرق بمعنای شکست سوسیالیسم و پایان کمونیسم نیست؟ (منصور حکمت)
- ۶۵- آیا بعد از شکست کمونیسم در چین و شوروی کمونیسم همچنان شانس موفقیت دارد؟ (حمید تقوایی)
- ۶۷- آیا از نظر شما چین یک کشور کمونیستی است؟ (ناصر اصغری)
- ۶۹- آیا توجه شما به حقوق فردی برای خنثی کردن تبلیغات ضد شوروی سابق است؟ (اصغر کریمی)
- ۷۱- چرا به آزادی احزاب سیاسی اعتقاد دارید؟ (حمید تقوایی)
- ۷۳- دلایل حزب گریزی در ایران چیست؟ (حمید تقوایی)
- ۷۵- عضویت در حزب شما چرا ساده است؟ (منصور حکمت)
- ۷۶- حزب شما چگونه اداره میشود؟ منابع تامین مالی حزب چیست؟ (اصغر کریمی)
- ۷۸- رهبری جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی چگونه تامین میشود؟ (منصور حکمت)
- ۷۹- چطور شد که خمینی رهبر انقلاب شد؟ (حمید تقوایی)
- ۸۰- آیا چپها حامی خمینی بودند؟ (حمید تقوایی)
- ۸۱- آیا میان انقلاب و اصلاحات تناقضی نیست؟ (حسن صالحی)
- ۸۳- آیا رابطه آزاد جنسی میان بزرگسالان "بی بند و باری" نیست؟ (کاظم نیکخواه)
- ۸۵- چرا مخالف استفاده از القاب هستید؟ (اصغر کریمی)
- ۸۷- موضع متفاوت شما در زمینه محیط زیست چیست؟ (حسن صالحی)
- ۸۹- حقوق والدین در قبال فرزندان چیست؟ (سیامک بهاری)
- ۹۲- چرا انحلال ارتش ممکن و ضروری است؟ (حمید تقوایی)
- ۹۳- کسانی هستند که اصل چشم در برابر چشم را عین عدالت میدانند. پاسخ شما به این تلقی از عدالت چیست؟ (حمید تقوایی)
- ۹۴- چرا با اعدام مخالفید؟ جایگاه مبارزه علیه اعدام در جمهوری اسلامی چیست؟ (حمید تقوایی)
- ۹۶- چگونه تئوری به نیروی مادی تبدیل میشود؟ (منصور حکمت)



برخی از انقلابیون سابق انقلاب ۵۷ را یک اشتباه میدانند. شما از انقلاب ۵۷ چه ارزیابی ای دارید؟

منصور حکمت: گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که تاریخی که شکست خوردگان می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تعزیه و نوحه و تسلیم و خودفربیی نیست. اگر تاریخ داستان تغییر است، آنگاه تاریخ واقعی تاریخ شکست نخوردگان است. تاریخ جنبش و مردمی است که همچنان تغییر میخواهند و برای تغییر تلاش میکنند. تاریخ کسانی است که حاضر نیستند ایده آلهای و امیدهای خود برای جامعه بشری را دفن کنند. تاریخ مردم و جنبشهایی است که در انتخاب اصول و اهداف خویش مخیر نیستند و ناگزیرند برای بهبود آنچه هست تلاش کنند. انقلاب ۵۷ در تاریخ فاتحین و شکست خوردگان هر دو، پله ای در عروج اسلام و اسلامیت و مسبب شرایطی است که امروز در ایران حاکم است. در تاریخ واقعی، اما، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد.

مصائب دوران پس از انقلاب در ایران را باید بپای مسببین آن نوشت. مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواهند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاخی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. برخلاف نظرات رایج، جمهوری اسلامی وجود خود را در درجه اول مدیون شبکه مساجد و خیل آخوندهای جزء نبود. منشاء این رژیم قدرت مذهب در میان مردم نبود، قدرت تشیع، بیعلاقگی مردم به مدرنیسم و انزجارشان از فرهنگ غربی، سرعت بیش از حد شهرنشینی و کمبود "تمرین دموکراسی"، و غیره نبود. این خزعبلات ممکن است بدرد کاربرد شغلی "شرق شناسان" نیم بند و مفسرین رسانه ها بخورد، اما سرسوزنی به حقیقت ربط ندارد. جریان اسلامی را همان نیروهایی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیدند که تا دیروز زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند و ساواکش را تعلیم میدادند. آنها که پتانسیل رادیکالیزاسیون و دست چپی از آب در آمدن انقلاب ایران را میشناختند و از اعتصاب کارگران صنعت نفت درس خود را گرفته بودند. آنها که به یک کمربند سبز در کش و قوسهای جنگ سرد نیاز داشتند. برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران پول خرج شد، طرح ریخته شد، جلسه گرفته شد. هزاران نفر، از دیپلماتها و مستشاران نظامی غربی تا ژورنالیستهای همیشه باشرف دنیای دموکراسی ماهها عرق ریختند تا از یک سنت عقب مانده، حاشیه ای، کپک زده و به انزوا کشیده شده در تاریخ سیاسی ایران، یک "رهبری انقلاب" و یک آلترناتیو حکومتی برای جامعه شهری و تازه - صنعتی ایران سال ۵۷ بسازند. آقای خمینی نه از نجف و قم و در راس خیل ملاهای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول جنگ سرد بود، محصول مدرن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرایی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و درخور مردم "جهان اسلام" یکبار دیگر مشروعیت میبخشند. کل امکانات اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی غرب برای ماهها قبل و بعد از بهمن ۵۷ برای به کرسی نشاندن این

رژیم و سر پا نگاهداشتن آن بسیج شد.

اما اینکه نفس اجرای این مهندسی اجتماعی در ایران مقدور شد، مدیون اوضاع و احوال و نیروهای سیاسی و اجتماعی داخل ایران بود. ماتریال کافی برای این کار فراهم بود. حرکت اسلامی در همه کشورهای منطقه وجود داشته است. اما تا رویدادهای ایران در هیچ مقطعی این جنبش به یک جریان سیاسی قابل اعتنا و یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی این کشورها بدل نشده بود. (ضد انقلاب اسلامی را نه به نیروی ناچیز حرکت اسلامی، بلکه روی دوش سنتهای سیاسی اصلی اپوزیسیون ایران ساختند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت ملی و باصطلاح لیبرالی جبهه ملی ساختند که از کارگر و کمونیست بیش از هر چیز هراس داشت و تمام عمرش را زیر شنل سلطنت و عبای مذهب به جویدن ناخنهایش گذرانده بود. سنتی که در تمام طول تاریخش قادر نشد حتی یک تعرض نیم بند سکولار به مذهب در سیاست و فرهنگ در ایران بکند. سنتی که رهبران و شخصیتهایش جزو اولین بیعت کنندگان با جریان اسلامی بودند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت حزب توده ساختند که ضد - آمریکایی گری بهر قیمت و تقویت اردوگاه بین المللی اش فلسفه وجودی اش را تشکیل میداد و رژیم اسلامی را، مستقل از اینکه چه به روز مردم و آزادی میآورد، زمین باروری برای مانور و مانیپولاسیون میدید. رژیم اسلام را روی دوش سنت منحط ضد - مدرنیست، ضد "غرب زدگی"، بیگانه گریز، گذشته پرست و اسلام زده حاکم بر بخش اعظم جامعه هنری و روشنفکری ایران ساختند که محیط اولیه اعتراض جوانان و دانشجویان را شکل میداد. خمینی پیروز شد، نه به این خاطر که مردمانی خرافاتی عکس او را در ماه دیده بودند، بلکه به این خاطر که اپوزیسیون سنتی و این فرهنگ منحط ملی و عقبگرا، او را، که در واقع وارداتی ترین و دست سازترین شخصیت سیاسی تاریخ معاصر ایران بود، "ساخت ایران"، خودی و ضد غربی تشخیص داد و به تمجیدش برخاست. ضد انقلاب اسلامی محصول این بود که ابتکار عمل در صحنه اعتراضی از دست حرکت مدرنیستی - سوسیالیستی کارگران صنعت نفت و صنایع بزرگ، به دست اپوزیسیون سنتی ایران افتاد. اینها بودند که پرسوناژ خمینی و سناریوی انقلاب اسلامی را از غرب تحویل گرفتند و عملاً به توده مردم معترض فروختند.

علیرغم همه اینها، معرکه گیری اسلامی تنها توانست وقفه ای در روند انقلاب ۵۷ ایجاد کند. رویدادهای دوره بلافاصله پس از قیام بهمن نشان داد که دینامیسم انقلاب هنوز برجاست. نشان داد که مردم، هرچه بر زبانشان انداخته شده بود، بهر حال نه برای اسلام بلکه برای آزادی و رفاه اجتماعی به میدان آمده بودند و هنوز در میدان مانده بودند. بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهایتاً نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی بسیار خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام آن فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه گذاری ها و تلاشها توانست برای موکلین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این بیشتر نیاز نداشتند. در تاریخ واقعی ایران، ۳۰ خرداد به ۱۷ شهریور میچسبد و حلقه بعدی آن است. خمینی، بازرگان، سنجابی، مدنی، فروهر، یزدی، بنی صدر، رجایی و بهشتی، نامهایی هستند که باید بدنال محمدرضا پهلوی، آموزگار، شریف امامی، بختیار، اویسی، ازهارای و رحیمی آورده شوند، بعنوان مهره هایی که یکی پس از دیگری جلوی صحنه میآیند تا شاید راه انقلاب و اعتراض مردم را سد کنند. رژیم سلطنت و مهره های رنگارنگش در مقابل ضربات پی در پی جنبش اعتراضی شکست خوردند. حکومت اسلامی، در عوض، قادر شد فرصت بخرد، نیروی ارتجاع را بازسازی کند و انقلاب مردم را به خونین ترین شکل در هم بکوبد. دستور کار هر دو رژیم یک چیز بود.

نیم بیشتر مردم ایران جوان تر از آنند که حتی خاطره گنگی از انقلاب ۵۷ داشته باشند. رابطه اینها با رویدادهای آن دوره بی شباهت به رابطه نسل انقلابیون ۵۷ با وقایع دوران مصدق و ماجرای ۲۸ مرداد نیست. دورانی سپری شده و غیر قابل لمس که ظاهراً فقط در ذهن نسل معاصر خودش زنده و مهم تلقی میشود. روایتها از آن دوران زیاد و مختلفند، اما بیش از آنکه چیزی راجع به حقیقت تاریخی بگویند، راجع به خود راوی و مکانش در دنیای امروز حکم میدهند. انسان همیشه از دریچه امروز به گذشته مینگرد و در آن در جستجوی یافتن تأییدی بر اراده و عمل امروز خویش است. نواندیشان ما نیز در نگاه به انقلاب ۵۷، در پی برافراشتن پرچمی در ایران ۷۵ هستند. اما این پرچم همیشه وجود داشته است. اینکه هر بار چه کسی، با چه تشریفات و با زرمزه چه اوراد و آیاتی، زیر این پرچم حضور به هم میرساند مساله ای ثانوی است.

کسانی معتقدند که اسلام راستین با اسلام حاکم در ایران متفاوت است و نقد اسلام را توهین به عقاید مردم میدانند. نظر شما چیست؟

منصور حکمت: من این را درک میکنم که منافع عده‌ای چنین اقتضا میکند که تا حد امکان اسلام را از زیر تیغ خشم مردمی که قربانی یا شاهد جنایات غیر قابل توصیف اسلامیون‌اند، بدر ببرند. من این را درک میکنم که ابعاد این جنایات و این هالاکاست [halocaust] چنان است که حتی در میان صف اسلامیون هم کسانی پیدا میشوند که نمیخواهند مسئولیت این همه پلیدی و زشتی را بر عهده بگیرند و لاجرم به نظر من طبیعی است که در چنین اوضاعی بحث "اسلام راستین" و رابطه آن با "اسلام پراتیک" یک بار دیگر بالا بگیرد. اما از نظر من کمونیست، من آتئیست، از نظر ما شاهدان و قربانیان جنایات این اسلام، از نظر من و امثال من که در یک جدال سهمگین اجتماعی و سیاسی و فکری با این هیولا بسر میبریم، این اظهارات و توجیحات از فرط رندی، احمقانه جلوه میکند. مبانی عقیدتی اسلام، مبانی قرآنی اسلام، انکشاف تاریخ اسلام، هویت و تعلق سیاسی اسلام و اسلامیون در جدال آزادی و ارتجاع در عصر ما عیان‌تر و غیر قابل پوشاندن‌تر از آن است که اجازه بدهد بحث روایات مختلف اسلام و وجود و احتمال وجود روایت دیگری از اسلام، ولو در آینده و در گُرات دیگر، که در آن ابتدایی‌ترین حقوق و عواطف بشری لعن و لگدمال نشده باشد، جدی گرفته بشود. به نظر من، این نهایت بی‌حرمتی به علم و به شعور اجتماعی انسان زمان ماست، اگر هر توجیه و هر مَهملی که اسلامیون در حال هزیمت به روی جامعه پرت میکنند را به عنوان مبحثی برای تجزیه و تحلیل و موشکافی علمی بپذیریم... فرد در اسلام، چه راستین و چه غیر آن، بی‌حقوق و بی‌حرمت است. زن در اسلام برده است. کودک در اسلام در ردیف احشام است. عقیده آزاد در اسلام معصیت و مستوجب عقوبت است. موسیقی فساد است. سکس، بدون جواز و بدون داغ مذهب بر کپل مرتکبیش، گناه کبیره است. این دین مرگ و خون و عبودیت است. راستش همه ادیان همین‌اند، اما بیشتر ادیان را بشریت آزاداندیش و آزادیخواه در طول صدها سال در قفس کرده است. این یکی را هرگز نگرفتند و مهار نکردند. چرخ میزند و نکبت می‌آورد.

دفاع از موجودیت اسلام تحت لوای بحث احترام به باورهای مردم، به نظر من بی‌اعتبار و ریاکارانه است. در میان مردم، باورهای مختلفی هست. بنابراین بحث نه بر سر احترام به باورهای مردم، بلکه بر سر انتخاب باورهای قابل احترام مردم است. هر کس هر چه بگوید، به هر حال همه دارند باورهای باب میل خودشان را انتخاب میکنند. و لاجرم آنها که تحت لوای حرمت باورهای مردم، نقد به اسلام را پس میزنند، دارند فقط انتخاب معنوی و سیاسی خود را بیان میکنند و بس. اسلام را به عنوان یک عقیده قابل احترام برمیگزینند و فقط برای مشروعیت "خلقی" دادن به انتخابشان، عقاید خود را در بسته‌بندی "اعتقادات مردم" عرضه میکنند. من به هیچ خرافه‌ای، به هیچ ناحقی، حتی اگر همه مردم جهان به آن صحه بگذارند، احترام نمیگذارم. این را البته حق هر کس میدانم که به هر چه میخواهد باور داشته باشد. اما میان احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقیده افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان ننشسته‌ایم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکت کنندگان در آن هستیم. هر یک گوشه‌ای از این جدال تاریخی-جهانی هستیم که به نظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسانها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسانها را در چنگال آن دیده‌ام، احترام نمیگذارم.

برخی می گویند مردم کشورهای مثل ایران مسلمانند و آنچه که در آنها جریان دارد، برای مثال موقعیت زنان و حجاب اجباری، جزو فرهنگ و هویت‌شان است. آیا به نظر شما، مردم ایران مسلمانند؟ ایران کشوری اسلامی است؟

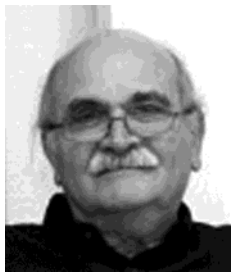
منصور حکمت: نفس دسته‌بندی کردن و بسته‌بندی کردن واقعیتِ مُرکبِ نظیر یک جامعه، زیر یک برچسب تقلیل‌گرایانه مذهبی یا قومی و ملی، بخودی خود گواه این است که ما با یک تبیین علمی یا حقیقت‌جویانه روبرو نیستیم. کسی که جامعه ایران را جامعه‌ای اسلامی نام میگذارد، درست نظیر کسی که آن را آریایی، شاه پرست، ایرانی، شیعی و غیره توصیف میکند، دارد در قلمرو پروپاگاند حرکت میکند. سؤال این است که چه کسانی و در چه چهارچوب سیاسی و تاریخی‌ای دارند ایران را جامعه‌ای اسلامی توصیف میکنند و چه نتایجی میخواهند از این توصیف بگیرند. برای مثال معلوم است که رژیم اسلامی باید جامعه ایران را جامعه‌ای اسلامی توصیف کند، تا به وجود یک حکومت اسلامی در جامعه رنگ مشروعیت بزند. واضح است که یک راسیست و مهاجرستیز غربی باید ایران را جامعه‌ای اسلامی بخواند تا شکاف میان آدمی که از ایران آمده است را با مردم محل باز و پرنشدنی نگاه دارد. واضح است که یک ژورنالیست نان به نرخ روز خور باید از این عبارت استفاده کند و این باور را اشاعه بدهد، چون مدل تبلیغی و نگرش محافل سیاسی حاکم در جامعه غربی امروزه این است. به همین ترتیب محافل دانشگاهی از این الگو تبعیت میکنند، افکار عمومی در این جهت سوق داده میشود و غیره.

واقعیت این است که این اسم‌گذاری و دسته‌بندی کاذب است. هدف این اسم‌گذاری، از هر سو که باشد، این است که کاراکتر اسلامی قوانین و مناسبات حاکم بر جامعه ایران، نه محصول یک تحمیل و فشار سیاسی، بلکه ناشی از نگرش و باورهای خود مردم قلمداد شود. اگر واقعا حجابی بر سر زنان ایران است، انتخاب خودشان باشد و از نگاه اسلامی‌شان به جهان مایه بگیرد، چقدر وجدانها در غرب آسوده‌تر میشود، چقدر معاملات و بند و بست‌های رژیم‌های دمکرات و لاس زدن روشنفکران و ژورنالیست‌های یابی [yuppie] غربی با دولت ایران موجه میشود، چقدر خفه کردن صدای اعتراض زن آزاده و اپوزیسیون انقلابی ایران به عنوان عده‌ای ناراضی افراطی و "جدا از مردم" ساده‌تر میشود. بسته‌بندی مذهبی و فرهنگی و قومی و ملی مردم، همیشه قدم اول در انکار حقوق یونیورسال و جهان شمول آنها به عنوان انسان است. اگر نسل‌کشی در رواندا ادامه یک سنت آفریقایی است، اگر سنگسار یک رسم اسلامی مردم ایران است، اگر حجاب بخشی از فرهنگ زن در "جوامع اسلامی" است، اگر شوهر دادن دختر ۱۰ ساله رسم و رسوم خود مردم آن ممالک است، آنوقت واقعا میشود فراموششان کرد، میشود تحقیرشان کرد، میشود بمبارانشان کرد و در پشت دیوار بلند مدتیت و دمکراسی غربی زیر دست حُکام خودشان رهایشان کرد. اما اگر معلوم شود که این انسانها چون دیگران در جامعه‌ای سرمایه‌داری و در یک بازار جهانی، تولید و زیست میکنند، اگر معلوم شود که این راه و رسم‌ها و قوانین اسلامی به زور زندان و شکنجه‌گاه و اعدام و گشت خیابانی و دشنه و اسید و سنگسار به اینها تحمیل شده است، اگر معلوم شود که قوی‌ترین خصیصه این مردم، علیرغم همه این فشارها، عطششان برای فرهنگ و زیست نوع غربی است، آنوقت تمام این عمارت ایدئولوژیکی عوام‌فریبانه فرومیریزد و خسارات غیرقابل توصیفی به بار می‌آورد.

جامعه ایران، جامعه‌ای اسلامی نیست. رژیم استبدادی حاکم بر ایران یک رژیم اسلامی است، که

علیرغم همه این فشارها، هنوز نتوانسته است مردم را مجبور و ناگزیر کند تا این هویت اسلامی را بر خود بپذیرند. من یک غاز برای روشنفکری که با ارجاع به آمار ثبت احوال و مقوله "مذهب رسمی" مُهر تأیید پای این اسم‌گذاری ریاکارانه میگذارد، ارزش قائل نیستم. پذیرش این مقوله، و از آن بدتر تبلیغ این مقوله، یک رکن تداوم فاجعه‌ای است که در ایران و کشورهای اسلامزده جریان دارد.

در شرایطی که بخش وسیعی از مردم به مذهب و وجود خدا معتقدند چطور میتوان دست مذهب را از حکومت قطع کرد؟



حمید تقوائی: راه این کار را انقلاب کبیر فرانسه در بیش از دوست سال قبل به مردم تشنه رهایی و آزادی نشان داد. خلع ید از مذهب یک اقدام سیاسی است که به بهترین و کامل ترین شکل میتواند بعنوان حکم یک انقلاب سیاسی و اجتماعی علیه حکومت مذهبی متحقق شود. این یک اقدام قاطع سیاسی و متکی بر آگاهی و اراده توده مردم برای خلاصی از سلطه دولت و قوانین مذهبی است. اینکه مردم چقدر بخدا اعتقاد دارند و یا ندارند و یا مذهب چه جایگاهی در فرهنگ مردم دارد و غیره اینها نقشی در این تعیین تکلیف سیاسی با مذهب ایفا نمیکند. مسلما جدائی مذهب از دولت زمینه را برای نقد فکری و عقیدتی مذهب نیز هموار میکند و از سوی دیگر نقد فکری مذهب (مانند جنبش روشنگری در اروپای قرن هیجدهم) زمینه ساز انقلاب سیاسی علیه سلطه حکومتی مذهب است اما این دو پیش شرط یکدیگر نیستند. تعیین تکلیف سیاسی با مذهب، همانطور که انقلاب کبیر فرانسه نشان داد، مشروط و موکول به نقد فکری و فرهنگی مذهب نیست. میتواند اکثریت یک جامعه بوجود خدا معتقد باشد و در عین حال برای جدائی مذهب از دولت دست به انقلاب بزند.

این نظریه اشتباه است که گویا بخاطر اعتقادات مذهبی مردم حکومتهای مذهبی بقدرت میرسند. نه در قرون وسطی اینطور بود و نه جمهوری اسلامی بخاطر اعتقادات مذهبی مردم روی کار آمد. در قرون وسطی سلطه مذهب شرط لازم حفظ نظام ارباب رعیتی و اعمال قدرت اشراف فئودال بود و در مورد جمهوری اسلامی هم این بورژوازی بومی و جهانی بود که در هراس از انقلاب 57 و قدرت گیری چپ در این انقلاب به مذهب متوسل شد و با اتکا به اسلام سیاسی انقلاب را به شکست کشاند. خمینی و بن لادن و مفتدی صدر و احمدی نژاد و خامنه ای و حسن نصرالله در جنبش ارتجاعی اسلام سیاسی ریشه دارند و نه در عقاید مردم به خدا و پیغمبر و ائمه اطهار. این ادعا که جامعه اسلامی است و سلطه مذهب و دخالت آن در امور اجتماعی و سیاسی مردم بخاطر اعتقادات مذهبی مردم است یک دروغ بزرگ و عوامفریبی بیشرمانه است که بوسیله رسانه های غربی نیز به آن دامن زده میشود. اکثریت عظیم مردم ایران حکومت مذهبی نمیخواهند و این حکومت تنها با سرکوب و کشتار مردم توانسته خودش را سر پا نگاهدارد و نه با اتکا به عقاید مردم. کافی است فقط یک روز شر کمپته چی ها و لباس شخصیها و سپاه پاسداران و خواهران زینب را از سر جامعه کم کنید تا ببینید مردم چه بلائی به سر این حکومت میآورند.

همین امروز در جامعه ایران خیلی از کسانی که خود را مسلمان میدانند با جمهوری اسلامی مخالف هستند و به این نتیجه رسیده اند که مذهب نباید در دولت و قوانین دخالت کند. و این بروشنی نشان میدهد که همین امروز وبدون هیچ قید و شرط و زمینه سازی و پیش شرط فرهنگی و عقیدتی ای جامعه میتواند و باید از نظر سیاسی تکلیفش را با مذهب در حکومت روشن کند و آنرا از دولت و قوانین کنار بزند. تعیین تکلیف سیاسی جامعه با مذهب اساسا کار یک جنبش انقلابی برای خلع ید مذهب از امور دولتی و قوانین و سیستم آموزشی و حقوقی و قضائی است و این خواست و هدفی است که توده مردم را مستقل از عقاید مذهبی شان به حرکت در میآورد و در نهایت به جدائی مذهب از دولت منجر میشود. انقلاب فرانسه در قرن هجدهم این حقیقت را اثبات نمود و انقلابی که امروز در ایران در حال شکل گیری

است نیز تاکید دیگری بر این حقیقت تاریخی خواهد بود.

بدون این تعیین تکلیف سیاسی مقابله همه جانبه با مذهب ممکن نیست. بخصوص در جامعه ایران که مذهب با دولت تنیده شده این یک رکن اساسی جارو کردن مذهب از جامعه است.



ادعا میشود که مواضع حزب در قبال مذهب و اسلام افراطی است. ویژگی برخورد حزب به مذهب در چیست؟ برنامه حزب در این مورد چه میگوید؟ تفاوت‌های حزب با جریانات دیگر در این زمینه چه هستند؟

حسن صالحی: اگر جریانی و یا کسانی بگویند که مواضع حزب ما در قبال مذهب و اسلام افراطی است من این را بیشتر بعنوان تاییدیه ای بر سیاست‌های حزب می فهمم. چرا که معمولاً نقطه مقابله سیاست سازش و مصالحه با مذهب و اسلام است و تلاشی مبنی بر اینکه دستگاه مذهب را از زیر تیغ تند انتقاد خارج کند. موضوع به سادگی این است که سی و چند سال یک حکومت مذهبی از نوع اسلامی اش دمار از روزگار مردم درآورده است. خود جامعه به دلیل سالها فشار حکومت مذهبی در عرصه های مختلف مثل قوانین و سیستم آموزش و پرورش و قضایی آبستن یک انفجار ضد مذهبی بزرگ است. این انفجار اجتماعی اگر اتفاق بیافتد، که دیر یا زود می افتد، نه فقط جمهوری اسلامی را به ورطه سقوط خواهد کشاند بلکه ریشه مذهب را هم خشک خواهد کرد. حزب کمونیست کارگری این بیداری ضد مذهبی در ایران و در خاورمیانه را نمایندگی می کند. ما حزب کارگران و مردمی هستیم که می بیند حکومت مذهبی برای آنها فقر و نداری بار آورده است و در عوض سرمایه داران، و آقا زاده ها و آیت الله های ریز و درشت در ناز و نعمت زندگی می کنند و صاحب ثروت‌های افسانه ای هستند. این حزب به زنانی تعلق دارد که با چماق مذهب زن بودنشان انکار شده و اولیه ترین حقوق انسانی شان پایمال شده است. ما حزب امثال علیا ماجده المهدی هستیم که حجاب اسلامی را را زیر پا لگد می کنند و می گویند این نشانه بردگی زن است. این حزب کودکانی را نمایندگی می کند که طبق تعالیم اسلام در رده احشام به حساب می آیند و حق و حقوقی در جامعه ندارند. این حزب جوانانی است که برای خلاصی از شلاق، تاریکی، خرافات، حقارت و بندگی مذهب جنبش ضد تحجر و خلاصی فرهنگی راه انداخته اند.

ویژگی برخورد حزب کمونیست کارگری به مذهب در چیست؟ ویژگی برخورد ما این است که ما می خواهیم در جامعه مذهب زدایی کنیم. می خواهیم بطور همه جانبه ای دست مذهب را از زندگی مردم کوتاه کنیم.

ببینید مذهب در چند دهه گذشته مثل یک غده سرطانی به همه بافت های سلولی در جامعه حمله ور شده و آسیب‌های زیادی وارد کرده است. ما می خواهیم با استفاده از قانون و آموزش و پرورش و کار فرهنگی روشنگرانه (نوعی شیمی درمانی و اشعه درمانی) به جنگ این غده سرطانی برویم و کاری کنیم که دیگر هیچیک از اعضای جامعه دچار این مرض نشود و ریشه آن را ور بیاندازیم.

به این منظور ما قبل از هر چیز خواهان برقراری یک نظام سیاسی سکولار هستیم. این یعنی دین از دولت و آموزش و پرورش جدا باشد و هر گونه رجوعی به مذهب بعنوان مبنای تصویب قوانین باید ممنوع شود. همچنین این به این معناست که مفهومی به اسم مذهب رسمی نداشته باشیم. بعلاوه در تقویم رسمی هم نباید از مناسک و مناسبات‌های مذهبی خبری باشد و اجرای چنین برنامه هایی در دواير دولتی باید ممنوع باشد. در اوراق هویت، در رسانه ها و اسناد رسمی هم فرد و یا افراد نباید به تعلق مذهبی خاصی منتسب شوند. همه شهروندان جامعه صرف نظر از هر عقیده و باوری که داشته باشند باید قوانین

یکسانی در موردشان صدق کند. یک قانون برای همه.

در زمینه امور اجتماعی و خانواده خواسته‌های ما زیاد و متنوع است. از ممنوعیت پوشش اجباری و آزادی پوشش گرفته تا ممنوعیت قوانین تبعیض آمیز علیه زنان و انجام مراسم مذهبی خشونت آمیز و غیر انسانی. از ممنوعیت تعدد زوجات و صیغه گرفته تا ممنوعیت دخالت مذهب در روابط جنسی افراد و صدور احکامی مثل سنگسار و غیره. از ممنوعیت ذبح اسلامی گرفته که با هر گونه قوانین حمایت از حیوانات ضدیت دارد تا جلوگیری از مراسم مذهبی که محل آسایش مردم است (مثل اذان خواندن با صدای بلند در کله سحر). از ممنوعیت دخالت مذهب در امورات خانواده مثل طلاق و سرپرستی فرزندان تا حذف کردن خطبه و دعا و هر گونه رجوع به مذهب در ثبت دولتی امور مربوط به تولد، ازدواج، طلاق و مرگ.

مسئله مهم دیگر مربوط می شود به نظارت بر دخل و خرج بنگاه‌های مذهبی. دستگاه مذهب فقط ماشین جنایت و صنعت تولید خرافه نیست. بلکه موسسه اقتصادی با سرمایه و سود کلان است. یک دکان پر رونق برای خادمین خدا. ما خواهان این هستیم که مراجع قانونی بر حساب‌ها و دفاتر و دریافتی‌ها و پرداختی‌های فرقه‌ها و نهادهای مذهبی کنترل داشته باشند. این نهادها باید از قوانین مالیاتی ناظر بر بنگاه‌های مشابه تابعیت کنند.

موضوع دیگری که من اینجا می خواهم بدان اشاره کنم مربوط می شود به مسئله مذهب و کودکان. در ایران و در دنیا الان اینطور هست که ما مذهب را به ارث می بریم. یعنی چون پدر و یا مادر ما به باور مذهبی معینی اعتقاد دارند نام فرزندان آنها را هم اتوماتیک جزء پیروان آن مذهب می گذارند. خیلی از ماها اینطوری "مسلمان" شناخته می شویم. مذهب نباید ارثی باشد چرا که کودکان اصلا مذهبی ندارند و وقتی به سن بلوغ رسیدند خودشان باید انتخاب کنند چه باوری داشته باشند.

اما ما تنها به این راضی نمی شویم که مذهب فقط یک اعتقاد شخصی قلمداد شود. مذهب بعنوان یک عقیده نیز اسارت‌بار است و نباید از حیطة نقد خارج شود. نقد فکری مذهب و کار فرهنگی و روشنگرانه در باره عقاید و خرافات مذهبی وجه دیگری از برخورد ما به مذهب است. بشریت یکبار در عصر روشنگری در اروپای قرن هجده تسویه حساب فکری با مذهب را تجربه کرده است و در دوره ما نیز با توجه به دخالت مذهب در جامعه و حمایت دولتها از آن لازم است که این جدال عقیدتی و فکری بار دیگر صورت گیرد.

همه این خواستها و مطالبات که من اینجا به آنها اشاره کردم بطور مبسوطی در برنامه حزب " یک دنیای بهتر" آورده شده است. حزب همچنین بیانیه ای در مورد موازین سکولاریسم در ایران منتشر کرده که همه این خواستها در آنجا قید شده است.

کمتر حزب سیاسی ای وجود دارد که اینطور به تفصیل در مورد مذهب زدایی در جامعه خواسته‌هایی را مطرح کرده باشد. الان تقریباً مد است که همه از جدایی دین و دولت حرف می زنند ولی بطور مشخص معلوم نمی کنند که این جدایی دین از حکومت یعنی چه؟ برای گروه‌هایی این خواست عمدتاً مربوط می شود به اسم حکومت که مثلاً اسلامی و یا مذهبی نیست ولی وقتی خوب به برنامه شان توجه می کنی پی می بری که مذهب از هزار و یک سوراخ در پلاتفرم سیاسی آنها سرو کله اش پیدا می شود. گروه‌هایی هم وجود دارند که البته طرفدار نوع مشروطه جمهوری اسلامی هستند و منظورشان این است که مثلاً فقط ولی فقیه حذف شود. شما هر چقدر که نسبت به مذهب نقد داشته باشید به همان میزان هم چیزی را مطالبه می کنید. نقد حزب ما به مذهب عمیق و همه جانبه است. از نظر ما مذهب فقط یک دستگاه تحمیق برای توجیه وضع موجود نیست. مذهب یک سلاح مرگبار در خدمت سرمایه داران و مفتخوران جامعه است تا مردم معترض را سرکوب کنند. مذهب دکان پر رونقی است که از طریق تلکه کردن مردم و به اختیار در آوردن ثروت جامعه ریش و سیبیل عده ای بیکاره را چرب می کند. به این ماشین اشاعه خرافه و جنایت و سودبری باید تعرض همه جانبه ای کرد. دست مذهب باید تماماً از زندگی مردم کوتاه شود!



تعداد نه چندان کمی از مردم از جمله کارگر و زحمتکش مذهبی هستند و یا کم و بیش اعتقادات مذهبی بر آنها حاکم است. علیرغم این فکر میکنید کمونیسم میتواند نفوذ توده ای بدست آورد و به پیروزی برسد؟

اصغر کریمی: اجازه بدهید ابتدا دو نکته را تاکید کنم. اولاً کمونیسم فی الحال یک جنبش شناخته شده و با نفوذ در ایران است و ثانیاً ضدیت با مذهب یک نقطه قوت مهم حزب کمونیست کارگری برای تبدیل شدن به یک حزب توده ای قدرتمند در جامعه ایران است نه نقطه ضعف آن.

ایران جامعه ای مذهبی نیست و نه تنها مذهبی نیست که یک جنبش قوی ضد مذهبی در جریان است که مدام نیرو به خود جذب میکند و عمیق تر و توده ای تر میشود و جامعه در مقابل یک حکومت مذهبی اسلامی قرار دارد و به درجه ای که حزب کمونیست کارگری بعنوان یک بازیگر سیاسی نقش چشمگیری در جامعه داشته باشد عنصر ضد مذهبی آن خود یک عامل مهم در توده ای شدن آن خواهد بود. در بعد بین المللی نیز با توجه به جنایات بیشمار اسلامی ها در دهه های اخیر و خطراتی که امروز برای غرب ایجاد کرده است، خصلت ضد مذهبی ضد اسلامی حزب کمونیست کارگری یک نقطه قوت مهم آن است.

بنظر من مذهبی بودن بخشی از مردم مانع مهمی برای کمونیسم در ایران و حزب کمونیست کارگری بطور مشخص برای تبدیل شدن به یک جریان بانفوذ نبوده است. بخشی از نفوذ حزب کمونیست کارگری اتفاقاً در میان کسانی است که هنوز بدرجاتی اعتقادات مذهبی دارند و خود را مسلمان یا بهررو مذهبی میدانند. مساله این است که نه جامعه بر اساس معتقدین به مذهب و یا اقوام تقسیم شده است و نه توده های مردم انتخاب سیاسی شان بر اساس مذهب و یا ملیت و قومیت و جنسیت صورت میگیرد. مذهب و همینطور ناسیونالیسم و قومپرستی و سایر عقاید و جنبش های ارتجاعی بدرجه ای که در هر مقطع در یک جامعه نفوذ دارند البته یک مانع رشد ایده های رادیکال و کمونیستی هستند و در مواقعی به نیروی سیاسی موثری در گمراه کردن توده های کارگر و زحمتکش تبدیل میشوند و موفق میشوند بخشی از طبقه کارگر را بدنبال اهداف ارتجاعی طبقات دیگر بکشانند. اما در این مقاطع نیز علت نه مذهبی بودن مردم یا اعتقادات ناسیونالیستی آنها بلکه ضعف جنبش های مترقی و کمونیستی است که به این جریانات ارتجاعی اجازه فعال مایشایی میدهد. بطور واقعی عواملی که میتواند یک حزب کمونیستی را توده ای کند بسیار تعیین کننده تر و قوی تر از عامل مذهب و یا افکار ارتجاعی دیگر است.

جامعه طبقاتی است و طبقات مختلف بر اساس موقعیت متفاوتی که در تولید اجتماعی و سهم خود در تولید دارند روبروی هم قرار میگیرند. مروری به تاریخ نیز نشان میدهد که مبارزه و صف بندی های اصلی در جامعه صف بندی هایی طبقاتی هستند. از شورش برده ها علیه برده داران تا مبارزات دهقانان علیه اشراف زمیندار و انقلاب کبیر فرانسه و سایر جنبش ها و انقلاباتی که در این دوره ها صورت گرفته است تماماً بر اساس یک صف بندی طبقاتی بوده است. در جامعه سرمایه داری کشمکش اصلی میان کارگر و سرمایه دار است. کارگران کارخانه ای که دست به اعتصاب میزنند از نظر عقاید و باورهای شخصی بسیار متفاوتند. بخشی بیشتری بی مذهبند، بخشی سنی یا شیعه و بخشی ممکن است مسیحی یا زرتشتی

باشند. اما اینطور نیست که مثلا بخش مسلمان کارگران با کارفرمای مسلمان دست به یکی میکنند علیه کارگران غیر مسلمان. سالانه هزاران اعتصاب در مراکز کارگری و یا توسط معلمان و پرستاران صورت میگیرد که کشمکشهای کاملاً طبقاتی است نه مذهبی. در مقیاس جامعه هم به همین شکل است. امروز بخش اعظم جامعه که بخش اعتقادات اسلامی دارند خود را تماما در مقابل حکومت اسلامی و آیت الله های اسلامی میدانند و همزمان خواهان رفاه، برابری و عدالت اند که خواست های چپ و کمونیستی است و در تحولات سیاسی عموماً به چپ متمایل هستند تا یک حزب مثلاً اسلامی بورژواپی.

باید دید اهداف و برنامه ای که یک حزب سیاسی مطرح میکند تا چه حد با منافع بخشی از جامعه خوانایی دارد. سه شعار محوری بلشویک ها صلح، زمین و آزادی بود که خواست اکثریت جامعه بود و جامعه تحت رهبری آنها موفق به سرنگونی تزار و برقراری حکومت کارگری شد. همه میدانستند که حزب بلشویک و لنین بی مذهبند و اکثریت مردمی که به آنها پیوستند اعتقادات مذهبی داشتند. برای توده وسیع مردم بی مذهبی بلشویک ها مساله و مشغله نبود و به فاکتور مهمی در انتخاب سیاسی مردم تبدیل نشد. در انقلاب مشروطه، که جامعه صدمبار نسبت به این دوره مذهبی تر بود، شیخ فضل الله نوری که شناخته شده ترین و مهمترین آیت الله وقت بود منفورترین آدم در این کشور به حساب میامد چرا که با مردم علیه حکومت قاجار همراه نبود همینطور که الان آیت الله ها منفورترین بخش جامعه اند. میخواهم بگویم که مردم در انتخاب سیاسی و زندگی روزمره شان فاکتورهای زمینی تر و قابل لمس تری را مد نظر قرار میدهند.

حزب کمونیست کارگری برنامه ای دارد که اکثریت مردم قلباً خواهان عملی شدن فوری آنها هستند. از مطالبات اقتصادی فوری مانند طب رایگان و تحصیل رایگان تا افزایش دستمزد و بیمه بیکاری و بیمه های بازنشستگی و بطور کلی نابودی استثمار و نابرابری تا آزادی های سیاسی و لغو مجازات اعدام یا برابری زن و مرد یا سکولاریسم و جدایی مذهب از دولت و ... اینها خواست و آرزوی اکثریت مردم است. این اکثریت بخش بی مذهبند و بخش اعتقادات مذهبی اسلامی یا غیر اسلامی دارند. بر این اساس بقول منصور حکمت زیر پوست هر انسان منصفی را کند و کاو کنی یک سوسیالیست دو آتشه میبینی صرفنظر از اینکه این انسان اعتقاد مذهبی داشته باشد یا نداشته باشد. اکثریت مردم رفاه میخواهند بنابراین بالقوه خود را با حزبی نزدیک میبینند که بتواند به خواست های رفاهی آنها پاسخ بدهد. آزادی میخواهند، برابری میخواهند، تبعیض نمیخواهند، جنگ نمیخواهند، امنیت میخواهند و اگر یک حزب کمونیستی بتواند جا پای خود را در جامعه محکم کند، در مبارزات روزمره آنها حضور داشته باشد، در سطح جامعه مطرح و قابل انتخاب باشد به آن حزب میپیوندند و در اهداف و برنامه هایش شریک میشوند صرفنظر از اینکه تا چه حد تحت تاثیر اعتقادات مذهبی باشند. روشن است که با نزدیکی به یک حزب کمونیستی مذهب هم بسرعت در میان آنها تضعیف میشود. چون خود مذهب ابزار طبقه حاکم و مفتخور برای مرعوب کردن و به انقیاد کشیدن طبقه کارگر و حفظ نظام موجود است و بدرجه ای که مردم به این مساله پی میبرند از آن دور میشوند.

آیا مذهب صرفاً یک سیستم فکری و عقیدتی است؟ نقد فکری مذهب به چه معنی است؟

حمید تقوائی: در جوامع موجود و کلا جوامع طبقاتی در تمام طول تاریخ مذهب پدیده ای و رای یک سیستم اعتقادی و اعتقادات و باور اهالی جامعه بوده است. بقول منصور حکمت مذهب جمع داوطلبانه معتقدین به یک سیستم فکری معین نیست. مذهب قبل از هر چیز یک دستگاه و نهاد عریض و طویل مالی، یک صنعت تولید و اشاعه خرافه و یک دکان و یک کار و کسب پرسود برای کلید داران و نمایندگان خودگمارده خدا بر روی زمین است. بدون دم و دستگاه کلیسا و پاپ و واتیکان و خاخامها و کشیشها و آیت الله ها و مساجد و خمس و ذکات و نذورات و اوقاف و اموال و مستغلات وقفی از مذاهب چیزی بجا نمیماند. هر مذهبی، چه مانند ایران بر دولت چنگ انداخته باشد و چه مانند جوامع غربی از دولت و قوانین دستش کوتاه شده باشد، یک دم و دستگاه عریض و طویل مفتخوری است و نه صرفاً یک سیستم عقیدتی.

نکته دیگری که به مذهب موقعیتی فراتر از یک عقیده شخصی میبخشد ارثی بودن مذهب است. مذهب امری انتخابی نیست، نود و نه در صد مردم مذهبشان را انتخاب نکرده اند، به مذهبشان قانع نشده اند، بلکه آنرا به ارث برده اند. کسی که در یک خانواده مسلمان، یا عبارت درست تر خانواده منسوب به اسلام، دنیا آمده باشد خود بخود مسلمان تلقی میشود. در مورد مسیحیت و یهودیت هم عیناً همینطور است. کسی عقاید سیاسی والدینش را به ارث نمیرد. عقاید و نظریات و مکاتب علمی و هنری و اجتماعی به ارث نمیرسند. اگر کسی افراد را اتوماتیک عضو حزب و یا مکتب فکری و هنری والدینشان محسوب کند همه در سلامت عقلش شک میکنند. اما همه براحتی می پذیرند که مسلمان زاده مسلمان و مسیحی زاده مسیحی است!

همه این واقعیات نشان میدهد که مذهب در دولت و یا خارج از دولت ماورای یک سیستم اعتقادی است. مذهب ارثی است، مقدس است، و یک دم و دستگاه عظیم کار و کسب است. مذهب صنعت پرسود تولید و اشاعه خرافه است. باید این موقعیت مذهب را در هم شکست. باید مذهب را به موقعیت یک سیستم فکری به عقب راند تا بیش از پیش مضمون خرافاتی و ضد انسانی آن افشا و برملا شود. برخورد به مذهب بعنوان یک سیستم عقیدتی به این معنی است که:

اولاً: هر کس در اعتقاد به هر نوع مذهب و یا عدم اعتقاد به هیچ مذهبی کاملاً آزاد است. هر کس آزاد است عقاید مذهبی و یا ضد مذهبی خود را آزادانه تبلیغ کند و اشاعه دهد و نه دولت و نه هیچ مرجعی در جامعه حق ندارد متعرض افراد بخاطر عقاید مذهبی و یا ضد مذهبیشان بشود. این یک رکن اصلی آزادی عقیده و آزادی تبلیغ عقاید است. البته در این زمینه مبلغین مذهبی، کشیشها و آخوندها و خاخامها و غیره، هیچ مشکلی نداشته اند. اشاعه خرافات مذهبی همیشه آزاد بوده و از تمامی امکانات برخوردار بوده است. این تبلیغ علیه مذهب و روشنگری آگاهگری آتیه نیستی بوده است که در تمام طول تاریخ تحت عنوان کفر و ارتداد و توهین به مقدسات و قدیسین و ائمه اطهار و غیره و ممنوع اعلام شده و با سنگسار و اعدام و زنده در آتش سوزانده شدن پاسخ گرفته است. دگم بودن، و مقدس و جزمی و غیر قابل انتقاد بودن جزئی از خصلت هر مذهب است. مذهب برای دوام خود احتیاج به این دارد که به شکل یک تابو، در هیات یک امر مقدس و دگم و غیر قابل نقد ظاهر شود. برخورد به مذهب بعنوان یک سیستم عقیدتی به معنی بزمین کشیدن آن از عرش اعلی و همتراز قرار دادن آن با هر سیستم عقیدتی دیگر

است.

آزادی مذهب در عین حال به این معنی است که معتقدین به مذاهب مختلف بتوانند آزادانه مذهبشان را تبلیغ کنند. یک قربانی مذاهب مسلط همواره افراد منسوب به مذاهب دیگر بوده اند (نظیر موقعیتی که امروز منسوبین به مذاهب یهودی و بهائی در ایران دارند). برخورد به مذهب بعنوان یک سیستم عقیدتی همه مذاهب را در موقعیت یکسانی قرار میدهد و در عین حال این امکان را فراهم میکند که با عمق و شمول بیشتری امر آگاهگری و روشنگری علیه مذهب را به پیش برد.

ثانیا: مذهب، همانند دیگر عقاید، ارثی نیست و مانند هر سیستم عقیدتی دیگر باید بوسیله افراد انتخاب شود. و این انتخاب تنها میتواند بوسیله افرادی که قانونا بالغ و بزرگسال محسوب میشوند، یعنی افرادی که به سن تشخیص رسیده باشند، صورت بگیرد. جامعه باید اعلام کند که کودکان مذهب ندارند و والدین حق ندارند عقاید مذهبی خود را به آنان تحمیل کنند، در مراسم و مناسک مذهبی شرکتشان بدهند و یا بنا به قوانین مذهبی بر جسم و روان آنان تعرض کنند. باید حجاب دختر بچه ها و یا ختنه پسران و یا هر تعرض دیگری به جان و جسم کودکان ممنوع اعلام شود. مصون نگاهداشتن کودکان از تعرض مذهب در عین حال پیش شرط رویکرد آزادانه آنها به هر نوع مذهب و یا طرد آگاهانه همه مذاهب بعد از رسیدن به سن تشخیص است.

ثالثا: باید دفاتر و عملکرد مالی مذهب علنی باشد و منطما مورد حسابرسی قرار بگیرد. افراد مذهبی حق دارند و کاملا آزادند بین خود مناسبات و داد و ستدهای مالی معینی داشته باشند. اما هر نوع عملکرد مافیائی، هر نوع اخاذی و دزدی «مقدس» با ارباب و گروکشی از افراد ممنوع است. مذهب بعنوان کار و کسب باید تابع مقررات مالیاتی و اقتصادی حاکم بر کلیه شرکتهای تجاری در جامعه باشد. صنعت مذهب صنعت اشاعه خرافه است و ازینرو باید مانند صنعت دخانیات با بستن مالیاتهای سنگین و محدودیتهای قانونی دیگر از بسط این دستگاه خرافه پراکنی و مفتخوری جلوگیری کرد.

عقب راندن مذهب به موقعیت یک سیستم عقیدتی به معنی خارج کردن آن از قلمرو قوانین و مقررات دولتی و سپردن نقد مذهب به عرصه برخورد فکری و روشنگرانه است. جدائی مذهب از دولت و برخورد به مذهب بعنوان یک سیستم عقیدتی، قدرت دولتی و تقدس و رمز و راز را از دور مذهب بکنار میزند و نقد فکری مذهب را به تنها عرصه مقابله با مذهب تبدیل میکند. بشریت این تسویه حساب فکری با مذهب را یکبار در عصر روشنگری در اروپای قرن هجده انجام داده است. امروز بورژوازی جهانی حتی در کشورهای صنعتی پیشرفته از این دستاورد بشریت متمدن عقب نشسته و میانی مدنیته و سکولاریسم از سوی متفکرین بورژوا و مکاتب فکری ای نظیر نسبیته فرهنگی مالتی کالچرالیسم و نئولیبرالیسم بزیار سئوال رفته است. مذهب دوباره در سیاست و در دولت و در سیستم آموزشی حتی در کشورهای غربی جا باز کرده و در کشورهایی مانند ایران قدرت دولتی را در دست گرفته است.

این وضعیت هم مقابله سیاسی با مذهب و هم نقد فکری و عقیدتی مذهب را در یک سطح جهانی در دستور کار سوسیالیستها و سکولارها و آته نیستها قرار میدهد. هیچیک از این دو جنبه مبارزه پیش شرط دیگری نیست. مقابله سیاسی با مذهب به منظور بیرون راندن آن از دولت و قوانین و سیستم آموزشی و حقوقی در جامعه و در همان حال برسمیت شناسی آزادی مذهب و بی مذهبی بعنوان یک عقیده و باور شخصی و نقد عمیق و همه جانبه خرافه مذهب اجزاء مکمل یک مبارزه واحد برای مذهب زدائی از جامعه است.

در شرایط سیاسی امروز دنیا، جامعه ایران یک عرصه تعیین کننده در پیشبرد مبارزه همه جانبه علیه مذهب است. سلطه حکومت قرون وسطائی اسلامی در ایران ناشی از نظامهای فئودالی و اشراف زمیندار نیست. این حکومتی است که سرمایه داری نظم نوین جهانی در ایران به روی کار آورده است و بزور سرکوب و قصاص و اعدام و سنگسار سرپا نگهداشته است. این وضعیت از یکسو تنفر از حکومت مذهبی و رویگردانی از مذهب را به یک گرایش قوی و وسیع در جامعه تبدیل کرده است و از سوی دیگر کمونیسم کارگری را با پرچم نقد انسانی و سوسیالیستی و بی تخفیف مذهب در راس این مبارزه قرار داده است.

جامعه ایران که از انقلاب مشروطه تا کنون بارها برای خلاصی از یوغ مذهب پیا خاسته و ناکام مانده است، یک رنسانس، رنسانسی با یک مضمون چپ و سوسیالیستی، به تاریخ بدهکار است. زمان این تسویه حساب تاریخی فرا رسیده است.

اگر کمونیست ها قدرت بگیرند تکلیف مسلمانان و همینطور مخالفان کمونیسم چه میشود؟ چقدر آزادی بیان و عمل سیاسی خواهند داشت؟

اصغر کریمی: وقتی کمونیست ها و مشخصا کمونیست هایی از جنس حزب کمونیست کارگری قدرت بگیرند، فکر میکنم اکثریت قریب به اتفاق مسلمان ها و معتقدین به مذاهب دیگر و حتی اکثر مخالفین کمونیست ها نفس راحتی خواهند کشید. اجازه بدهید چند نکته را توضیح بدهم.

قبل از هرچیز لازم است به ذهنیتی که طبقات حاکم و دشمنان کمونیست ها رواج داده اند اشاره کنم. ذهنیتی که گویا هر کس خود را مسلمان یا مسیحی و غیره نامید الزاما دشمن کمونیسم و کمونیست ها است و یا کمونیست ها با مردم معتقد به مذهب سر جنگ دارند. گویا صفتی های جامعه طبقاتی نیست. میان کارگر و سرمایه دار نیست. گویا صفتی میان کمونیسم با مسلمانان یا معتقدین به سایر مذاهب است. این تصویری است که طبقات حاکم میدهند هزار تصویر وارونه دیگر نیز میدهند تا مردم را از کمونیسم و کمونیست ها بترسانند. اما جامعه بر اساس طبقات تقسیم شده است نه بر اساس معتقدین به مذاهب و اقوام و طبقات حاکم همین واقعیت مهم را نمیخواهند بگویند. بخش اعظم کسانی که خود را مسلمان یا مذهبی میدانند عضوی از طبقه کارگرند و در صف انقلاب علیه جمهوری اسلامی و علیه استثمار و نابرابری قرار دارند. اینها اساسا به اردوی چپ جامعه تعلق دارند. اینها علی القاعده نه تنها دشمنی با کمونیست ها ندارند بلکه بخشی از نیروی ما برای سرنگونی حکومت اسلامی، ایجاد حکومتی سکولار و ریشه کن کردن ظلم و نابرابری هستند. فی الحال کم نیستند کارگران و معلمان و مردمی که علیرغم اینکه هنوز خود را مسلمان میدانند به حزب کمونیست کارگری نزدیک هستند، با ما همکاری میکنند و از حزب و برنامه حزب دفاع میکنند. کم نیستند کسانی که مسلمان دوآتشه بوده اند اما با آشنایی با اهداف و برنامه ما به کمونیست های دو آتشه ای تبدیل شده اند.

به این معنی بخش اعظم کسانی که خود را مسلمان میدانند یا معتقدین به سایر مذاهب با گرفتن قدرت توسط کمونیست ها از چند نظر نفس راحت خواهند کشید. اولاً از ستم اقتصادی و سیاسی و مذهبی رها خواهند شد، ثانياً در انجام فرائض مذهبی خود، البته تا جایی که مغایر قوانین و مقررات مربوط به بهداشت و سلامت افراد و محیط زیست و قوانین مربوط به حمایت از حیوانات نباشد، آزادی کامل خواهند یافت، آزادی ای که فی الحال ندارند، سوماً بعنوان زن رها خواهند شد و چهارم اینکه بسرعت به خرافاتی بودن عقاید خود پی خواهند برد و به معنی واقعی کلمه آزاد و دعاگوی! کمونیست ها خواهند شد. با رها شدن از ستم اقتصادی، سیاسی و مذهبی و ستم به زن، برای اولین بار روابطی انسانی در جامعه و در خانواده ها ایجاد خواهد شد و همین کمک میکند که تنه اعتقادات مذهبی بسیاری از فی الحال مسلمان ها هم از بین برود. هستند کسانی که علیرغم تعلق به اقشار پایین جامعه اما چنان افکار مذهبی آنها را مسخ کرده است که با کمونیست ها احساس دشمنی میکنند. اما با گرفتن قدرت توسط کمونیست ها و ایجاد تغییر در زندگی آنها بسرعت خود را در برنامه های رفاهی و سیاسی حکومت کمونیستی شریک خواهند کرد و به مدافعین حکومت تبدیل خواهند شد. بخش دیگر هم هستند که جزئی از طبقه مفتخور جامعه هستند و منافع طبقاتیشان ایجاد میکند که مذهبی باشند و یا حسابگرانه خود را مذهبی نشان بدهند. اینها خود را کاملاً در مقابل کمونیست ها و حکومت شورایی میبینند و حق دارند. چون جلو استثمار آنها از کارگران و جلو سوء استفاده ها و اختلاس ها و امتیازات مالی بیشمار که دارند گرفته میشود.

اما حزب ما معتقد به آزادی بی قید و شرط بیان و عقیده است. معتقد به آزادی کامل و بی قید و شرط اعتقاد به مذهب و یا عدم اعتقاد به مذهب است و حکومتی که ما برای آن مبارزه میکنیم هیچکس را بخاطر مذهب و اعتقاداتش از حقوق مدنی محروم نمیکند و سرکوب نمیکند. پیروان مذهب مختلف در بیان اعتقادات خود بسیار آزادتر از زندگی تحت حکومت اسلامی و سایر حکومت های موجود هستند. ما مذهب را کاملاً از دولت و آموزش و پرورش و سیستم قضایی جدا میکنیم، با صنعت مذهب در می افیم، نمیگذاریم دولت کوچکترین بودجه ای صرف امامزاده ها و موسسات مذهبی کند، کودکان را از هر نوع دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی مصون میکنیم و مراسم مذهبی خشونت آمیز را ممنوع میکنیم، اما این به معنی خصومت با معتقدین به مذهب نیست. برعکس شرط احترام به مردم و نگهداشتن حرمت مردم این است که تلاش کنیم با کار آگاهگرانه آنها را از خرافات مذهبی دور کنیم. هیچ انسانی و از جمله معتقدین به اسلام یا مسیحیت و یهودیت و غیره شایسته این خرافات نیستند.

بخش دیگر سوال شما به مخالفین سیاسی و آزادی آنها در بیان و عمل سیاسی در حکومت کمونیستی مربوط میشود. بندهای زیادی در برنامه ما به صراحت بر آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی و آزادی بیان و عقیده و اعتصاب و اعتراض و تجمع و مطبوعات و همینطور آزادی مذهبی و بی مذهبی تاکید کرده است. برنامه ما حتی در مقایسه با دمکراسی های غربی به مراتب آزادی عمل بیشتری برای مخالفین و منتقدین قائل شده است چه برسد به حکومت هایی مانند حکومت شاه و جمهوری اسلامی. اینها از نظر ما وعده هایی که یک حزب به مردم میدهد نیست. اینها پلاتفرم مبارزاتی ما در حال حاضر است و تلاش میکنیم جامعه را هرچه بیشتر با روح آزاد اندیشی آشنا کنیم، مردم را به حقوق خودشان آشنا کنیم و آنها را متشکل کنیم که قدرت دفاع از خود و خواست های خود را در هر شرایطی داشته باشند. مردم باید آزادی بی قید و شرط داشته باشند که بالاترین مقامات حکومت را دست ببندازند، از آنها کاریکاتور بکشند، نقد کنند و جواب بخواهند. ما مقدسات نداریم. هر کس باید آزاد باشد علیه هر مرام فکری و سیاسی و یا علیه هر دین و مذهبی تبلیغ کند و طنز بگوید. آنچه در برنامه یک دنیای بهتر گفته شده تصویری از آزادی بی قید و شرط در جامعه آینده را نشان میدهد.

نکته مهم دیگر این است که ما برای برقراری یک حکومت شورایی مبارزه میکنیم. در حکومت شورایی مردم بطور واقعی صاحب اختیار میشوند. همه آحاد جامعه، صرفنظر از اعتقادات مذهبی یا سیاسی و صرفنظر از اینکه مخالف و منقد حکومت باشند یا طرفدار حکومت و صرفنظر از میزان درآمد و دارایی شان، میتوانند در هر کارخانه و دانشگاه و محله ای هستند عضو شورا و یا شوراهای خود شوند، اظهار نظر کنند، پیشنهاد بدهند، در اداره امور شریک شوند، به مناصب مختلف در شوراها انتخاب شوند و برای اولین بار احساس شخصیت کنند و در اداره جامعه جامعه نقش بازی کنند. برای اولین بار ابتکار و خلاقیت آدم ها شکوفا خواهد شد، خصومت های طبقاتی و جنسی و اعتقادی و اخلاقیات ناشی از مناسبات استثمارگرانه کنونی و تلخی ها و کدورت های احمقانه کنونی کنار خواهد رفت و مناسباتی انسانی جای آنها را خواهد گرفت. در نتیجه بشر به معنی واقعی برای اولین بار در تاریخ حیات خود آزاد خواهد شد.

چه رابطه ای بین آزادی بی قید و شرط عقیده و نقد عقیدتی مذهب وجود دارد؟ آیا اینها با هم تناقض ندارند؟

حمید تقوائی: آزادی بی قید و شرط عقیده همانقدر برای ما مهم است که مبارزه با مذهب بعنوان یک عقیده. ببینید آزادی بی قید و شرط تاریخا وقتی بمیدان آمد که آته ایستها خواستند علنا خدا و مذهب را نقد و نفی کنند. و گرنه آخوندها و مذهبها که در تمام عمرشان آزاد بوده اند، حرفشان را زده اند، از پاپ و واتیکان گرفته تا کلیسای ارتدوکس تا یهودیها و بودیستها و غیره همگی با مقدساتشان دنیا را روی سرشان گذاشته اند. تمام فکر و ذهن مردم را مسموم کرده اند و همیشه هم آزاد بوده اند و همیشه هم مقدس بوده اند و همیشه هم جزمی و دگم بوده اند و همیشه هم دولتها و مدیا و فرهنگ رسمی حمایتشان کرده اند. طبقه کارگر وقتی میگوید آزادی بی قید و شرط عقیده برای اینست که ضد مذهبها بتوانند حرفشان را بزنند. معنی آزادی بی قید و شرط تاریخا و عملا یعنی آزادی مبارزه با مذهب، یعنی علیه مذهب آزاد بودن، وگرنه بقیه اش که حاصل بوده است. بحث که بر سر آزادی بیان در مورد آب و هوا نبوده است! یا بر سر مسائلی غیر مقدس و غیر تابو. آزادی بر سر این نوع مسائل همیشه وجود داشته. مساله اساسا بر سر نقد مذهب است. من آته نیست و ضد مذهب را همیشه سوزانده اند، زبانم را بریده اند و در دادگاه انگیزاسیون به صلابه ام کشیده اند برای اینکه گفته ام از جمله زمین دور خورشید میگردد! و آنکه به عکس قضیه معتقد بوده چون میخواستند که پاپ و واتیکان و مسیحیت در مرکز جهان باقی بماند حکم داده است که مرا زنده زنده در آتش بسوزانند!

نفس آزادی بی قید و شرط عقیده بنفع کمونیستهاست. اینجا دیگر جنبش شما اثباتی است و باید بروید و یک عقیده ای را بعنوان یک عقیده نقد و بی اعتبار کنید، راهش این نیست که آن را ممنوع کنید! راهش اینست که خودتان را آزاد کنید، این شما بودید که آزاد نبودید و نه او! اگر حقیقت با شماست و اگر قدرت سیاسی دست شماست، موظف هستید که همه را آزاد کنید. به نفعتان است که همه را آزاد کنید. یکی از رفقا میگفت آیا ما اجازه میدهیم که قرآن را چاپ کنند؟ خب معلوم هست که اجازه میدهیم چاپ کنند. توی قرآن هم خیلی توهین به خیلی کس ها شده ولی باید اجازه دهیم که چاپ کنند. اصل آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان - بیان به معنی عام کلمه (اکسپرشن) و نه فقط سخن گفتن- یعنی شما باید بتوانید نمایش هم بدهید و بتوانید طنز بنویسید و فیلم بسازید و کتاب رمان بنویسید. مذهبیهون که خفه مان کرده اند. در رمان هستند. در سینما هستند. توی نمایش هستند و در همه جا هستند. این ماییم که نگذاشته اند در جایی باشیم! اگر این آزادی را داشته باشیم آنوقت بیست در صد میدان را بما بدهند صد درصدش را از دستشان درمیآوریم! ولی نه با دولت، نه با قانون بلکه با برسمیت شناختن آزادی همه! با برسمیت شناختن آزادی بی قید و شرط عقیده. تو بیا حرف بزن منم حرف میزنم. فرق جامعه سوسیالیستی اینست که کتابی مثل کتاب سلمان رشدی را کرور کرور مینویسند و پخش میکنند و میخوانند. استندآپ کمدینهای پیدا میشوند که محمد را سکه یک پول میکنند و حسن و حسین را سکه یک پول میکنند. همان روزی که دولت سوسیالیستی اجازه میدهد که تاسوعا عاشورا برگزار کنند در همان روز یا روز فردایش در همان شهر کارناوال همجنسگرایان را برپا میکنند. باید اینطور برخورد کرد چونکه تا اینجا آزادی مرا گرفته اند و من را نگذاشته اند حرف بزنم! ببینید آنها آزادند که بیایند نمایش تعزیه مذهبیشان را بدهند، خب گریه میکنی بیا بکن، حالا ممکن است یکعده ای توی خیابان گریه بکنند و یکعده هم بخندند، خب آنوقت بگذار ببینیم مردم کدامش را انتخاب میکنند. آیا شما فکر میکنید اگر من یک کارناوالی مثل

میخواهم بگویم که اگر میخواهید با مذهب در بیافتید چاره اش اینست که آته ایستها را آزاد کنید، علم را آزاد کنید، موزیک و رقص و شادی را آزاد کنید، حقیقت را آزاد کنید، و آنوقت عقیده و اکسپرشن را هم برای همه از جمله مذهبیون آزاد بگذارید، خواهید دید که مذهب دود خواهد شد!

برخورد حقوقی و قانونی به مذهب بعنوان عقیده سم است. نه تنها از نظر تاکتیکی درست نیست بلکه بطور آرمانی و استراتژیکی هم درست نیست. جامعه ای که اینجور باشد جامعه آزادی نیست. جامعه آزاد جامعه ای نیست که مردمی که فکر میکنند خدائی هست از ترس بزبان نیاورند چونکه عسس میگردشان! جامعه آزاد جامعه ای است که اساسا کسی فکر نمیکند خدایی هست. سفر آزاد است ولی کسی به حج نمیرود. تو آزاد هستی بخاطر امام حسینت یا هر چه بآن معتقدی گریه و زاری کنی ولی کسی دورت جمع نمیشود. بنظر من وقتی ما میگوییم مذهب بعنوان عقیده آزاد است باید بعنوان عقیده با آن درافتاد و برای درافتادن با عقیده شما مجازید و باید و وظیفه تان اینست و راهش اینست که مبارزه فکری کنید و نه هیچ مبارزه ای دیگر. و همین را از امروز باید به جامعه گفت.

ببینید، فقط آته ایستها میتوانند آزادی حتی مذهب را بیاورند، آزادی مذهب بدهند، به جامعه آزادی وجدان و آزادی اخلاقیات بدهند و آزادی تعبیر از دنیا هرچور هر کس دوست دارد. یکی ممکن است فکر کند که کره ارض دراز است و یکی فکر کند مسطح است و دیگری ممکن است فکر کند مثلثی شکل است! بگذار هرچی میتوانند بگویند و فکر کنند. اگر چیزی خرافه است و اگر چیزی حقیقت نیست آنوقت طبعاً کسی بطرفش نمیرود. جامعه انسانی جامعه ای است که اینرا تضمین میکند که شما آزاد هستید هر تبیینی از زندگی و دنیا و غیره داشته باشید و آنرا تبلیغ کنید.

کجا قضیه سیاسی میشود؟ در کجا اجتماعی میشود؟ وقتی که مذهبیون و معتقدین به دیگر خرافات بخواهند بر اساس عقایدشان در زندگی بقیه دخالت کنند. اینجا باید با قدرت قانون و دولت در مقابلشان ایستاد. کاری هم نداریم که کدام آخوند و مرجع تقلید و قدیسی گفته که چنین کنید، اگر کارتان با حقوق مردم و با قوانین جمهوری سوسیالیستی متناقض است جلویتان را میگیریم. اما در حیطه عقیده و نظر و بیان نظرات به دولت مربوط نیست و اگر هم حرف کسی این باشد که به مقدسات من توهین و بی احترامی شده جواب اینست که ما آزادی عقیده داریم و مقدسات نداریم، از طرف هیچکسی. نه آته ایسم مقدس است برای ما نه خداپرستی. مقدسات نداریم. همه آزادیم که بیاییم جلوی چشم جامعه بحث کنیم و ببینیم که کی کی را قانع میکند.

چرا بر بی قید و شرط بودن آزادی بیان تاکید دارید؟



شهلا دانشفر: اولین نکته ای که در این رابطه لازم است یادآوری کنم اینست که بخشی از جامعه همیشه آزادی بی حد و حصر و بی قید و شرط داشته است. منظورم سرمایه داران حاکم و کلا طبقه حاکمه است که با مذهب و ناسیونالیسم و ایدئولوژی و همه خرافاتشان همیشه آزادی کامل داشته اند که با آخرین ابزارهای تبلیغی هرچه میخواهند بگویند و تبلیغ کنند و عقایدشان را به جامعه حقنه کنند. و از همه اینها به عنوان ابزاری برای سرکوب و عقب راندن جامعه استفاده کرده اند. اما طبقه کارگر، مردم محروم و کلا عقاید پیشرو و انقلابی و ضد استثمار مثل بی خدایی، کمونیسم، برابری طلبی، و امثال اینها سرکوب و عقب رانده شده است. وقتی از آزادی بی قید و شرط بیان صحبت میکنیم روشن است که میخواهیم همه آزاد باشند. اما عملا این اساسا بخش سرکوب شده و محروم جامعه است که با این آزادی امکان نفس کشیدن پیدا میکند و از آن سود میبرد. ما میخواهیم همه چه راست چه چپ، چه مذهبی و چه کمونیست و بی خدا و همه کس آزاد باشند که عقایدشان را آزادانه و در فضایی برابر بیان و تبلیغ کنند. در چنین فضایی برنده کسی خواهد بود که عقایدش درست و منطبق بر واقعیات باشد. و ما به همین دلیل فکر میکنیم این بنفع کارگران و کمونیستها و طرفداران عقاید پیشرو و علمی است.

وقتی از آزادی صحبت میکنیم باید روشن باشد که آزادی نمیتواند مشروط باشد. آزادی ای که محدود و مشروط است در واقع آزادی نیست. هر گونه تبصره و "اما" و "اگری" عملا راه نفی و سلب آزادی را هموار میکند و در واقع این اما و اگرها از اساس با هدف محدود کردن آزادی وارد قوانین میشوند. دولتها و قدرتهای حاکم معمولا با اتکا و استناد به همین نوع اما و اگرها و آوردن انواع تبصره ها طی تمام قرون و اعصار آزادی را از مخالفین و منتقدین خود سلب کرده و عملا آزادی کل جامعه را مورد تعرض قرار داده اند. به عبارت روشنتر با استناد به شرط و شروط توانسته اند در مقابل آزادیخواهی بایستند و در کشورهای بسیاری کل جامعه را سرکوب کنند و به اختناق بکشانند. از جمله در ایران، دولتهای حاکم همواره به بهانه ملاحظاتی مانند منافع ملی، مقدسات مذهبی و یا اعتقادات ملی و منظور کردن این ملاحظات در قوانین جاری کشور کل جامعه را زیر حمله قرار داده و در نتیجه جامعه را به انقیاد کشیده اند از همین رو تاکید بر بی قید و شرط بودن آزادی مهم است. دفاع از آزادی بی قید و شرط یعنی بستن راه به قدرت رسیدن نیروهایی که دشمن آزادی مردم هستند. این یک نیاز و ضرورت عملی برای پاسداری از نفس آزادی و در امان نگاهداشتن جامعه از هر گونه تعرض و سرکوبی است.

روشن است که ما خواهان وسیع ترین آزادیهای سیاسی و اجتماعی و بی قید و شرط بودن آن هستیم. و نه فقط خواستار آزادی بدون قید و شرط بیان، بلکه خواستار آزادی بی قید و شرط عقیده، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب، تشکل و تحزب هستیم. از نظرها آزادی مشروط، آزادی نیست. ما با تاکید بر بی قید و شرط بودن آزادی بیان و با خواست وسیعترین آزادی ها در واقع اعلام میکنیم که تمامی قوانینی که شرط و شروطی برای آزادی های سیاسی و مدنی جامعه میگذارد باید لغو شود و نه دولت و نه هیچ اتوریته دیگری در جامعه حق ندارد که با گذاشتن شرط و شروطهایی و با توسل به مقدساتی چون مذهب، وطن و غیره آزادیهای سیاسی و مدنی مردم را سلب و یا محدود کند.

طیبا مذهب و ملیت اصلی ترین و رایج ترین بهانه هایی است برای مشروط کردن آزادی و سلب کامل آن از جامعه. بطور مثال در مورد مذهب، بدیهی است که مذهب هم عقیده است و داشتن و نداشتن آن باید مثل هر عقیده دیگری آزاد باشد و نه تنها این بلکه نقد آن نیز باید آزاد باشد. نقد مذهب میتواند به هر شکلی از جمله طنز، کاریکاتور، فیلم و هر شکل هنری دیگری بیان شود. به اسم ممنوعیت توهین به مقدسات این حقوق را از جامعه میگیرند و در جایی مثل ایران بنا بر قوانین شرع اسلام، فتوای قتل صادر میشود و احکام زندان صادر میگردد. جمهوری اسلامی با همین ابزار در بدو به قدرت رسیدنش هزاران انسان آزادیخواه را تحت عنوان مجاربه با خدا کشت. همین امروز نیز کسانی به خاطر عقایدشان در زندانند. اینها همه به روشنی نقش مذهب و مقدسات را بعنوان حربه ای برای سلب آزادی های جامعه به روشنی بیان میکند. ناسیونالیسم و تعصبات ملی نیز منبع دیگری برای مشروط کردن آزادیهای اجتماعی و ابزارهایی برای سرکوب است. از جمله در تمامی فرهنگهای "ملی" تعصبات ناسیونالیستی، وطن، خاک، پرچم، تمامیت ارضی، تاریخ شاهان و برتر دانستن "ملت" خودی از جمله مقدساتی است که هر نوع نقد و زیر سؤال بردن آنها، مذموم است و خیانت محسوب میشود و در بسیاری جاها منع قانونی دارد و با سرکوب و زندان روبرو میگردد. این مقدسات و همه این تابوها خوراکی است برای شرط و شروط گذاشتن بر آزادی های سیاسی و اجتماعی مردم و از جمله برای آزادی بیان. و ما مخالف آن هستیم. ما این انحصار آزادی را از حاکمین و مذاهب و هرکسی که میخواهد انتقاد و مخالفت و کلا آزادی بیان را محدود کند میگیریم و همه کس را صاحب حق بیان میکنیم. فکر میکنیم این بدیهی ترین حق بشر است که حرفش را بزند و هر عقیده ای را که خواست انتخاب کند.

طبقه کارگر آزادی بی قید و شرط را میخواهد و با به قدرت رسیدنش آنرا عملی میکند. در یک جامعه سوسیالیستی، در جامعه ای که در آن استثمار نباشد و مردم خود بر سرنوشت سیاسی شان حاکم باشند، ضرورت بقای مذهب و ناسیونالیسم و هر نوع مقدسات ملی و قومی و مذهبی که اساسا ابزاری برای مسخ کردن و سرکوب جامعه اند، از بین میرود. چنین جامعه ای نه نیازی به تعصبات و مقدسات ملی و قومی و مذهبی خواهد داشت و نه نیازی به محدود کردن آزادیها.

آیا ایران کشور چند ملیتی است؟

منصور حکمت: اطلاق چند ملیتی به یک کشور یا یک جامعه یک انتخاب سیاسی است، کما اینکه اگر بپرسند آیا ایران یک جامعه اسلامی است، من میگویم نه، یکی میگوید آره. به نظر من ملت و ملیت مقوله‌ای است سیاسی، مقوله‌ای است ایدئولوژیکی. کسی که تصمیم میگیرد برای مثال یک انسان را با قومیتش تعریف کند و بگوید من این را "آذری" میدانم، این را "هوتو" میدانم، این را "پشتو" میدانم، این را "ایگو" میدانم، این را "باسک" میدانم و... دارد یک انتخاب سیاسی میکند و دارد رنگ ایدئولوژی خودش را به آن جامعه میزند. ایران ممکن است چند ملیتی باشد یا نباشد، بستگی به این دارد که ایدئولوژی رسمی در آن کشور و تبیین رسمی از آن کشور را کسانی مینویسند که مقولات قومی برای‌شان برجستگی دارد یا نه؟ آگه من باشم میگویم نه فقط ایران، بلکه هیچ‌جا، کشورهای جهان چند ملیتی نیستند. آدمها با زبانهای مختلف با هم حرف میزنند، اینکه به آنها بگوییم ملت، حاصل جنبش ناسیونالیستی در این کشورهاست. در دوره‌هایی این آدمها به خودشان نگفته‌اند ملت. بعدا همین ملت‌های موجود ممکن است به چند ملیت دیگر تقسیم شوند. این یک رویداد سیاسی ایدئولوژیکی است و جزو علوم مثبت نیست. اگر مردم ایران را آزمایش بکنیم و DNA هایشان را بررسی کنیم، چیزی راجع به لر یا گیلک بودن آنها نمیگوید. این یک بحث سیاسی است. ایدئولوژیک است. شما میتوانید انتخاب بکنید. کسانی مردم را اینطور تقسیم میکنند. من میخواهم اینطوری تقسیمشان نکنم و میگویم مردم ایران یک عده انسان متساوی‌الحقوق هستند و به زبانهای مختلفی هم حرف میزنند، امیدوارم زبانهای بیشتری هم یاد بگیرند حرف بزنند.

آیا ستم ملی وجود دارد؟ حتما وجود دارد، برای اینکه ناسیونالیسم وجود دارد و ناسیونالیسم تخصصش این است که ملیت را تبدیل کند به یک مرز غیر قابل عبور، آدمها را به این ترتیب تقسیم کند و تفرقه در آنها بوجود آورد. ستم ملی وجود دارد بخاطر اینکه ناسیونالیست‌های یک ملت به ملت دیگری زور میگویند.

ولی ستم ملی را باید رفع کرد، پاسخ ستم ملی، کشور دادن به مردم نیست. هر کس بیاید و به شما بگوید حسن آقا دارند پشت سر من جوک درست میکنند، شما به من یک کشور بدهید، شما از او قبول نمیکنید. ستم ملی جوابش رفع ستم ملی است. همانطور که ستم جنسی جوابش رفع ستم جنسی است و ستم نژادی جوابش رفع ستم نژادی و نه کشور دادن به قربانیانش. این را ناسیونالیست‌ها در دو سه قرن اخیر در جهان باب کرده‌اند که ملیت مبنای حکومت است. به نظر من ملت مبنای حاکمیت نیست، مبنای فلسفی حکومت ملیت نیست. مبنای فلسفی حکومت فقط میتواند انسان باشد و اتحاد داوطلبانه آدمهایی که آنجا میخواهند زندگی کنند، مینا شهروندی است. در نتیجه اگر فرض کنیم که حکومتها قرار نیست ملی باشند و ناسیونالیستی، آنوقت معلوم نیست چرا ستم ملی باید به تشکیل کشورهای مختلفی منجر بشود.

یک نمونه دیگر راجع به مساله ملی... اگر ناسیونالیست‌ها همت کنند و چنان مسائل ملی را باد بزنند و چنان فجایع ملی بوجود بیاورند که دیگر نشود بین آن ملتها با زبان خوش صلح و صفا ایجاد کرد، بله مجبوریم بعنوان یک راه حل تلخ از جدایی مردم حرف بزنیم و به فراندوم‌هایی قائل باشیم که اجازه میدهد که ملتی که به آن خیلی ظلم شده و دیگر خوشبینی‌اش را نسبت به اتحاد داوطلبانه از دست داده، اگر میخواهد جدا بشود. به این اعتبار من میپذیرم. در مورد کردستان، خود ما سیاست رسمی‌مان اجازه داده به یک فراندوم و خواست یک فراندوم در کردستان که آیا مردم کردستان میخواهند جدا بشوند یا میخواهند در

ایران با بقیه مردم با شرایط مساوی با بقیه شهروندان بمانند؟ ولی این رفتارندوم را شما میگویید باید در مورد گیلان هم گذاشت؟ من اینطور فکر نمیکنم! هر چقدر هم ممکن است به مردم گیلان ستم روا شده باشد، مساله ملی که در آن خون پیا شده باشد، بدبینی و دلچرکینی بوجود آمده باشد، غم پشت سرش نهفته باشد، خشم انبار شده باشد، چنین مساله‌ای در مورد مردم گیلک نداریم. هر وقت چنین مساله‌ای را برایمان ساختند، آنوقت مجبوریم با همین نسخه برویم سراغش. ولی ما به استقبال تجزیه آدمها نمیرویم، به استقبال جدا کردن انسانها از همدیگر نمیرویم، به استقبال تقسیم آنها به کشورهای شش در چهار که در هر کدامش قومی زندگی میکند نمیرویم. برعکس جهان باید مرزهایش را بردارد، باید آدمها با هم زندگی کنند، به هر زبانی میخوانند حرف بزنند، به هر زبانی میخوانند بنویسند و هر کدامش را در مراودات اداری مؤثرتر است بکار ببرند.

من شخصا نه به ناسیونالیسم و نه به هیچ ناسیونالیستی میخوام آوانس بدهم.

چرا با فدرالیسم مخالفید؟

حمید تقوایی: فدرالیسم در شرایط امروز یک امر و خواست کاملا ارتجاعی است چون بجز عقبگرد از جوامع مدنی مبتنی بر حقوق شهروندی مساوی برای همگان به جوامع چند پارچه قومی- مذهبی - نژادی معنایی ندارد. این نوعی بازگشت به جوامع ماقبل سرمایه داری است. بورژوازی در بدو بقدرت رسیدنش در مقابله با جوامع ملوک الطوایفی قومی مذهبی در قرون وسطی جوامع مدنی و دولت- ملت را قرار داد. در آن دوره تشکیل جمهوری های فدرال (نظیر جامعه سوئیس و یا ایالات متحده و یا آلمان) گامی بجلو بود چون مردم منسوب به اقوام و مذاهب و نژادهای مختلف را در قالب یک کشور- ملت متحد میساخت و جوامع چند پارچه فئودالی را با جوامع مدنی جایگزین میکرد. در دوره ما فدرالیسم عکس این روند را نمایندگی میکند. یعنی عملا به معنی تجزیه جوامع و کشورهای فی الحال شکل گرفته به جوامع چند پارچه قومی - نژادی است.

از لحاظ نظری و فلسفه سیاسی - اجتماعی فدرالیسم امروز در نقد و تقابل با جوامع ملوک الطوایفی فئودالی ریشه ندارد ، بلکه بر دیدگاه پست مدرنیستی جوامع موزائیکی متشکل نژادها و قومیت ها و ملیتهای مختلف و برسمیت شناسی حقوق متفاوت برای بخشهای مختلف مبتنی است. این نوعی بازگشت به تعریف جامعه بر مبنای نژاد و ملیت و قومیت افراد است و ازینرو به معنی دقیق کلمه خواست و گرایش ارتجاعی است.

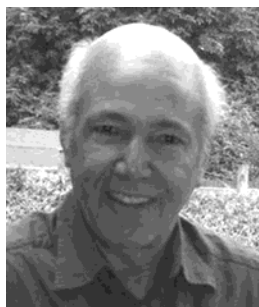
از نظر عملی- سیاسی شعار و خواست فدرالیسم در چند دهه اخیر بعد از فروپاشی شوروی و با تجزیه برخی کشورهای اروپای شرقی (نمونه یوگسلاوی و چکسلواکی) و همچنین جدائی برخی از جمهوریهای سابق شوروی بر مبنای قومیت و نژاد (گرجستان و قرقیزستان و آذربایجان و ...) مطرح شد. این تجزیه کشورهای بلوک شوروی خود بازتاب نوعی بازگشت به هویت و تعصبات ملی- قومی - نژادی - مذهبی و بجلو رانده شدن جنبشها و جریانات افراطی ناسیونالیستی و قومی و مذهبی در شرایط بعد از فروپاشی بلوک شوروی بود که در بخشهای دیگر دنیا و مشخصا در آفریقا و خاورمیانه در شکل جنگهای خونین بین مذاهب و اقوام و نژادهای مختلف بروز پیدا میکرد. بعد از هجوم نظامی دولت آمریکا و متحدینش به افغانستان و عراق این نوع هویت تراشی قومی مذهبی برای جوامع و شکل گیری دولتها بر این مبنای در منطقه خاورمیانه رواج و توسعه یافت. حکومت افغانستان و لویا جرگه، حکومت عراق و حکومت اقلیمی در کردستان عراق نمونه های بارز چنین دولتهائی هستند.

فدرالیسم شکل ظاهرا متعادل تر و مسالمت آمیز تر همین گرایشات و جریانات ارتجاعی است. از نقطه نظر هویت سازی قومی و مذهبی و نژادی و عقبگرد از جوامع مدرن مدنی به جوامعی بر مبنای این هویت تراشیها، بین فدرالیسم و تجزیه کشورهای بازمانده از بلوک شوروی سابق تفاوتی وجود ندارد. بجای کشورهای نژادی قومی نظیر چک و اسلاو و صربستان و قرقیزستان و غیره فدرالهای قومی- نژادی نشسته است اما پیامد فدرالیسم نیز چیزی بجز تشدید نفرت پراکنی و خصومت بین بخشهای مختلف جامعه نخواهد بود.

تا آنجا که به ایران مربوط میشود شعار فدرالیسم از جانب نیروهای قومی و یا بقول خودشان "ملتهای تحت ستم" مطرح میشود. این نیروها معمولا ادعا میکنند که منظورشان از فدرالیسم، فدرالیسم استانی

است و نه قومی. اما منظور و نیت اینان هر چه باشد خواست و طرحشان درعمل از تقسیمبندی مردم منسوب به ملیتها و اقوام مختلف در قالب یک سیستم فدرالی فراتر نمیرود. نفس اینکه این خواست اساسا از جانب نیروهای ناسیونالیسم قومی در ایران مطرح میشود نشاندهنده آنست که این نیروها فدرالیسم را بعنوان راه حلی برای حل مساله ملی مطرح میکنند. این در واقع شکل شرمگینانه و تدافعی شعار خودمختاری و برسمیت شناسی حقوق ویژه برای مردم منسوب به ملیتها و اقوام مختلف است. برخی از نیروهای ناسیونالیست فارس نیز از فدرالیسم دفاع میکنند تا بخیال خود جلوی تجزیه طلبی را بگیرند و از تمایت ارضی پاسداری نمایند. اما این "راه حل" همانطور که اشاره کردم عملا نتیجه ای بجز تشدید تبعیضات و تفرقه و نفرت پاکنی قومی و ملی نخواهد داشت.

راه حل ستم و تبعیض ملی برسمیت شناسی حقوق مساوی برای همه شهروندان مستقل از نژاد و ملیت و مذهب و قومیتی است که به آنها نسبت داده میشود. حتی در صورتیکه بخاطر قدمت و سابقه تاریخی ستم ملی به یک مساله سیاسی تبدیل شده باشد- نظیر مساله کرد در ایران - راه حل فدرالیسم و دادن حقوق ویژه نیست. در این صورت نیز راه حل اصولی که میتواند مساله ملی و ستم ملی را به نفع توده مردم حل کند برسمیت شناسی رفراندوم برای انتخاب بین جدائی و یا برخورداری از حقوق مساوی با بقیه شهروندان در ایران است. در هر حال ما در برابر فدرالیسم برخوردای از حقوق متساوی شهروندی برای همگان و در همه عرصه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را قرار میدهیم. تنها این راه حل میتواند به همزیستی مسالمت آمیز و متمدنانه مردم منتسب به اقوام و نژادها و ملیتها و مذاهب مختلف در چارچوب یک جامعه آزاد و برابر و مرفه منجر بشود.



می پرسند پرچم جمهوری اسلامی برای همه روشن است که باید با خود این رژیم سرنگون شود. اما پرچم شیروخورشید که پرچم ایران است را شما چرا قبول ندارید؟ سالهایی طولانی آن پرچم ایران بوده است. بالاخره یک مملکت باید پرچم داشته باشد یا نه؟ آیا در جامعه ای که ما می‌خواهیم داشته باشیم کشور ما پرچمی نخواهد داشت؟

کازم نیکخواه: پرچم نشانه و علامت قراردادی برای یک کشور است. روشن است که مساله اساسی تر در یک کشور زندگی و مسائل و مصائب واقعی مردم است که بر هر پرچم و نشانه ای مقدم و بسیار بسیار مهمتر است. اما برای برخی جریانات درست برعکس است یعنی پرچم بر زندگی مردم عملا مقدم داشته میشود. جریانات راست و ناسیونالیست و سلطنت طلب مدام دارند در توصیف پرچم سخن سرایی میکنند و تبلیغات راه می اندازند و پرچم شیروخورشید نشان را تقدیس میکنند. هیچ فکر کرده اید دلیل این همه جنجال بر سر پرچم آینده ایران چیست؟ اگر کمی دقت کنید متوجه میشوید که اینها با جنجال بر سر پرچم دارند یک کمبود اساسی خود را لاپوشانی میکنند. اینها اصلا پاسخی به مسائل و مصائب واقعی مردم مثل زندگی زیر خط فقر، بیکاری، بیماری، تبعیضات ملی و جنسیتی، سرکوب، تحمیلات اسلامی و امثال اینها ندارند و مشغله اصلی شان این فشارها و مصائب مردم نیست. نظامی که از آن دفاع کرده اند و دفاع میکنند با سرمایه داری چپاولگر و سرکوبگر کنونی در ایران تفاوت اساسی ندارد. در نتیجه تلاش میکنند با جنجال بر سر پرچم ملی و امثال این نوع تقدسات ناسیونالیستی که در واقع پرچم همین سرمایه داری چپاولگر است، خود را طرفدار مردم جا بزنند و خط و سیاست راست و سرمایه دارانه خود را به میان مردم ببرند.

گفته می شود "پرچم شیروخورشید پرچم ایران است". این ادعا از کجا آمده است؟ هر کس سابقه این جمله را در ذهن خود جستجو کند قطعا به همان تبلیغات سلطنت طلبان و ناسیونالیستهای ایرانی میرسند که با حرارت و تعصب تبلیغ میکنند که "پرچم ملی ایران" پرچم شیروخورشید است. این یک حرف بوج است. پرچم ایران از سی و چند سال پیش تاکنون متأسفانه همان پرچم سه رنگ با علامت نحس الله است که در سازمان ملل بالا میبرند. این پرچم را همانطور که میگویید باید با خود حکومت به زیر کشید. اما ایران امروز پرچم دیگری ندارد. پرچم شیروخورشید هم بطور واقعی پرچم دوران دیکتاتوری پهلوی است که با انقلاب مردم در سال ۵۷ به زیر کشیده شد. این پرچمی است که آخرین طول و عرض و شکل و شمایلش بنا به شواهد در دوره پهلوی دوم تعیین شده است. بعضی ها هم البته سعی میکنند تاریخ آنرا عقب تر ببرند و آنرا به دوره قاجار یا به انقلاب مشروطه برسانند. که اینها مطلقا هیچ اهمیتی ندارد و تغییری در اصل مساله نمیدهد. فوقش به اینجا میرسیم که پرچم شیروخورشید پرچم دوران پهلوی و اواخر دوران قاجار است. یعنی از تاریخ بقول اینها دو هزار و چند صد ساله ایران یک فاصله کوتاه حدودا ۶۰ ساله اش در ایران پرچمی به شکل سه رنگ و بعدا با شیروخورشید رسمیت داشته است. در بقیه دورانها هر شاه و امیری برای خودش پرچمی بلند کرده است. تازه اگر هم همه شاهان یک پرچم کاملا یک رنگ و طرح داشتند باز هم باید آنرا دور می انداختیم. چرا باید این پرچم برای من و شما مقدس باشد یا آنرا بایگانی کنیم تا بعد از سرنگونی حکومت اسلامی دوباره بالا ببریم؟ مردم حتما وقتی که انقلاب کردند و حکومت را سرنگون

کردند و اوضاع را در اختیار گرفتند برای چگونگی اداره جامعه و اقتصاد و قوانین و خیلی چیزهای دیگر باید فکر کنند و یکی از آنها هم رنگ و طرح پرچم یا علامت جامعه و کشور جدیدشان است. آیا اصولی تر و منطقی تر این نیست که همانگونه که ما میگوییم از امروز برای پرچم جامعه آینده کسی تصمیم گیری نکند؟ برای سلطنت طلبی که به شاه و ولیعهد و تمامیت ارضی مدام سوگند میخورد و رگ گردنش بیرون میزند، پرچم شیروخورشید مقدس است. چون یک دوره با آن حکومت کرده اند و چاپیده اند. اما چرا من و شما باید به این پرچم دوران شاهان وفادار و پایبند باشیم؟ این پرچم بجز شاه و سرکوب و ساواک و توطئه گری مگر چه چیز را در حافظه تاریخی ایران ثبت کرده است که کارگر و زحمتکش و معلم و دانشجوی این کشور لازم باشد آنرا پاس بدارد؟ مشغله ما مردم خواستهای آزادیخواهانه و رفاه طلبانه ای است که با جنجال بر سر پرچم و میهن و خاک میخواهند ما را از آنها دور کنند.

می پرسند شما که به وطن و خاک مهر ندارید پس با چه انگیزه ای مبارزه می کنید؟

حمید تقوایی: انگیزه ما خدمت به مردم است و نه آب و خاکی که وطن نامیده میشود. مهر مردم با مهر وطن نه تنها هم ارز نیست بلکه این دو نقطه مقابل هم هستند.

بورژوازی همیشه و در همه جای دنیا منافع خاکی و مادی اش را پشت مقولاتی نظیر قدوسیت وطن و کشور و تمامیت ارضی و آب و خاک پرستی پنهان کرده است و حمله اش به کمونیستها نیز دقیقا به این علت است که این منافع زمینی و مادی یعنی استثمار کارگران وطن و تصاحب و غارت منابع و معادن وطن و سلطه بلامنازع اش بر بازار وطنی کار و کالا، را از "خطر سوسیالیسم" مصون بدارد. این وطن پرستی بورژوائی هیچ ربطی به انس و علاقه توده مردم به محل زندگی و جامعه خود ندارد. منشاء آن سودآوری است و نه احترام به فرهنگ و علایق و ارزشهای انسانی "هموطنان". همه جنگها و لشکرکشیها و نسلکشیها در تاریخ معاصر- از دو جنگ جهانی گرفته تا جنگهای محلی و منطقه ای - همیشه با پرچم وطن پرستی و دفاع از میهن در برابر بیگانگان توجیه شده است. جنگهایی که برای حفظ و بسط منافع اقتصادی بورژوازی حاکم در این کشورها برپا میشوند و از خون "هموطنان" مایه میگذارند. کاربرد ناسیونالیسم در زمان صلح هم دامن زدن به تعصبات ملی برای پرده پوشی تبعیضات و نابرابریهای طبقاتی در جامعه و جا زدن منافع طبقه سرمایه دار بجای منافع همه "هموطنان" است و بس. به این دلایل است که وطن پرستی در نقطه مقابل انساندوستی قرار میگیرد.

شما همین امروز در تبلیغات نیروهای راست، اعم از سلطنت طلبان و جمهوریخواهان و ملی اسلاميون حرف مشخصی در دفاع از مردم پیدا نمیکنید. در مورد حقوق بشر کلی بافی میکنند اما تا دلتان بخواهد در قدوسیت و اهمیت تمامیت ارضی و پرچم و آب و خاک، در ادعای مالکیت ابدی ازلی بر "سه جزیره"، در دفاع آتشین از "خلیج همیشه فارس" و در خط و نشان کشیدن برای هر نیروی سیاسی که این نوع مقدسات را برسمیت نشناسد سنگ تمام میگذارند. هموطن هم به دو نوع تقسیم میشود: فارس ها که نسلشان به "نژاد پاک آریائی" و کورش و داریوش و امشاسپندان میرسد و غیر فارسها که اگر با موقعیت خود بعنوان شهروندان درجه دو بسازند "مرزبانان غیور" ایران هستند اما اگر این موقعیت را نپذیرند و برای رفع ستم ملی بیابخیزند به سرعت به حوض "تجزیه طلب" و "وطن فروش" و "خائن به وطن" سقوط میکنند! افغانیها و دیگر مهاجرین ساکن ایران هم که اصلا بحساب نمی آیند! این معنی واقعی وطن پرستی است.

معیارها و ارزشهای ما کمونیستها از جنس دیگری است. اساس سیاست و دکترین ما انسان و انسانیت است، آزادی و برابری و رفاه انسان است، و نه نژاد و وطن و ملیت و آب و خاک. نیروهای راست نه تنها دفاع از انسانها را به دفاع از هموطنان تقلیل میدهند، یا در واقع مسخ و تحریف میکنند، بلکه منظورشان از حمایت از "هموطن" هم چیزی بجز دفاع از تمامیت ارضی و پرچم و ایرانیت و ملیت نیست. به همین دلیل است که در عرصه مبارزه علیه اعدا، در دفاع از حقوق کودک، در دفاع از حقوق پناهندگان، در مبارزه علیه حجاب و آپارتاید جنسی و کلا بی حقوقی و ستم فاحشی که بر زنان روا میشود، در مبارزه علیه ستم ملی و برخورداری همه "مرزبانان غیور" از حقوق شهروندی برابر با "ملت همیشه فارس" از جمله حق سخن گفتن و تحصیل کردن و نوشتن به زبان مادری خود، در دفاع از زندانیان سیاسی و کلا در

همه عرصه های مشخص مبارزه در دفاع از حقوق و آزادی و رفاه انسانهای ساکن جغرافیای ایران مستقل از ملیت و نژاد و زبان و محل تولدشان، عرصه هائی که ما کمونیستهای کارگری همیشه در صف اول مبارزه بوده ایم، نشانی از نیروهای راست نمی بینید. ظاهرا ابراز وفاداری به "دموکراسی" و "حقوق بشر"، که اسم رمز تعلق به اردوگاه سرمایه داری غرب است، کافی است. مبارزه مشخص این دموکراسی و حقوق بشر پناهان- آنهم حقوق بشری که ظاهرا کورش کبیر سردمدارش بوده است- از شمشیرزدن در دفاع از تعلق سه جزیره به مام میهن و دفاع از "خلیج همیشه فارس" و قدوسیت تمامیت ارضی و خط و نشان کشیدن علیه تجزیه طلبان فراتر نمیرود. هر جا هم حرفی علیه اعدام - که بیانیه حقوق بشر در موردش سکوت کرده است- و یا در دفاع از سکولاریسم زده اند تحت فشار و مبارزه جنبش چپ بوده است. از این بابت باید خوشحال بود اما حقیقت اینست که اهداف و ارزشها و معیارهای هویتی و خصلت نمای جنبش ناسیونالیستی تماما در نقطه مقابل انسانیت و خواستها و نیازهای انسانی افراد جامعه قرار میگیرد.

شما می‌گوئید آزادی خواهید ولی به دموکراسی اعتقادی ندارید. این چطور ممکن است؟ مگر سیستم حکومتی در غرب چه اشکالی دارد؟

کاظم نیکخواه: سوال بسیار مهمی است. ما این سیستمی که امروز بعنوان دموکراسی یا حکومت مردم بر مردم معرفی میشود را نه سرسوزنی حکومت مردم میدانیم و نه آزادیهایش را کافی میدانیم. و نه حتی آنچه روی کاغذ اعلام شده به طور کامل عملی میشود. ما برخلاف آنچه ادعا میشود دموکراسی را معادل آزادی نمیدانیم بلکه یک سیستم حکومتی میدانیم. دموکراسی پارلمانی یا دموکراسی لیبرالی چیزی جز حاکمیت طبقه سرمایه دار نیست. ما طرفدار سیستم شورایی هستیم. دموکراسی پارلمانی غربی بیشتر از آنکه ربطی به اعمال اراده مردم داشته باشد پوششی است که طبقه سرمایه دار از طریق آن به حاکمیت خود مشروعیت میدهد. این سیستمی است که اساسا با اقتدار و بی رحمی اقتصاد بازار آزاد سرمایه داری تداعی می شود. روشن است که ما با چنین سیستمی مخالفیم و در مقابل از آزادی های همه جانبه و اعمال اراده مستقیم مردم بر سرنوشت خود دفاع می کنیم.

اگر کسی از حکومت های موجود در دنیا فاصله بگیرد و نگران متهم شدن به خیالپردازی نباشد و در تصور خود واقعا به اختیار و حاکمیت مردم فکر کند فکر نمیکنیم ذره ای بین حاکمیت احزابی نظیر حزب جمهوریخواه و دموکرات آمریکا یا حزب محافظه کار و کارگر در انگلیس و حزب ناسیونالیست برلسکونی در ایتالیا و احزاب سوسیال دموکرات و راست در کشورهای اسکاندیناوی و امثالهم با حاکمیت مردم شباهتی پیدا کند. میگویم "شباهت" و دقیقا منظورم اینست که اینها حتی شباهتی به حکومت مردم هم ندارند. اینها خودشان هم مخفی نمیکنند که نمایندگان سرمایه داران بزرگ هستند. وجود دیکتاتوری های خودکامه و سرکوبگر و قرون وسطائی ای نظیر خلفای سعودی در عربستان و حکومت اسلامی ایران و حکومت های قومی و مذهبی در عراق و پاکستان و آفریقا و ژنرال های ارتش در مقاطعی در آمریکای لاتین (که همه اینها هم خودرا دموکراسی و مردمی میخوانند) است که باعث میشود بتوانند این ایده را در این قرن وسیعا به مردم بفروشند که گویا در انگلیس و آمریکا و کشورهای غربی آزادی و حکومت مردم بر مردم برقرار است. و گرنه واقعا آیا مشکل است که کسی متوجه شود که در این کشورها اکثریت مردم مطلقا اختیاری در تصمیم گیریها و در حاکمیت ندارند؟ چرا باید حق شرکت در انتخابات هر چهار سال یک بار را بعنوان حکومت مردم قبول کرد؟

در جریان یک رسوایی رسانه ای در سال ۲۰۱۱ فاش شد که طی سی چهل سال گذشته تاکنون یک نفر یعنی میلیاردری بنام روپرت مرداک که سلطان رسانه ها خوانده میشود تمام حکومت های انگلیس را تعیین کرده است. (قبل از آن را فعلا کاری نداریم) این یک فاکت رسمی و اعلام شده است. روپرت مرداک که اگر در اینترنت جستجو کنید او را "سرمایه دار آمریکائی متولد استرالیا" معرفی میکنند از دوره تاچر تا الان در انگلستان تصمیم گرفته است که مارگارت تاچر در سال ۱۹۷۹ سرکار بیاید و طی ۱۲ سال نخست وزیر انگلیس باشد، نیل کیناک از حزب کارگر کنار برود، جان میجر در سال ۹۰ بجای تاچر رهبر حزب و نخست وزیر شود، تونی بلر در سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷ به قدرت برسد و بعد همین جناب کامرون را هم او در سال ۲۰۱۰ به سرکار کشیده است. حتما می پرسید از چه طریقی؟ جواب روشن است. از طریق انحصار رسانه ایش. توصیه میکنم این تاریخ را از نزدیک مطالعه کنید.

فکر میکنم همین فاکت کافی است که هیچ آدم جدی ای یک ذره هم تردید نکند که این سیستم

مطلقاً ربطی به حکومت مردم ندارد. تجربه حکومت‌های دو حزب جمهوریخواه و دموکرات آمریکا هم جلوی چشم دنیا قرار دارد که در تمام تاریخ جدا از این دو حزب که احزاب سرمایه داران مولتی میلیاردر هستند و یک مشت صاحبان تراستها و سرمایه داران فربه مولتی میلیاردر که علنی یا پشت پرده سیاستمداران را چپ و راست میکنند، هیچ بنی بشری در سیاستگزاری در آمریکا نقشی نداشته است.

این را هم همینقدر اشاره کنم که ریشه بی حقوقی مردم در این جوامع و در همه جوامع در نفس مناسبات طبقاتی و سرمایه داری است و نه فقط در نحوه اداره جامعه. در این سیستم مردم عملاً نه اختیار دارند و نه حتی آنجا که آزادیها و حقوقی دارند امکان استفاده تمام و کمال از این حقوق برایشان وجود دارد. که این به بحث مفصلتری نیاز دارد.

همانطور که اشاره کردم ما طرفدار سیستم شورایی هستیم. اما اینهم تمام اهداف ما را بیان نمیکند. در واقع همه دولت‌ها نماینده طبقه حاکم هستند و مصالح آنها را حفاظت میکنند. ما بعنوان کمونیست‌ها در جهت محو طبقات و در نتیجه محو دولت تلاش میکنیم. در این حالت است که مردم به آزادی و اختیار به مفهوم دقیق کلمه میرسند و میتوانند اداره جامعه را عملاً بدست گیرند. اما این را فوراً و بدون گام‌های بینابینی نمیتوان عملی کرد. حکومت شورایی از نظر ما فازی در این جهت است. در تاریخ دو قرن اخیر از کمون پاریس تا کنون مردم هر وقت انقلاب کرده اند و امکان یافته اند در تصمیم‌گیریهای اساسی اجتماعی دخالت کنند با سیستم شورایی و دخالتگری مستقیم در تصمیم‌گیریها دخالت کرده اند. این سیستمی است که (علیرغم محدودیتهایی که بر سرراهش قرار داده شده) تاکنون نشان داده است به بهترین نحوی میتواند دخالت و تصمیم‌گیری مردم را تضمین کند. مردم همه در عین حال که مشغول کار و زندگی خود هستند در شوراهای شهر و کارخانه و محل زندگی خود متشکل هستند و این شوراهای بصورت هرمی نمایندگانی را به سطوح بالاتر تصمیم‌گیری میفرستند. کنگره شوراهای متشکل از نمایندگان شوراهای کل جامعه در مورد همه امور یک جامعه تصمیم میگیرد. شوراهای هم قانون‌گذار و هم مجری قانون هستند. و مردم هر وقت بخواهند میتوانند نمایندگان خود را عزل کنند و نمایندگان جدیدی را به جای آنها تعیین کنند.

امروز اینترنت و مدیای اجتماعی ارتباطات روزمره مردم را در سراسر جهان با یکدیگر برقرار کرده است. و این یک رویداد تاریخ ساز است که در سیستم حکومتی هم تأثیرات عمیقی میگذارد. زیرا در عرض یک ثانیه میشود نظرات مردم را از این سر و آن سر جامعه جویا شد، و این علاوه بر هرچیز دیگر امکان تصمیم‌گیری و دخالتگری بسیار جدی تر و همه جانبه تر مردم را از طریق شوراهایشان بسیار عملی و ممکن مینماید.

یک نکته را هم در آخر اضافه کنم و آن اینکه بحث دموکراسی و آزادی مساله مبارزه و توازن قوا میان طبقات اجتماعی است. ما برای حقوق و آزادیهای مدنی و اجتماعی مردم در کشورهای امروز غربی مثل حقوق زنان و حق تشکل و حق برخورداری از حداقلی از بیمه‌های درمانی و رفاهی و امثالهم بسیار ارزش قائلیم. اینها برخلاف آنچه وانمود میشود اولاً جزء تعریف پایه ای دموکراسی نیستند و ثانیاً از الطاف دولتها نسبت به مردم سرچشمه نگرفته اند. بلکه محصول مبارزه بسیار حاد طبقاتی در این کشورهاست. تاریخ میگوید برای دست یافتن به تک تک این حقوق مبارزات سختی میان کارگران و سوسیالیست‌ها و مردم آزادی طلب از یک طرف، و سرمایه داران و فئودالها و طرفداران سلطنت و کلا صاحبان ثروت و قدرت جریان یافته است. و پیروزی مردم در این مبارزات است که این حقوق را در دسترس مردم قرار داده است. حرف اصلی ما اینست که اولاً این حقوق بهیچ وجه کافی نیست و مردم سزاوار برخورداری از حقوق و آزادیهای اساسی تر و همه جانبه تری هستند که در چارچوب سیستم بردگی مزدی جایی ندارد. ثانیاً سیستم پارلمانی بهیچ وجه تامين کننده دخالتگری مردم در سرنوشتشان نیست.

از سرمایه دار تا کارگر هر فرد یک رای. آیا این بهترین شکل مشارکت همه آحاد جامعه در تعیین سرنوشتشان نیست؟

حمید تقوائی: خیر این بهترین شکل نیست. این درک و تلقی رایج از دموکراسی و آزادی است که سرمایه داری رواج داده است. هر چند سال یکبار آحاد مردم را بپای صندوق رای میکشند تا از بین احزاب حاکم یکی را انتخاب کنند و بخانه بروند. این توده رای دهنده بجز همین رای چند سال یکبارهیچ نقشی در اداره امور ندارد. این تعیین سرنوشت بوسیله مردم نیست، بلکه سپردن سرنوشت بدست آن حزب و جناحی از طبقه حاکمه است که پول و امکانات بیشتری در مبارزه انتخاباتی داشته است. انتخاب شوندگان حتی به همین معنی محدود دموکراسی نیابتی هم اکثریت جامعه را نمایندگی نمیکنند بلکه بوسیله اکثریت نسبی بخشی از مردمی که در انتخابات شرکت کرده اند انتخاب میشوند. کاندیداها با درصدهائی نظیر چهل- پنجاه درصد از سی - چهل درصد جامعه که در انتخابات شرکت کرده است یعنی حدود بیست درصد کل مردم جامعه رئیس جمهور و نخست وزیر و نماینده پارلمان میشوند و معمولاً هم بعد از توخالی از آب در آمدن وعده های انتخاباتیشان در همان چند ماه اول، همین درصد رای را هم از دست میدهند اما کماکان تا پایان دوره ریاست و وکالتشان "مسئولین منتخب مردم" باقی میمانند.

این انتخابات نیست نمایش عوامفریبانه ای است که به اسم دموکراسی هر چهارسال یکبار تکرار میشود. (تازه در کشورهای مهد دموکراسی اینطور است در کشوری مثل ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی که حتی در همین انتخابات هرچهار سال یکبار نظر ولی فقیه و شورای نگهبان و غیره عامل تعیین کننده تری است تا رای مردم).

آزادی واقعی مردم و مشارکت آنان در تعیین سرنوشت سیاسی شان وقتی تامین میشود که اولاً نه هر چند سال یکبار بلکه مداوماً رای و نظر آنان ملاک تعیین مسئولین و سیاستها باشد و ثانیاً نه صرفاً بعنوان رای دهنده بلکه بعنوان مجری و مسئولین انجام امور در سرنوشت سیاسی جامعه دخالت کنند.

تحقق این شرایط در گرو متشکل شدن و متشکل ماندن توده مردم است. در جامعه اتمیزه شده سرمایه داری که هر کس در خلوت خود و زیر بمباران تبلیغاتی و مهندسی افکار رسانه ها و چند حزب متعلق به یک درصد حاکم باید تصمیم بگیرد، رای آحاد مردم منفعت و آمال اجتماعی آنان را منعکس نمیکند. بلکه تنها میتواند بازتاب استیصال و بی آلترناتیوی و انتخاب ناگزیر بین دو گزینه بد و بدتر باشد. بحث و شور و تبادل نظر جمعی و تصمیمگیری جمعی یک پیش شرط مهم اعمال اراده اجتماعی است. تنها مردم متشکل در شوراها و بر متن بحث و تبادل نظر و شور و مشورت در شوراها میتوانند منافع و اهداف هر عضو جامعه را به بهترین نحو نمایندگی بکنند. تصمیمگیری در شوراها نیز نهایتاً بر مبنای رای افراد است اما رای فرد عضو شورا کاملاً از رای فردی که باید در انزوا و خلوت خودش تصمیم بگیرد متفاوت خواهد بود. اولی مظهر قدرت و اراده و همراهی و همسرنوشتی فرد با دیگران است و دومی مظهر انزوا و هراس و ضعف فردی و رقابت فرد با دیگران.

خلاصه کنم. سپردن سرنوشت سیاسی جامعه به مسئولین و مقامات انتخاب شده بوسیله اکثریت نسبی بخشی از رای دهندگان تنها به معنی محرومیت از حق تعیین سرنوشت خود است و بس. آزادی، همانطور که جنبش اشغال اعلام کرد، از صندوق رای بیرون نمی آید بلکه حاصل مردم متشکل در تشکلهای

شورائی است که مستقیماً نه تنها عزل و نسب مسئولین بلکه اجرای امور را در دست میگیرند. دموکراسی پارلمانی برای اقلیت سرمایه دار که میخواهد به اسم اکثریت منافع خود را پیش ببرد شکل مناسبی است اما منافع و آزادی و خوشبختی کل جامعه در گرو مدل و سیستم حکومتی ای است که طبقه کارگر پرچم آنرا بدست دارد: سیستم شورائی و اعمال اراده مستقیم مردم در امور جامعه.

در نظام حکومتی مورد نظر شما پارلمان چه جایی دارد؟ آیا رئیس جمهور شخصیت اول مملکت است و یا نخست وزیر؟



فاتح بهرامی: در نظام حکومتی مورد نظر ما پارلمان جایی ندارد. پارلمان، حتی بهترین نوع آن مانند کشورهای پیشرفته سرمایه داری، ابزاری برای دخالت مردم در امر حاکمیت نیست. سهم مشارکت مردم در نظامهای پارلمانی همان رای چهار سال یکبار است. در این چهار سال، تا انتخابات بعدی، رای دهنده، نه نمایندگان را میتواند عوض کند، نه کسی از او سوالی میکند یا حرفش را گوش میدهد، نه در تصویب یا رد قوانین نقشی دارد، و اگر مخالفتی هم داشته باشد دستش به جایی بند نیست. باین ترتیب دخالت و مشارکت مردم در دولت ظاهری است و پروسه انتخابات صرفا ابزاری برای کسب مشروعیت حاکمیت و دولت است.

اکنون سوال اینست که این کسب مشروعیت چرا ضروری است و چه خاصیتی دارد؟ یکی از دروغهای بزرگ تئوریسینها و سخنگویان جامعه سرمایه داری مربوط به نقش و جایگاه دولت است. تصویری که از دولت داده میشود اینست که دولت يك ارگان ضروری برای اداره جامعه است که منافع عمومی را نمایندگی و حفظ میکند، و مستقل از طبقات اجتماعی و منافع آنهاست. بر مبنای این تصویر کاذب است که ادعا میکنند مردم در يك انتخابات با رای خود دولت مورد نظر اکثریت جامعه را انتخاب میکنند، و به آن مشروعیت میدهند.

واقعیت اینست که دولت نماینده طبقه سرمایه دار و ابزار آن برای کنترل توده مردم تحت استثمار و دستگاه اعمال زور برای حفظ حاکمیت بورژوازی است. قبل از انتخابات و پارلمان، نیروی مسلح بورژوازی برای حراست از منافع طبقه حاکم و دولت وجود دارد و آماده شلیک است. در کنار این نیروی مسلح قوانین جزائی در دفاع از قدرت این طبقه و در دفاع از تصویر آن در جامعه، و دادگاهها و زندانها نیز برای تضمین اجرای آنها وجود دارند. اکنون انتخابات نقشش اینست که یکی از جریانات درون کمپ بورژوازی را برای اداره این سیستم در دوره معینی بر سر کار بیاورد. بنابراین علیرغم هیاهوی بورژواها درباره دولت، پارلمان و انتخابات ماهیت طبقاتی دولت را نمیتواند پنهان کنند. مردم در هیچکدام از کشورهای با سیستم پارلمانی، از روزنه پارلمان امکان کوچکترین تاثیرگذاری بر سیاستها و اقدامات دولتها را نداشته اند.

جدا از این نکات عمومی، در آمریکا و اروپای غربی که بورژوازی به دموکراسی اش مفتخر است، پارلمان سر و وضع خوبی ندارد. مردم از دست بدست شدن قدرت بین دو سه حزب در این کشورها خسته شده اند و بحران اقتصادی و ناتوانی سرمایه داری برای پاسخ به معضلات مردم بحران را راهی پارلمانها هم کرده است.

درباره بخش دوم سوال، رئیس جمهور و نخست وزیر اجزائی از سیستم حکومتی پارلمانی بورژوائی هستند که یکی یا هر دوی آنها در راس دولت قرار میگیرند. اما در نظام حکومتی مورد نظر حزب کمونیست کارگری شکل حکومت شورائی است. اینکه در حکومت شورائی تقسیم کار چگونه است و مسئولیت ها به چه شکلی در شوراها توزیع میشود یا کسی مانند نخست وزیر در راس شورای سراسری وجود دارد یا خیر، اینها همگی مسائلی است که خود شوراها تعیین خواهند کرد و امر شوراها خواهد بود. برخی نکاتی که بعنوان اصولی کلی از اکنون میشود گفت اینهاست:

۱- اعمال حاکمیت در سطوح مختلف محلی و سراسری توسط خود شوراهای مردم انجام میشود و شوراها هم بمثابة قانونگذار عمل میکنند و هم مجری قانون هستند. ۲- عالیترین ارگان حکومتی کشور کنگره سراسری شوراهای مردم است. ۳- کسانی که مردم آنها را بعنوان نماینده خود یا برای پست و مقام معینی در شوراها انتخاب کرده اند هر زمان که انتخاب کنندگان بخواهند قابل عزل هستند. ۴- هر فرد بالای ۱۶ سال عضو صاحب رای شورای محلی خود محسوب میشود و حق دارد خود را برای کلیه مقامات و پست های شورای محلی و یا نمایندگی در شوراهای بالاتر کاندید نماید.

از همینها بسادگی میشود فهمید که فقط در این سیستم حکومتی است که اعمال اراده مستقیم و مستمر مردم و دخالت در امر حاکمیت امکان عملی پیدا میکند. بورژوازی که در مقابل سیستم شورائی نمیتواند از دمکراسی نیابتی اش دفاع کند به هذیان گفتن میافتد و به این پناه میبرد که سیستم شورائی هرج و مرج ایجاد میکند و هر روز نمیشود مردم جمع بشوند و تصمیم بگیرند. در پاسخ به اینها فقط باید گفت اسلحه و دادگاه و زندان و شکنجه تان را که برای سرپا نگه داشتن سیستم موجود لازم دارید غلاف کنید و مدتی دندان روی جگر بگذارید و از این ابزارهای جنایت استفاده نکنید و بگذارید مردم با شوراهایشان مملکت را اداره کنند تا نتایج "هرج و مرج" و تصمیم هرروزه را ببینید. طبعاً بورژوازی با زبان خوش و این توصیه غلاف نمیکند و باید با يك انقلاب اجتماعی اینها را از سر راه بشریت جارو کرد.

اما چه چیزی تضمین میکند که حکومت شورائی سرپا بماند و دچار معضلات مشابه دیگر حکومتها نشود؟ بنظر من دو فاکتور عمده اینجا نقش دارند. اول اینکه از جنبه سیاسی و اجتماعی این حکومت خود مردم است که هم قانون وضع میکنند و هم آنرا اجرا میکنند. واضح است که مردم دسته جمعی قوانین و تصمیمات ضد منافع خود اتخاذ نمیکند.

روشن است که مردمی که حکومت را در دست گرفته اند و زندگی و سعادت خود و فرزندان همونوعانشان برایشان مهم است بهیچ قیمتی حاضر به از دست دادن نقش خود در این حکومت و یا لطمه زدن به این حکومت نیستند.

نکته دوم و بسیار مهمی که در واقع بنیاد و اساس اولی به این وابسته است مناسبات اقتصادی است. ما درباره حکومت کارگری یعنی حکومتی که در آن استثمار انسان از انسان برچیده شده حرف میزنیم و در این مناسبات سیستم شورائی برقرار میشود. بعبارت دیگر کار مزدی لغو و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید از بین رفته و همه زمین و ابزار تولید به مالکیت اشتراکی جامعه (نه دولت) درآمده است. در چنین مناسباتی که استثمار نباشد و وقتی هدف تولید بجای سود برای رفع نیازمندیهای انسان است آنگاه منفعت فرد و جامعه بهم گره میخورد و بنیادهای فرهنگی جامعه هم در جهت برقراری جامعه انسانی متحول میشود. در چنین شرایطی جامعه با تمام وجود برای حفظ و سرپاماندن مناسباتی که برای اولین بار خوشبختی و رفاه و آزادی انسانها را هدف خود قرار داده تلاش میکند و استوار پایش میایستد. باید تاکید کنم که آنچه امروز بورژوازی و سخنگویان آن علیه کمونیسم و علیه سیستم شورائی بعنوان دخالت مستقیم مردم در امر حاکمیت سر هم میکنند صرفاً بخاطر جلوگیری از برپائی جامعه نوین مبتنی بر نفی بنیانهای مناسبات سرمایه داری است.

یک بحث که در حزب کمونیست کارگری از سالها پیش مطرح شده اینست که حزب میخواهد قدرت سیاسی را بگیرد. اگر اینگونه است کارگران و مردم چه میشوند؟ آیا نتیجه اینکه حزب قدرت سیاسی را بگیرد این نخواهد بود که طبقه کارگر و مردم از قدرت دور میمانند و بازهم دولت حزبی و جامعه حزبی میشود؟

شهلا دانشفر: نه برعکس است. مساله اصلی این حزب قدرت گرفتن کارگران و مردم است. ببینید مساله اینست که حزب را چگونه بینیم و تعریف کنیم. ما از حزبی صحبت میکنیم که علی القاعده رشدش، قدرتش و پیشرویهایش را با دفاع از منافع و مصالح کارگران و مردم محروم جامعه بدست آورده و در نتیجه منشاء قدرتش نیز خود کارگرانند. بنابراین این دوقطبی بین حزب و طبقه کارگر بی معنی است و موضوعیت ندارد. بطور واقعی بحث اصلی این نیست که حزب قدرت را بگیرد یا کارگران. مساله اینست که طبقه کارگر بدون حزب انقلابی و طبقاتی اش قادر به تصرف قدرت سیاسی نیست. طبقه کارگر قدرت را میگیرد، اما طبقه کارگری که میخواهد قدرت را بگیرد باید سیاست و استراتژی و برنامه و سازمان طبقاتی خود را داشته باشد و این یعنی حزب. کسب قدرت سیاسی توسط چنین حزبی نه فقط هیچ تناقضی با به قدرت رسیدن طبقه کارگر ندارد، بلکه در اساس تنها راه تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر همین است. بنابراین حزب و حزبیت قدم مهمی برای وارد شدن طبقه کارگر به عرصه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است.

نکته مهم دیگری که باید بر آن تاکید کرد اینست که تصرف قدرت بوسیله حزب ناظر بر سلب قدرت سیاسی از طبقه سرمایه دار و در قدرت قرار گرفتن طبقه کارگر است و نه نحوه حکومت و ساختمان حکومت کارگری. حزب قدرت را میگیرد ولی ساختمان حکومتی که ما میخواهیم شورائی است و همه مردم در آن دخالت دارند. همانطور که در برنامه یک دنیای بهتر به تفصیل توضیح داده شده حکومت کارگری اتکایش بر شوراها است و اعمال حاکمیت در سطوح مختلف باید توسط شوراهاى خود مردم انجام شود. شوراهایی که هم به مثابه قانونگذار و هم مجری قانون عمل میکنند. جامعه ای که بخواهد دخالت توده وسیع مردم را در دولت و در تصویب و اجرای قوانین و سیاستها تضمین کند، نمیتواند بر پارلمان و سیستم دموکراسی نیابتی استوار باشد. حاکمیت مستقیم مردم تنها از طریق شوراها و دولت شورائی امکان پذیر است. بنابراین وقتی ما قدرت را بگیریم، نه تنها طبقه کارگر و مردم از قدرت دور نمیمانند، بلکه با اعمال حاکمیت مستقیم مردم، دیگر اجازه نخواهیم داد که انقلاب مردم به انحراف کشیده شود و باز نیرویی ماورای مردم و از بالای سر آنها بر جامعه حکومت کند. و از طریق همین شوراهاست که میکوشیم که سیاست و افق کارگری را بر جامعه جاری کنیم و جامعه ای بسازیم که شاخص اصلی اش انسانیت باشد. و در چنین جامعه ای اعمال اراده مردم جایگاه واقعی خود را پیدا میکند.

بدین ترتیب کسب قدرت سیاسی بوسیله حزب قدم اول در اعمال حاکمیت مستقیم مردم است. طبقه کارگر با اتکا به حزب اش قدرت را تصرف میکند و با سازماندادن حکومت شورائی اعمال قدرت مستقیم همه مردم در حاکمیت را تضمین مینماید.

می پرسند اگر کمونیسم کارگری در ایران به قدرت برسد چطوری میتواند با حملات غرب، دولتهای غربی و آمریکا روبرو بشود؟ مسأله بمب ریختن و تلاش برای اینکه آن نظام سرنگون شود. پاسخ شما به اینها چه است؟

منصور حکمت: اولاً بین کمونیسم کارگری با آن چیزی که بعنوان چپ شرقی قدیم مرسوم بوده باید فرق گذاشت. از نظر فرهنگی، از نظر افق اجتماعی، از نظر ایده‌آل‌های سیاسی ریشه‌های تاریخی کمونیسم کارگری در غرب است، در سوسیالیسم کارگری اروپا است. در نتیجه ما داریم راجع به این حرف میزنیم که یک روند و یک گرایش انقلابی و سوسیالیستی غربی در ایران می‌آید سر کار. عقاید مارکس است، عقاید انگلس است، ایدئولوژی کمونیستی کارگر صنعتی اروپای غربی است. این صحبت ناسیونالیسم برای مثال چینی نیست که حالا جلوی غرب قد علم کرده یا جنبش اسلامی که جلوی غرب مسیحی قد علم کرده باشد. صحبت یک نگرش دیگری است که ریشه‌هایش در تاریخ مدنیت غربی است به این معنی که در مقابل سرمایه‌داری قد علم کرد. در نتیجه آن شکافی که یک نفر ممکن است فکر کند جنبش اسلامی از نظر فرهنگی با فرهنگ مسلط در غرب دارد را کمونیستها ندارند. ممکن است بعضی کمونیستهای بدوی داشته باشند، کسانی که ما به آنها نمیگوییم سوسیالیست. ولی کمونیسم کارگری یک جنبش مدرن است. ریشه‌هایش در تاریخ مدنیت غربی است. ریشه‌هایش در پیدایش کارگر صنعتی و جامعه مدرن صنعتی است. در نتیجه به یک معنی تحریکات فرهنگی علیه جامعه‌ای که حزب کمونیست کارگری در آن سر کار آمده باشد عملی نیست. این یک جامعه باز است که شهروند اروپایی و آمریکایی این را کاملاً میتواند درک کند. اینطوری نیست که بگویند این رازآلود است، معما گونه است، فرهنگ خودشان است، ما نمیدانیم، در نتیجه بتوانند یک هیولا از آن بسازند. هر کسی میتواند بیاید قدم بزند در تهران سوسیالیستی و ببیند این مردم دارند چه جوری زندگی میکنند، چه جور آهنگی گوش میدهند، چه جشنهایی میگیرند، چه جوری درس میدهند، چه جوری درس میخوانند و مناسبات فردی آنها چه هست. در نتیجه برای طبقات حاکم در غرب خیلی دشوار است که از جامعه سوسیالیستی ایران در یک نظام کمونیست کارگری شیطان سازی کنند. یعنی افکار عمومی در غرب یکی از حمایت‌های ما است. که میگویند این یک جامعه آزاد است. ثانیاً جنبش بین‌المللی طبقه کارگر است که ما باید سعی بکنیم از الآن روی آن کار کنیم که بسیج شود. اینطور نیست که اگر طبقه حاکمه آمریکا یا اروپای غربی هر کاری بخواهد میتواند بکند. به این سادگی نیست.

یک جامعه باز، آزاد، که در بسته نباشد، پشت دیوار آهنین نباشد، یک جامعه مدرن، یک جامعه انسانی که قابل رؤیت است توسط جهان غرب، بنظر من خیلی واکنش است در مقابل تحریکات میلیتاریستی جناح‌های راست در جامعه غربی. من به این یک مقدار خوشبین هستم و فکر میکنم دشوار است. نمیتوانید به ایران بگویید حکومت صدام حسین یا به آن بگویید لیبی شده است، چون همه خبرگزارهای بین‌المللی آنجا هستند دارند نشان میدهند این کشور متمدن و برابر و آزاد است. جایی که مجازات اعدام را لغو کرده و برابری زن و مرد را اعلام کرده، بهداشت را حق همه دانسته، آموزش و پرورش را مجانی را برای همه گذاشته، ترانسپورت را مجانی کرده که هر کسی هر جای شهر میخواهد برود. به این سادگی نمیشود به این جامعه حمله کرد. یک جامعه در بسته نیست که از آن هر تصویری بدهید. این آزادی و باز بودن بیشترین سرمایه ما است در مقابله با غرب. باضافه اینکه از نظر دیپلماتیک ما با آنها سرشاخ نخواهیم شد. خیلی روشن انقلاب در این کشورها وظیفه طبقه کارگر آن کشورها است و ما هر

کمکی بخواهند در این چهارچوب می‌کنیم. ولی حزب کمونیست کارگری در یک حکومت سوسیالیستی قرار نیست علیه جهان غرب و علیه هیأت حاکمه غرب و ناتو تحریکات بکند و به جنگ بکشانند. باید یک روش عاقلانه داشت. باید جامعه خود را ساخت. باید آزادی را آنجا متحقق کرد و الگویی داد که مردم جهان واقعاً به شوق بیایند و بخواهند در کشور خودشان هم پیاده کنند. این عملی است.

چرا هنوز به دیکتاتوری پرولتاریا معتقدید؟

منصور حکمت: دیکتاتوری پرولتاریا یک موضوع تفکیک کننده گرایشات سوسیالیستی مختلف بوده است. کسانی که در این مفهوم تجدید نظر میکنند و کسانی که تبیین‌های مختلفی از این میدهند. آیا ما به دیکتاتوری پرولتاریا قائلیم یا نه؟ کلاً چه به سر این فرمولبندی می‌آید؟ چون خیلی از چپ‌ها آنرا کنار گذاشته اند.

زمانی که دیکتاتوری پرولتاریا در ادبیات مارکسیستی مطرح میشود کلمه "دیکتاتوری" این معنی که امروز ما از آن داریم، یعنی حکومت پلیسی و استبدادی را نداشت. دیکتاتوری حتی به معنی حکومت بکار میرود. به معنی اینکه حاکمیتی وجود دارد و یک اراده‌ای هست که دیکته میشود. و بحث مارکس و مارکسیستها در مورد دیکتاتوری پرولتاریا این بود که جامعه به هر حال دیکتاتوری طبقاتی است. حتی در لیبرالی‌ترین حکومت‌های غربی دارد برنامه اجتماعی و اقتصادی و افق سیاسی طبقات معینی اعمال میشود. شما هر دفعه راجع به سرنوشت جامعه رأی نمیگیرید. وقتی بین سوسیال دموکراسی و محافظه کارها انتخابات میشود شما دارید در چهارچوب یک دیکتاتوری معینی باصطلاح قوه مجریه و نهادهایش را تعیین میکنید. ولی در اساس این حاکمیت که متکی است به بازار، متکی است به مالکیت خصوصی، متکی است به اصالت رقابت و اصالت فردگرایی، تغییری نمیدهید. هیچوقت در جامعه انگلستان یا آلمان یا کانادا یا آمریکا سوسیالیسم جزو موضوعات مورد بحث نیست. هیچوقت مالکیت اشتراکی یک موضوع انتخابات آن روز نیست. انتخابات در چهارچوب مالکیت فردی دارد صورت میگیرد.

در نتیجه اگر شما قبول کنید که جامعه بر اساس مالکیت فردی بر وسایل تولید و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است، اگر قبول میکنید که جامعه با فرض حکومتی است که ارتش دارد، دادگاه دارد، زندان دارد. اگر فرض میکنید قانون آن کشور برای مثال این تقدس را به مالکیت میدهد و یا مثلاً این جایگاه را برای اتحادیه‌ها قائل است یا دستمزد را رسمیت میدهد و حتی جامعه بر مبنای دستمزد متکی است، آنوقت دیکتاتوری معینی دارد اعمال میشود مستقل از اینکه چقدر انتخابات صورت بگیرد یا نه. این دیکتاتوری بورژوازی است که دارد اعمال میشود منتها به طرق پارلمانی دارد اعمال میشود.

دیکتاتوری پرولتاریا هم به همین معنی دیکتاتوری پرولتاریا است که برنامه اقتصادی یک طبقه دیگری مبنای جامعه است. دارند سعی میکنند مالکیت خصوصی را لغو کنند، دارند سعی میکنند تعیین تولید اجتماعی را بگذارند به عهده همه آحاد جامعه، دارند سعی میکنند مزد را وریندازند، دارند سعی میکنند مقوله پول را حذف کنند، دارند سعی میکنند به هر کس به اندازه نیازش بدهند، ولی این ممکن است بطریق انتخابات شورایی انجام بشود و هر کسی هم در آن حق رأی دارد. هر کسی در شورای شهر و محل خودش عضو است و هزار و یک جا کاندید میشود و در هزار و یک انتخابات هم شرکت میکند ولی نفس اینکه در حکومت کارگری یا در دیکتاتوری پرولتاریا همه حق رأی دارند و در شوراهای مختلف عضو و نماینده‌اند، چیزی از این کم نمیکند که این به هر حال دیکتاتوری یک طبقه است. دیکتاتوری یک طبقه است به این معنی که برنامه عمل و آلترناتیو اجتماعی یک طبقه معینی است و آن دارد پیاده میشود.

برای همین است که جایجایی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری بورژوازی هم از طریق یک ضد انقلاب میتواند عملی شود نه از طریق انتخابات. عملاً تنها راهی که شما میتوانید در انگلستان برای مثال لغو

مالکیت خصوصی را تبدیل کنید به یک موضوعی که مردم در باره‌اش اظهار نظر کنند این است که از پروسه پارلمانی فراتر بروید. بر سر خشونت‌آمیز بودن و خشونت‌آمیز نبودن پروسه سیاسی نیست. بحث سر این است که آیا پارلمانی هست یا نه؟ هیچوقت در چهار چوب نظام پارلمانی شما با مسأله "سوسیالیسم آری یا نه" روبرو نمی‌شوید که بروید به آن رأی بدهید. ولی در جامعه انگلستان هم برای اینکه مردم بخواهند سوسیالیسم را به کرسی بنشانند باید از پارلمان فراتر بروند و کاری بکنند خارج از ساختارهای سیاسی موجود.

در جامعه سوسیالیستی هم همینطور است. تا وقتی کسی نیاید آن را بر بیندازد آن دیکتاتوری پرولتاریا است، منتها دیکتاتوری پرولتاریا بمعنی ای که در روزنامه‌ها از حکومت‌های پلیسی و نظامی و غیره حرف می‌زنند نیست. دیکتاتوری به این معنی نیست که حقوق مدنی آدم‌ها لغو میشود یا محدود میشود! برعکس! دیکتاتوری پرولتاریا جامعه‌ای است که در آن حقوق مدنی آدم‌ها بمراتب بیشتر پاسداری میشود و آدم‌ها بیشتر اجازه دخالت دارند. شما خودتان جنبش شورایی را در نظر بگیرید و مقایسه کنید با سیستم پارلمانی. در سیستم پارلمانی چهار سال یا پنج سال یکبار حدود ۴۰٪ تا ۶۰٪ مردم می‌روند در یک انتخابات یکروزه رأی میدهند. در کشوری مثل انگلستان که هر کسی بطور نسبی بیشتر رأی بیاورد، نماینده را تعیین میکند. یعنی یک نفر ۳۰٪، یکی ۲۰٪، یکی ۴۰٪ آراء را بیاورند، آن ۴۰٪ از ۴۰٪ تعیین میکند که وکیل آن شهر کی هست. ۴۰٪ در انتخابات شرکت میکنند، ۴۰٪ آنها به New Labour رأی میدهند، ایشان با ۱۶٪ آراء آن شهر تنها نماینده‌اش میتواند باشد.

این سیستمی است که الآن هست. سیستم شورایی متکی به این است که شما هر روز در شورای منطقه و محلات عضو هستید، خودتان را برای هر پستی کاندید میکنید، احتمالاً تعداد انتخابات‌هایی که یک فرد باید در چهار سال بکند، پنجاه برابر بیشتر از انتخابات‌هایی است که یک فرد در نظام پارلمانی باید در آن شرکت بکند. بعلاوه اینکه از همان اول خودش در ساختار سیاسی دخیل است. آن شورا هم مقننه است و هم مجریه. در نتیجه بحث دیکتاتوری پرولتاریا بحث حق رأی یا حقوق مدنی نیست، بلکه بحث اینست که افق و برنامه اجتماعی کدام طبقه مبنا است، و تصمیمات بر مبنای کدام برنامه اجتماعی دارد صورت میگیرد.

بنابراین ما پای این شعار هستیم. منتها دقیقاً بخاطر اینکه تبیین مردم از دیکتاتوری به نسبت صد و پنجاه سال پیش فرق کرده و وقتی بمردم می‌گویید دیکتاتوری، یاد پینوشه یا شاه یا مارکوس یا حکومت ایران میافتند، ما اینطوری در برنامه ما گفتیم که؛ "حکومت کارگری که در ادبیات کمونیستی به آن دیکتاتوری پرولتاریا اطلاق شده این است.... و ما همچنان از آن دفاع میکنیم".

میخواهم بگویم تعصب روی فرمول نیست، تعصب روی محتوای بحثی است که آنجا هست. این که هر حکومتی طبقاتی است، هر حکومتی یک نوع دیکتاتوری است، و نبود دیکتاتوری به معنی زوال دولت است نه بمعنی دولت پارلمانی. بخصوص این کشور که خیلی دیکتاتوری است. در این کشور انگلستان دیکتاتوری دارد بیداد میکند. اگر شما با رئیس یک حزبی مخالف باشید چه بسا نتوانید خودتان را کاندید وکالت مجلس بکنید. و اگر پول سپرده معینی را نداشته باشید نمیتوانید بروید خودتان را کاندید وکالت مجلس بکنید. و نماینده "شین فین" اگر در وفاداری به ملکه قسم نخورد در پارلمان هم راهش نمیدهند، تازه در خود پارلمان چقدر تصمیم گرفته میشود بجای خودش محفوظ.

آیا در حکومت مطلوب شما فقط کارگران حکومت میکنند؟ تکلیف بقیه مردم چه میشود؟

شهلا دانشفر: حکومت مطلوب ما حکومت کارگری است. حکومت کارگری از نظر ما بیان دیگری برای سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی است. حکومت مورد نظر ما، حکومت فقط کارگرها نیست بلکه حکومت همه مردم است و همه مردم در امور سیاسی و اداری جامعه شرکت میکنند و از حقوق مساوی برخوردارند به همین دلیل ما حتی از اصطلاح حکومت انسانی هم برای بیان حکومت کارگری استفاده میکنیم. واژه کارگری صفت چنین حکومتی است و به هیچوجه بیانگر ترکیب حکومت و افراد تشکیل دهنده آن نیست. به این معنی که حکومت کارگری، حکومتی است که جدال اساسی طبقه کارگر برای لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و جایگزینی تولید و مناسبات اجتماعی سوسیالیستی بجای نظام استثمارگر سرمایه داری در کلیه وجوهش را در برابر تمامی مخالفان آن به پیش می برد. حکومت کارگری حکومتی است برای تضمین رهایی قطعی از شر توحش سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم که براساس منافع انسانی سازمان داده میشود.

به عبارت روشنتر منظور از حکومت کارگری، حاکم بودن افق و آلترناتیو کارگری بر جامعه است و طبقه کارگر پرچمدار و نیروی اصلی انقلاب اجتماعی برای رسیدن به چنین جامعه و چنین حکومتی است. طبقه کارگر پرچمدارش است چون بقول مارکس برای رهایی خود چاره ای جز رها کردن کل جامعه از کار مزدی که ریشه و اساس کل مصائب سرمایه داری است، ندارد. طبقه کارگر نمیتواند آزاد بشود بدون اینکه همراه خودش همه جامعه را آزاد کند. با از بین رفتن بنیاد مالکیت خصوصی و رقابت بر سر سودآوری سرمایه و انباشت آن، اشکال دیگر ستمکشی نیز از بین میرود. در آن صورت دیگر دلیلی برای ستمکشی زن وجود ندارد. دیگر منفعت اقتصادی ای برای نژاد پرستی و تبعیض قومی و مذهبی و غیره وجود ندارد. بنابراین کافی است که کارگر زیر کار مزدی بزند تا زیر هر نوع تبعیض و ستمگری و استثمار زده باشد.

اما ممکن است سوال بعدی این باشد که تشکیل دهندگان و ترکیب چنین حکومتی چگونه تعیین میشود. برنامه یک دنیای بهتر پاسخ به این سوال را نیز به روشنی داده است.

مهمترین خصیصه حکومت کارگری، سازمان شورایی آن است و این شوراهای مردم هستند که همه شهروندان جامعه را در بر میگیرند. به این معنی که حکومت کارگری مبتنی بر شوراهای محلی، منطقه ای و شهری است. بنابراین حکومت کارگری به معنی واقعی کلمه حکومت نه فقط کارگران بلکه حکومت کل مردم و شهروندان جامعه است.

بعبارت دیگر ساختار حکومت مطلوب ما بر دموکراسی مستقیم مردمی یا شورایی بنا شده است. از نظر ما جامعه ای که بخواهد دخالت توده وسیع مردم را در تصویب و اجرای قوانین و اداره امور سیاسی جامعه تضمین کند، نمیتواند بر دموکراسی نیابتی و سیستم اداره پارلمانی و بوروکراتیک استوار باشد. در جامعه مورد نظر ما اعمال حاکمیت در تمامی سطوح جامعه باید توسط شوراهای و اعمال اراده مستقیم خود مردم انجام گیرد. شوراهایی که هم به مثابه قانونگذار و هم مجری قانون عمل میکنند و عالیترین ارگان حکومتی کشور کنگره سراسری نمایندگان شوراهای مردم خواهد بود. به این اعتبار شورا متکی بر عمل مستقیم مردم یکی از مبانی اساسی کمونیسم کارگری است.

آیا اگر حزب شما در ایران زمانی قدرت بگیرد اهداف حزبتان بر پایه ایدئولوژی، اداره حکومت را بر عهده میگیرد؟ اساسا ارتباط حزب شما و ایدئولوژی چیست؟ آیا با رسیدن به قدرت شما فیلتر خاصی، مثلا گزینش ایدئولوژیک، برای انتصاب منتصبان به حزب میگذارید؟

حمید تقوائی: نه حزب ما و نه حکومتی که ما خواهان آن هستیم هیچیک ایدئولوژیک نیستند. حزب کمونیست کارگری یک حزب سیاسی است با اهداف و برنامه و سیاستهای روشن و اعلام شده. ما برای عضویت در حزب هیچ نوع امتحان و یا فیلتر ایدئولوژیک نداریم. هر کس برنامه یک دنیای بهتر و سیاستها و اهداف حزب را قبول داشته باشد و بر این مبنی فعالیت کند عضو حزب است.

البته از نظر جهان بینی و تئوریهای تبیین جهان و راههای تغییر جامعه ما یک حزب مارکسیست هستیم اما مارکسیسم نه یک ایدئولوژی بلکه یک سیستم نظری علمی و قادر به توضیح عمیق و حقیقی جامعه و مبارزه طبقاتی است. مارکسیسم هم مانند هر نظریه علمی دیگری متغیر و پویانده است و یک ایدئولوژی و یا اصول اعتقادی ثابت و ابدی ازلی نیست. تغییر و پویای جهان و همه پدیده ها جوهر مارکسیسم است و این قبل از هر چیز در مورد خود مارکسیسم بعنوان یک سیستم نظری نیز صادق است. برنامه و سیاستهای حزب ما بر تحلیلها و تئوریهای مارکسیستی مبتنی است اما برای قبول سیاستها و برنامه های حزب لازم نیست کسی به مارکسیسم معتقد باشد. بنابر این حتی اعتقاد به مارکسیسم هم جزء شرایط عضویت و فعالیت حزبی نیست. برنامه یک دنیای بهتر برنامه همه کسانی است که خواهان آزادی و برابری و رهایی همه انسانها هستند و حزب ما حزب همه کسانی است که میخواهند در این راه فعالیت و مبارزه کنند.

در رابطه با حکومت، ما خواهان یک حکومت شورائی هستیم. یعنی حکومتی که در آن شوراهای مردم در سطح محله و شهر و استان و کشور ارگانهای تصمیم گیری و اجرای تصمیمات هستند. در این سیستم شورائی همه احزاب آزادند که فعالیت کنند و هر حزبی به هر اندازه نظر و حمایت شوراها را به سیاستها و اهداف خود جلب کرد طبعا به همان درجه در حکومت دخالت خواهد داشت. حزب کمونیست کارگری هم یکی از این احزاب است که سعی خواهد کرد حمایت شوراها را به سیاست هایش جلب کند. اما در هر صورت و هر حزبی به هر اندازه در حکومت دخالت داشته باشد، دولت یک پدیده غیر ایدئولوژیک خواهد بود. جامعه سوسیالیستی که ما خواهان آن هستیم دارای ایدئولوژی رسمی، مذهب رسمی، علم و هنر رسمی و کلا فرهنگ رسمی نخواهد بود. اشاعه نظرات و اعتقادات و تبادلات نظری متعلق به عرصه فکر و اندیشه و فعل و انفعالات فکری و فرهنگی در جامعه است و دولت موظف است آزادی اندیشه و تبادلات نظری و فکری را به یکسان برای همه در جامعه فراهم کند. حکومت شورائی یک حکومت غیر ایدئولوژیک است که آزادی اندیشه و قلم و بحث و تبادل نظر را در جامعه تضمین میکند.



در جامعه سوسیالیستی تکلیف مالکیت چه میشود؟ آیا هر نوع مالکیتی از انسانها سلب میشود؟

علی جوادی: بدون تردید این سؤال به یکی از کلیدی ترین مسائل سوسیالیسم می پردازد. در عین حال سؤال و مقوله ای است که تاکنون مورد بیشترین تحریفات و جعلیات از جانب مبلغین و مدافعین طبقات استثمارگر جامعه قرار گرفته است. به این اعتبار در درجه اول باید واقعیات را از تحریفات جدا کرد.

نه! ما کمونیستها اصولا خواهان لغو هر نوع مالکیتی نیستیم. ما خواهان لغو مالکیت خصوصی انسانها بر محصولاتی که برای تولید مجدد زندگی بکار میرود، نیستیم. ما خواهان لغو مالکیت خصوصی بر وسایل و محصولات مورد نیاز زندگی فردی انسانها نیستیم. این نوع تملک و مالکیت منجر به استثمار انسان دیگری نمیشود. منجر به اسارت و بردگی مزدی انسانی نمیشود. این مالکیتی است که منجر به تصاحب دسترنج و تملک نیروی تولیدی و خلاقه انسانها نمیشود.

آری! ما کمونیستها خواهان لغو مالکیت خصوصی سرمایه بر ابزار کار و تولید و توزیع محصولات مورد نیاز جامعه هستیم. این مالکیتی است که انسانها را به اسارت میگیرد، استثمار میکند و نیروی کارشان را به کالایی برای فروش و جسم و جان و توانشان را به وسیله و ابزاری برای سود آوری و انباشت سرمایه برای سرمایه دار تبدیل میکند. این مالکیتی است که منشاء تمام نابرابریها و مصائب گریبانگیر توده های مردم در جهان امروز است. از فقر و فلاکت و محرومیت تا تبعیض و اختناق و جهل و خرافه، از بیکاری و بی مسکنی تا فساد و جنگ و جنایت تمامی محصول گریز ناپذیر سیستمی هستند که بر مبنای مالکیت خصوصی اقلیتی استثمارگر بر ابزار تولید و توزیع محصولات مورد نیاز زندگی همگان استوار شده است.

اما چرا؟ بورژوازی و مبلغین اش آنچنان گرد و خاکی پیرامون این مقوله ایجاد کرده اند که در هر بحث و اظهار نظری پیرامون این مساله باید به مسائل پایه ای متعددی اشاره کرد.

ما خواهان اشتراکی کردن ابزار تولید محصولات مورد نیاز زندگی مردم و خارج کردن کنترل آن از دست اقلیت استثمارگر حاکم و قرار دادن کنترل آن در دست جامعه و نهادهای اداره کننده و هماهنگ کننده آن هستیم. این جوهر تلاش ماست! و چرا که نه؟ چه ایرادی میتوان بر این "تغییر مالکیت" گرفت؟ آیا اکثریت عظیم توده های جامعه از خارج کردن کنترل ابزارهای تولید و توزیع محصولات جامعه از دست اقلیت سرمایه دار و قرار دادن آن در کنترل جامعه متضرر میشوند؟ آیا با اشتراکی کردن مالکیت ابزار تولید و توزیع، رفع نیازمندیهای جامعه دچار نقصانی میشود؟ در مقابل این اقدام ما فریاد فغان سرمایه گوش فلک را کر خواهد کرد. اما این گوشه ای از تلاش ما برای دیکته کردن حکم آزادی و برابری همه جانبه انسانها در جامعه است. رهاییبخش و انسانی است.

سرمایه با اختیار داشتن مالکیت و کنترل وسائل تولید نیازمندیهای جامعه عملا در موقعیتی قرار دارد که هر زمان اراده کند میتواند این ابزارهای نیازمندیهای جامعه را متوقف کند و به این اعتبار عملا تولید محصولات جامعه را به گروگان بگیرد. در جامعه سرمایه داری تنها زمانی تولید صورت میگیرد که این تولیدات برای سرمایه تولید سود کنند. هدف از تولید در این جامعه نه رفع نیازمندیهای جامعه بلکه تولید سود و

انباشت سرمایه است. ما این "اختیار" برای به قهقرا بردن جامعه و کارگر را از سرمایه سلب میکنیم. ما اجازه نمیدهیم تا نیازمندیهای زندگی توده عظیم مردم به گروگان گرفته شود.

ما را متهم میکنند که با اشتراکی کردن مالکیت ابزار تولید در جامعه عملاً خلاقیت و نوآوری تولیدی و تکنولوژیک را نیز از میان خواهیم برد. این یک دروغ بزرگ است. آنچه از بین خواهد رفت تولید برای سود و حرص سودآوری است و نه خلاقیت و ابتکار. در نظام سرمایه داری خلاقیتی که سودی تولید نکند عملاً امکان بروز و شکوفایی ندارد. در نظام سوسیالیستی تولید برای رفع نیازهای خود و جامعه و نه تولید سود برای یک اقلیت مفتخور، زمینه رشد بیشترین خلاقیتها و ابتکارات را فراهم خواهد کرد.

اگر حزب به حکومت برسد برای سوسیالیسم، برای لغو کارمزدی و استثمار چه میکند؟

حمید تقوایی: حزب کمونیست کارگری بمحض بقدرت رسیدنش، برنامه یک دنیای بهتر را بعنوان پلاتفرم، پرچم و قانون آن جامعه اعلام میکند. در برنامه یک دنیای بهتر و در قانون اساسی سوسیالیستی که حزب با سرعت ممکن خواهان تصویب آن توسط کنگره شوراها و جمهوری سوسیالیستی خواهد بود کارمزدی جایی نخواهد داشت، یعنی اعلام خواهد شد که مالکیت بر ابزار تولید لغو و ممنوع شده است، و در نتیجه استثمار و کارمزدی لغو میشود. این رکن و اساس جمهوری سوسیالیستی است که فوراً و رسماً از جانب دولت انقلابی اعلام میشود. اما برای عملی شدن این امر اقدامات معینی باید صورت بگیرد.

اولین قدم اینست که باید از نظر سیاسی جمهوری سوسیالیستی تثبیت شود. پیروزی انقلاب و سرنگونی به این معنی نیست که از همان فردای قیام دولت سوسیالیستی تثبیت شده است و میتواند اقدامات و سیاستهایش را با دست باز و بطور همه جانبه به پیش ببرد. در برابر دولت تازه بقدرت رسیده چه از طرف نیروهای خارجی و چه حتی از طرف بورژوازی شکست خورده در درون خود جامعه مقاومت وجود خواهد داشت. چنین شرایطی که دولت انقلابی هنوز تثبیت نشده است را منصور حکمت دولت در دوران انقلابی مینامد. در این دوره تثبیت سیاسی دولت انقلابی اساس و هدف تمام سیاستهای عملی و فعالیتهای دولت تازه - حتی اقدامات اقتصادی او- را تشکیل میدهد و به این معنی بقول منصور حکمت سیاست زیربنای اقتصاد است.

هدف فوری ما در این دوره تثبیت قدرت شوراها و قدرت دولت جمهوری سوسیالیستی است. ما همین واقعیت را به مردم اعلام میکنیم و تاکید میکنیم که در جمهوری سوسیالیستی استثمار، کارمزدی و مالکیت بر ابزارهای تولید جایی ندارد، و بمجرد اینکه، و بمحض اینکه جمهوری سوسیالیستی و دولت شوراها از نظر سیاسی خود را تثبیت کند با سرعت هرچه ممکن برای پیاده کردن سوسیالیسم گام برخواهد داشت. در واقع در همان حدی که دولت شوراها از نظر سیاسی قدرت خود را تثبیت کرده باشد این کار را هم خواهد کرد.

اما اینهم هنوز به این معنی نیست که در دوره انقلابی بجز تثبیت قدرت سیاسی دیگر هیچ اقدام اساسی برای برقراری سوسیالیسم انجام نمیگیرد. اقدامات فوری اقتصادی هستند که انقلاب سوسیالیستی آنها را با خودش همراه خواهد آورد مثل خلع ید از ارگانهای چپاول کننده و آزاد ساختن ثروتهای افسانه ای و میلیاردها پول و امکانات که بوسیله این چپاول گران ذخیره شده است. با همین مبالغ نجومی و هنگفتی که برای دستگاه پلیسی، زندانها، شکنجه گاهها، لباس شخصی ها، و برای انواع نیروهای پلیسی و انتظامی و نظامی که در جامعه مشغول کارند هزینه میشود است که جمهوری اسلامی میتواند قدرت جهنمیش را نگهدارد. بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی این ماشین عظیم سرکوب با خرج هنگفتی که دارد درهم کوبیده میشود، و بودجه ای که برای اینها صرف میشده مستقیماً صرف رفاه مردم خواهد شد. دولت جمهوری سوسیالیستی حتی زمانی که هنوز از بورژوازی خلع ید کامل نشده و هنوز از نظر سیاسی مشغول مبارزه با نیروهای حامی دولت بورژوازی است اقدامات مهمی را برای تمین رفاه جامعه عملی خواهد کرد، سوبسیدهایی را با سرعت بجزایان خواهد انداخت، و بودجه آن را هم از محل همین هزینه های هنگفتی که توسط چپاول گران و دست اندرکاران حکومت فعلی برای چرخاندن ماشین

سرکوب صرف می‌شده تا مین خواهد نمود و برای رفاه عمومی خرج خواهد کرد.

منصور حکمت در سخنرانی اش بعنوان آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود، سرنخهایی بدست میدهد که بنظر واقع‌بینانه و عملی هستند. مثل مجانی شدن فوری حمل و نقل شهری و مسکن و بهداشت و اقداماتی نظیر آن. آن جامعه میتواند و قدرت مالی اش را دارد که این کار را انجام دهد، درواقع اگر خرجهای هنگفت ارگانهای نظامی را بزند میتواند حمل و نقل و رفت و آمد را مجانی کند، میتواند مایحتاج مردم را بسیار ارزانتر از وضع کنونی عرضه کند. حتی چیزهایی که جمهوری اسلامی برایشان سوسید میدهد میتوانند در آندوره بسیار ارزانتر عرضه شوند. بنابراین و بدین ترتیب میتوان در جهت رفاه مردم قدمهای فوری برداشت، و بعد در ادامه بکمک نیروی مردم میشود تولید سوسیالیستی را سازمان داد. همانطوری که گفتم از همان روز اول تحکیم قدرت خلق ید از سرمایه داری در زمینه قدرت اقتصادی اعلام خواهد شد، و بمجرد تثبیت قدرت سیاسی شوراها و تشکیل جمهوری سوسیالیستی، اقتصاد سوسیالیستی در محور کار قرار خواهد گرفت، که لغو کارمزدی و خلق ید از سرمایه داران و صاحبان ابزارهای تولید، و همچنین لغو استثمار و لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید از اجزاء همیشگی و اصلی دولت سوسیالیستی خواهند بود. شوراها تولید را بدست خواهند گرفت. چه بعنوان مدیر و چه تصمیم گیرنده و چه مجری سیاستهای اقتصادی جمهوری سوسیالیستی. این شوراها هستند که در همه زمینه ها تولید را بدست خواهند گرفت، و منافع جامعه و منافع مردم را محور کار خود قرار خواهند داد، و نه سود را. به این ترتیب با تشکیل شوراها پایه ساختاری جمهوری سوسیالیستی شورایی میشود، و درواقع دخالت مستقیم مردم، کارمندان و کارگران - که آئموقع دیگر تفاوتی بین کارگر و کارمند نخواهد بود بلکه همه در شوراها و در تمام وجوه تولید دخیلند - خود بهترین تضمینی است که اجازه ندهد سرمایه داری و مالکیت خصوصی و استثمار در جامعه دوباره جا باز کند.

بنابراین خلاصه کنم که اولاً اقدامات فوری مانند مجانی شدن مسکن، حمل و نقل، بهداشت، بیمه ها، تحصیل تا عالی ترین سطوحش بعلاوه ارزان شدن اوراق و مایحتاج مردم در دستور جمهوری سوسیالیستی قرار میگردد و ممکن میشود، و دوم اینکه جمهوری سوسیالیستی اولاً از همان گام اول اعلام میکند که در جامعه سوسیالیستی در ایران مسئله استثمار و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید جایی ندارد، و اعلام میشود که همه اینها لغو میشوند، یعنی استثمار در این جامعه جرم حساب میشود و دولت شورایی به آن برخورد میکند و اجازه نمیدهد که اتفاق بیافتد، و ثانیاً بمجرد اینکه شوراها بتوانند از نظر سیاسی قدرتشان را تثبیت کنند و مقاومت بورژوازی هم در تمام زمینه ها درهم شکسته شود، پیاده کردن اثباتی سوسیالیسم بمعنی جامع کلمه، تشکیل نهادهای اقتصادی و پیاده کردن اقتصاد سوسیالیستی در محور کار قرار میگردد و ساختن سوسیالیسم بطور جامع شروع میشود. اینها آن خطوط عمده ای هستند که من میتوانم بعنوان سیاستهای اثباتی بعد از بقدرت رسیدن حزب و جمهوری سوسیالیستی اعلام کنم.

سقوط شوروی به رواج این حکم میدان داده که سرمایه داری و بازار بهترین، کارآمدترین و مقدرترین الگوی اقتصادی ای است که جامعه بشری در طول تاریخ به آن دست یافته است. شما بعنوان یک مارکسیست چه پاسخی به این ادعا دارید؟

منصور حکمت: دو موضوع را اینجا باید از هم تمیز داد. یکی مقایسه عملکرد مدل‌های مختلف سرمایه داری در غرب و شرق است و دوم مقایسه سرمایه داری (چه رقابتی و چه غیر از آن) با سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو اقتصادی و اجتماعی. سوسیالیسم به معنی مورد نظر مارکسیست‌ها تا امروز عملاً جایی برپا نشده است. ما معتقد نیستیم که نظام اقتصادی در شوروی در هیچ مقطعی از دیدگاه کارگری و مارکسیستی می‌توانسته سوسیالیستی اطلاق بشود. بنابراین به مساله سرمایه داری و سوسیالیسم بعداً می‌پردازم و ابتدا به نکاتی راجع به مدل‌های مختلف توسعه سرمایه داری در غرب و شرق اشاره می‌کنم.

آیا سرمایه داری متکی به بازار و رقابت "بهترین، کاراترین و ممکن‌ترین" الگوی اقتصادی برای جامعه است که تاکنون عملاً وجود داشته است؟ برای آنکه اصولاً بتوان به این سوال پاسخ داد باید ملاک تعریف شده ای برای قضاوت بهتر و بدتر بودن و کارآمد بودن و نبودن سیستم‌های اقتصادی داشت. این کلمات شدیداً سوپژکتیو و نامعین‌اند، زیرا بسته به اینکه مفسر چه انتظاری از الگوی اقتصادی داشته باشد ملاک تشخیص می‌تواند متغیر باشد. این در خود علم اقتصاد بورژوایی مدتها یک موضوع مورد بحث بوده است. رشد کمی اقتصاد، رشد تکنیکی، نحوه توزیع ثروت، پایه صنعتی، سطح اشتغال، مرغوبیت محصولات، خودکفایی و یا موقعیت محکم در بازار جهانی و غیره در خود مکاتب مختلف اقتصاد بورژوایی بعنوان ملاک‌های مختلف و حتی متناقضی برای تعریف الگوهای تولیدی بهتر و بدتر بکار رفته‌اند و مکاتب اقتصادی و احزاب سیاسی بورژوایی مختلف را به جدل با هم کشیده‌اند. در قبال صفات "کاراترین و ممکن‌ترین" مدل اقتصادی میشود پرسید "کاراترین و ممکن‌ترین الگوی اقتصادی برای چه جامعه ای، در چه دوره ای و با چه معضلاتی؟". این بویژه یک مساله قدیمی اقتصاد توسعه بوده است. بعنوان نمونه، مدل بازار آزاد برای سرمایه داری و بورژوازی روسیه پس از وقوع انقلاب کارگری اکتبر ابتدا آلترناتیو ممکن و کارآمدی نبود. تاریخ بخش اعظم کشورهای عقب افتاده تر (یا حتی کشورهایمانند ژاپن) شاهد این واقعیت است که حتی تشکیل بازار داخلی کار و کالا در مراحل اولیه و یا شکل دادن به یک پایه صنعتی اولیه و مقدماتی، کنار زدن موانع پیش‌سرمایه داری و نظیر اینها، بدون دخالت از بالا در مکانیسم بازار ممکن نبوده است. تاریخ خود سرمایه داری غربی پر از مقاطعی است که دولت ناگزیر به دخالت در مکانیسم بازار برای فائق آمدن به کسادها و بحران‌ها و یا بازسازی‌های تکنولوژیکی بوده است. همین امروز کلمات رقابت و بازار آزاد نمیتواند، بدون تعدیلات مهمی در این مفاهیم، برای توصیف مشخصات سرمایه داری غربی بکار برود زیرا دولت و انحصارات غیر دولتی نقش ساختاری اساسی در جهت دادن به حرکت سرمایه و تعیین شاخصهای اقتصادی نظیر قیمت‌ها، ترکیب تولید، نرخ رشد، سطح اشتغال و غیره دارند.

با اینحال بنظر من وقتی مدافعین سرمایه داری غربی ارجحیت مدل اقتصادی غرب را بر شرق اعلام میکنند، چه با ملاک مفروضات جامعه سرمایه داری و چه از نظر شاخصهای کمی عملکرد اقتصادی دو بلوک در یک مقیاس وسیعتر تاریخی، کاملاً حق دارند. مدل اقتصادی شوروی، بعنوان یک مدل اصلاح شده سرمایه داری، نتوانست چهارچوب مناسب تر و کارآمدتری برای انباشت سرمایه و تخفیف تناقضات درونی

شیوه تولید مبتنی بر سرمایه بدست بدهد. مشخصه اصلی سرمایه داری مدل شوروی تلاش برای دور زدن مکانیسم بازار توسط یک سیستم اداری بوده است. چیزی که تقابل برنامه و بازار اطلاق می‌شود. از بین بردن مکانیسم بازار ممکن است، مشروط بر اینکه کل بنیاد اقتصادی سرمایه داری، یعنی کالا بودن نیروی کار، برقراری یک سیستم ارزشی بعنوان مبنای مبادله و توزیع محصولات میان بخشها و آحاد مختلف جامعه، اقتصاد مبتنی بر پول و غیره بطور کلی برچیده شود. اما حفظ این روابط و در همان حال دور زدن بازار بعنوان ظرف تعیین مادی این روابط و مقولات و مکانیسمی که آنها را به هم مرتبط می‌کند، بدون اخلال جدی در کارکرد سرمایه داری ممکن نیست. این اتفاقی است که در شوروی افتاد. آنچه در شوروی رخ داد جایگزینی بازار با برنامه نبود، بلکه انتقال فونکسیونهای بازار به نهادهای تصمیم گیرنده اداری بود. در نظام سرمایه داری بازار (مستقل از حدود رقابت و انحصار) فونکسیونهای پیچیده و متنوعی را انجام می‌دهد. چه چیز باید تولید شود، چقدر باید تولید شود، چه تکنیکی باید بکار برود، چقدر باید مصرف شود، چه کسی باید مصرف کند، ظرفیتهای تولیدی، وسائیل تولید و نیروی انسانی در چه ظرفیتی و در کدام بخشها باید بکار بیافتد، ارزش و قیمت کالاها از نیروی کار تا وسائیل تولید و مصرف در هر مقطع چیست، کدام سیستم تولید و مدیریت باید بکار برود، کدام نیازها باید تامین شوند و کدام نیازها باید انکار شوند، اقتصاد باید در چه جهت حرکت کند، کدام وسائیل تولید باید از دور خارج شود، کدام تکنیک باید کنار گذاشته شود و غیره و غیره. بدرجه ای که جامعه از نظر صنعتی و تولیدی رشد می‌کند و محصولات و نیازها تنوع بیشتری پیدا می‌کند، نقش بازار پیچیده تر و پیچیده تر می‌شود. دور زدن این مکانیسم و احاله تعیین این شاخص ها و نسبتها و جابجایی ها به نهادهای اداری، دیر یا زود سرمایه داری را به بن بست میرساند. برای دوره ای طولانی ادعای شوروی این بود که برخلاف غرب با پدیده هایی نظیر بحران های ادواری و بیکاری روبرو نیست. اما برای سرمایه داری این بحران ها، بیکاری ها و رکودها و رونق های دوره ای، مکانیسمهای بازار برای تطبیق دادن سرمایه با تناقضات اقتصادی بنیادی تری هستند. اینها روشهای تطبیق سرمایه با رشد نیروهای تولیدی در متن این نظامند، مکانیسمهایی هستند که در آن سرمایه خود را بازسازی می‌کند و با رشد کمی و کیفی (تکنولوژیکی) نیروهای تولیدی کنار می‌آید. همه شیوه های تولیدی در طول تاریخ، هر قدر استثمارگرانه و طبقاتی، در تحلیل نهایی سازمانی برای گسترش حجم تولید، رشد تکنولوژی تولید، و رفع نیازهای اقتصادی بوده اند. اگر امروز اساسا بشود چیزی درباره اقتصاد شوروی گفت اینست که این مدل، در مقطع معینی از این نظر به بن بست رسید. تجربه شوروی نشان داد که بازار خود کارآمدترین ابزار محاسبه اقتصادی و تنظیم معادلات اقتصادی در نظام سرمایه داری است و حتی اگر تحت شرایط خاصی دور زدن مکانیسم بازار و احاله فونکسیون های آن به یک سیستم ابلاغ اداری، میان برهای اقتصادی معینی را ممکن کند، در دراز مدت رشد تکنیکی و تنوع نیازهای تولیدی و مصرفی جامعه سرمایه داری، این روش را به بن بست میرساند.

امروز بازار از سیستم اقتصادی شوروی انتقام می‌گیرد. بحران های نداشته، بیکاری های پنهان شده، قیمت‌های پائین نگاهداشته شده، صنایع سوبسید گرفته و غیره بناگاه جای خود را به بیکاری های میلیونی، تورم سرسام آور و کارخانجات عاطل مانده می‌دهد. معلوم می‌شود در تمام این مدت منطق بازار نفیاً حکم خود را رانده است. مدل شوروی، آنهم بدرجه زیادی بدلیل قدرت بسیج ایدئولوژیکی و سیاسی ناشی از آویزان شدن به میراث انقلاب کارگری اکتبر، در رشد اولیه صنعت در این کشور و شکل دادن به زیرساختهای اقتصادی کارایی داشت. بویژه مادام که رشد تولید اساسا به مصرف بیشتر نیروی انسانی و کسب ارزش اضافه مطلق مبتنی بود و این نیروی انسانی از بخش روستایی قابل تامین بود، اشکالات این سیستم برجسته نمی‌شد. اما فراتر از این مرحله، بویژه هنگامی که تولید ارزش اضافه نسبی از طریق بهبود تکنیک تولید اهمیت پیدا می‌کند، آنجا که نیازهای جامعه اعم از مصرفی و تولیدی تنوع زیاد پیدا می‌کند، آنجا که مساله مرغوبیت محصولات چه در تولید و چه در مصرف مهم می‌شود، این سیستم ضعف اساسی خود را به نمایش می‌گذارد. شوروی از سهم شدن در انقلاب تکنیکی دو دهه اخیر ناتوان ماند. مدل شوروی، ظرفیت تامین نیازهای مصرفی و تولیدی متنوع یک اقتصاد پیشرفته صنعتی را نداشت. بنابراین از نقطه نظر سرمایه این مدل قابل استفاده نیست و مدل غربی، سرمایه داری متکی بر نقش محوری بازار، هنوز تنها مدل کارآمد و ممکن محسوب می‌شود.

ممکن است گفته شود جامعه شوروی جامعه عادلانه تری بود. تامین اجتماعی و امنیت اقتصادی بیشتر بود، شکاف طبقاتی کمتر بود و غیره. از نقطه نظر بورژوازی غربی، عدالت اقتصادی لزوماً شاخص بهتر بودن یک جامعه نیست. جناح چپ بورژوازی، سوسیال دموکراسی و گرایش‌های پیرامونی اش، اساساً برای اجتناب از شورش فقرا در مهد صنعت و مدنیت این مقوله را وارد سیستم اقتصادی خود کرده بود و همیشه به موقع با مطالعه افت و خیز منحنی نرخ سود دست از آن کشیده است. ما هم، بعنوان کمونیست و کارگر، برای عدالت اقتصادی آلترناتیو خودمان را داریم. مساله ما اولاً، ایجاد نظامی است که روی این عدالت اقتصادی بنا شده باشد، این عدالت اقتصادی را دائماً را بازتولید کند و اساساً بر آن مینا شکوفا بشود. چهل سال "عدالت" در استفاده از امکانات محدود آنهم به قیمت کار شاق و بعد به فقر و بیکاری مطلق کشیده شدن و در دست ارتجاع اقتصادی و سیاسی و فکری از قفس گریخته رها شدن، مایه خوشنودی ما نمیتواند باشد. ثانیاً، ما برای رشد اقتصادی، پیشرفت تکنیکی و گسترش ظرفیتهای تولیدی و بالا رفتن سطح مصرف و رفاه و فراغت جامعه انسانی ارزش حیاتی قائلیم. تقسیم کمبودها آلترناتیو ما نیست. هر کمبودی باشد قطعاً باید همه بارش را بدوش بگیرند، اما سوسیالیسم اقتصاد گسترش امکانات انسانها و اقتصاد تامین هرچه بیشتر نیازهای مادی و معنوی آنهاست. اما در مورد وجه دوم سوال، در قبال این ادعا که سرمایه داری، حال مدل غربی و "پیروز" آن، بهترین و کارآمدترین نظام تاکنون موجود و مقدر برای انسان بوده است چه میشود گفت. نظام اقتصادی بسیار بهتری برای زندگی بشر در تمام طول قرن حاضر ممکن و مطرح بوده است. اگر بشر امروز در مناسبات سوسیالیستی زندگی نمیکند برای اینست که نظام کهنه با چنگ و دندان، با کشتار و شکنجه و ارباب و تحمیق و تفرقه افکنی، از خودش دفاع میکند. این نظام بهتر تعریف شده است. میلیونها انسان برای این نظام جنگیده اند و میجنگند. این ادعا که سرمایه داری بهترین نظم اقتصادی است، بزرگترین دروغ تاریخ بشر است. کثافت از سر و روی این نظام میبارد. در حالی که صدها میلیون انسان مسکن ندارند، بهداشت ندارند، مدرسه ندارند، خوشی ندارند و حتی بخشا غذا ندارند، وسایل تولید و تامین این نیازها عاقل و باطل افتاده است و دهها میلیون انسان که قادرند این وسایل را بکار بگیرند و این کمبودها را برطرف کنند بیکار نگاهداشته شده اند. عده ای را گماشته اند تا اگر کارگران سرخود به این وسایل چنگ بیاورند به سینه شان شلیک کنند. پلیس در مهد تمدن غربی معدنچی ای را که میخواهد سوخت تولید کند کتک میزند و به زندان میاندازد. کوههای کره و گندم در انبارهای جامعه اقتصادی اروپا میگردند و قدری آن طرف تر مردم دارند از قحطی میمیرند. لازم نیست از فحشاء و فقر و بیخانمانی و قحطی یا از موقعیت مردم در کشورهای عقب افتاده مثال بزنیم. در خود آمریکا ۳۰ میلیون نفر زیر سطح فقر زندگی میکنند، ۱۰ میلیون کودک فاقد بیمه درمانی اند، از نیویورک تا لوس آنجلس بی مسکنی بیداد میکند. فحشاء در کل جهان یک روش امرار معاش و سازماندهی فحشاء و تولید و توزیع مواد مخدر یک روش پر افتخار مال اندوزی است. در انگلستان منت گذاشته اند و در زمستانها ایستگاههای مترو را شب باز میگذارند تا مردم بی مسکن از سرما نمیرند. این جامعه بدون کار خانگی و فرودستی زن در صحنه اقتصادی نمیتواند روی پای خودش بایستد. این جامعه کودکان را بکار میکشد. پیران را دور میاندازد. بدون بکشت دادن و معلول کردن و فرسوده کردن نمیتواند تولید کند. این جامعه بدون انکار انسان بودن اکثریت ساکنین کره زمین و بدون چشم بستن به نیازهای اولیه آنها، از غذا و بهداشت و مسکن و امنیت اقتصادی تا فراغت و دانش و هنر، نمیتواند تعادل خود را حفظ کند.

مهم تر از همه، اساس این جامعه این واقعیت شرم آور است که بخش وسیعی از آن، اکثریت آن، برای زندگی کردن در جهانی که به آن چشم باز کرده اند باید توانایی بدنی و فکری خود را به اقلیتی بفروشند. تولید مایحتاج و وسایل زندگی انسانها به سودآوری سرمایه گره خورده است. این واقعیت ریشه همه این نابرابری ها و محرومیت هاست. کار مزدی، تقسیم جامعه به کارگر و سرمایه دار، به مزد بگیر و مزد بده و تنزل دادن کار، بعنوان یک فعالیت مولد و خلاق، به "شغل"، بعنوان روش امرار معاش، بخودی خود حکم ورشکستگی این نظام است.

بنظر من کسی که نظام اقتصادی موجود را بهترین و ممکن ترین نظم مینامد دارد به توحش خودش اعتراف میکند. واقعیت اینست که بویژه با نقد مارکس به سرمایه داری، بشریت ضرورت و امکانپذیری یک نظام اقتصادی و اجتماعی برتر را اعلام کرده و حتی خطوط اساسی چنین جامعه ای را ترسیم کرده است.

جامعه ای متکی بر برابری و آزادی کامل انسانها، جامعه ای مبتنی بر تلاش خلاقانه همگانی برای تامین نیازهای بشری، جامعه ای که در آن وسائل تولید دارایی مشترک همه مردم باشد. جامعه ای جهانی بدون طبقات، بدون تبعیض، بدون کشور و بدون دولت مدتهاست مقدور است. خود سرمایه داری مقدمات مادی این نظام اقتصادی نوین را فراهم کرده است.

جامعه سوسیالیستی جای رقابت و انگیزه فردی چه چیزی را میتواند قرار بدهد؟ چه مکانیسمی در ساختار اقتصاد سوسیالیستی تلاش دائمی آحاد انسانی برای نوآوری و بهبود کمی و کیفی تولید را تضمین خواهد کرد؟

منصور حکمت: بهبود تکنیک و کیفیت تولید اختراع سرمایه داری نیست، همانطور که تولید معیشت انسانها چنین نیست. نظام سرمایه داری شیوه معینی است که در آن تلاش دائمی انسانها برای بازتولید و بهبود شرایط زندگی شان به شکلی خاص سازمان مییابد. در متن این شیوه تولید معین هم رقابت و انگیزه فردی هنوز منشاء پیشرفت تکنیکی نیست، بلکه محمل و مجرای است که از طریق آنها اجزای بنیادی تری روی کل سرمایه اجتماعی فشار میآورند، به بنگاهها و افراد در بازار منتقل میشوند و آنها را به تکاپو وامیدارند. بالا بردن دائمی بارآوری کار و نرخ ارزش اضافه شرط لازم جلوگیری از سقوط نرخ عمومی سود در شرایطی است که مداوما بر حجم سرمایه ثابت افزوده میشود. این نیاز کل سرمایه اجتماعی، از طریق بازار بصورت جبر رقابت به سرمایه های منفرد و بنگاهها منتقل میشود. سرمایه ای که تکنیک خود را بهبود ندهد از گود خارج میشود. در حلقه بعد همین رقابت میان تولید کنندگان وسائل تولید در جریان است. دانش، کنجکاوی علمی، اختراع و نوآوری به این ترتیب از طریق بازار و توسط سرمایه سازمان داده میشوند. انسان همیشه در جستجوی دانش و بهبود فن تولید و کیفیت زندگی خویش است. اما این تلاش ذاتی انسان در سرمایه داری حول سودآوری و انباشت سرمایه سازمان پیدا میکند. در این شک نیست که اما بهرحال شکل مشخص تکاپوی علمی و فنی انسان در این نظام را نباید با منشاء اساسی این تکاپو اشتباه گرفت. رقابت بنگاهها و انگیزه های مادی فردی منشاء جستجوگری علمی و نوآوری فنی انسان نیستند، قالب مشخصی هستند که سرمایه داری تنها بر آن مینا میتواند این تلاش همیشگی انسان را، عینا مانند تلاش معاش، در خود جا بدهد.

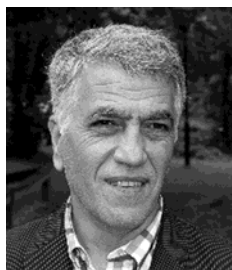
چه در سرمایه داری و چه در هر نظام دیگری بهرحال احتیاج مادر اختراع است. در سرمایه داری این بازار است که نیازها را اعلام میکند و دامنه تقاضا برای کالاهایی که این نیازها را رفع کنند را تعریف میکند. و سرمایه هایی که کالاهایی تولید کنند که این نیازها را برآورده میکند سود میبرند. در متن این معادلات کاپیتالیستی دانشمندان و متخصصین پروژه های علمی و فنی خود را پیدا میکنند، معلوم میشود که چه بخشی از امکانات جامعه باید صرف پیشرفت علمی و فنی شود، علم و کاربست عملی آن در چه جهتی باید جلو برود، کدام قلمروها اولویت دارند و غیره. در سوسیالیسم، بازار، رقابت و منفعت فردی نیست، اما انسان و جستجوگری علمی و انگیزه نوآوری و بهبود کیفیت زندگی سرچایش هست. سوال مهمی که باید به آن پاسخ داد اینست که مکانیسم فهمیدن نیازهای علمی و فنی جامعه، انتخاب اولویتها، تخصیص منابع و سازماندهی تلاش علمی و فنی در غیاب بازار چگونه میتواند باشد. این بنظر من یک عرصه مهم تحقیق و بررسی مارکسیستی است و من طبعاً جواب حاضر و آماده ای برای آن ندارم. صرفاً خطوطی که بنظرم میرسد را ذکر میکنم. در درجه اول باید توجه کرد که جامعه سوسیالیستی جامعه ای است باز و مطلع. تغذیه دائمی شهروندان با مجموعه اطلاعات مربوط به نیازها و تنگناها در عرصه های مختلف زندگی و فعالیت انسانی در سطح جهانی یک روش معمول در این جامعه خواهد بود. در نظام موجود بازار سرمایه ها را از وجود تقاضا و امکان سودآوری برای کالاهای معین مطلع میکند، در سیستم سوسیالیستی شهروندان و نهادهای آنها مداوما یکدیگر را از نیازهای اقتصادی و اجتماعی و انسانی و همینطور پیشرفتهای علمی و فنی بخشهای مختلف مطلع میکنند. سازماندهی رد بدل شدن دائمی این اطلاعات و دسترسی دائمی هر

کس به آن با توجه به تکنولوژی موجود در همین امروز کاملاً مقدر است. ثانیاً، جامعه سوسیالیستی جامعه ای است که مردم از سطح علمی بسیار بالاتری به نسبت امروز برخوردارند. بهره مندی از دانش و شرکت در فعالیت علمی جزو امتیازات بخش مشخصی نیست، بلکه جزو حقوق پایه مردم است. همانطور که هنر خواندن و نوشتن روزی امتیاز افراد معدودی بود و امروز اصل بر این است که سواد جزو حقوق مردم است. همین امروز برای مثال میبینیم که چگونه استفاده از کامپیوتر و حتی کاربست نسبتاً پیچیده و تخصصی آن لاقلاً در جوامع پیشرفته تر وسیعاً تعمیم پیدا کرده است. این هنوز با توانایی سوسیالیسم در رشد ظرفیتهای علمی عموم و قرار دادن تسهیلات لازم برای فعالیت علمی در دسترس عموم قابل مقایسه نیست.

ممکن است گفته شود نیاز نیست. در غیاب انگیزه تمتع فردی چه چیزی انسانها را عملاً به عرصه فعالیت دائمی و فشرده علمی و فنی میکشانند. اینجا دیگر باید به مشخصات معنوی انسان و رابطه آن با مناسبات اجتماعی برگشت. تصویر قالبی کاپیتالیسم از انسان و انگیزه های انسانی را نمیتوان مبنای سازماندهی سوسیالیسم قرار داد. سرمایه داری روی منفعت طلبی و رقابت جویی فردی انسان سرمایه گذاری میکند و برای کارکرد اقتصاد سرمایه داری کلاً این خصوصیات را در انسانها تقویت میکند و به آنها آموزش میدهد. اساس سوسیالیسم نועدوستی و اجتماعی بودن انسان است. نه فقط پویایی علمی، بلکه هیچیک از آرمانهای سوسیالیستی بدون پاک کردن ذهن و فضای فرهنگی انسانها از تعصبات ساخته و پرداخته سرمایه داری قابل تحقق نیست. نمیخواهم اینجا وارد بحث در مورد ذات انسان بشوم. هر چند شخصاً معتقدم که نועدوستی و اجتماعی بودن در میان انسانها مشخصات بنیادی تر و قابل اتکاء تری به نسبت رقابت و خودپرستی هستند و این واقعیت بارها و به اشکال مختلف در همین جامعه عقب مانده و متعصب طبقاتی به ثبوت رسیده است. هنوز هم هر جا میخواهند مردم بیش حد متعارف از خود مایه بگذارند به این عواطف و مشخصات شریف انسانی چنگ میاندازند. سوسیالیسم بهرحال، مانند هر نظام دیگر اجتماعی، انسان متناسب با خود را پرورش میدهد. تجسم جامعه ای که در آن سهم گذاری در سعادت همگان و شرکت در تلاش مشترک برای بهبود زندگی همنوع انگیزه پراتیک اقتصادی و علمی آدمها باشد چندان دشوار نیست.

به یک نکته دیگر هم باید اشاره کنم. این یک واقعیت است که سرمایه داری نه فقط خود بر اساس یک انقلاب صنعتی ظهور کرد، بلکه خود در مقایسه با نظامهای اقتصادی پیشین تحولات خیره کننده ای در سطح تکنیکی جامعه بوجود آورده است. اما در دل این تحولات تکنیکی، همچنان مهر فلج کننده و نقش عقب نگاهدارنده سرمایه را در رشد ظرفیتهای فنی جامعه انسانی بروشنی میبینیم. تکنولوژی در این جامعه در عرصه هایی رشد میکند که چه از نظر سودآوری سرمایه و چه از نظر اقتدار سیاسی بورژوازی ضروری بوده است. رشد عظیم تکنولوژی جنگی را در کنار عقب ماندگی فنی جدی پزشکی و بهداشت، آموزش، تولید مسکن و کشاورزی و غیره میبینیم. بخش اعظم مردم جهان در زندگی روزمره شان از ثمرات این تحولات تکنیکی محرومند. چهره فنی سوسیالیسم قطعاً با سرمایه داری امروز تفاوت خواهد داشت، زیر اولویتهای فنی جامعه ای که اساس آن را بهبود زندگی انسانها تشکیل میدهد با جامعه ای که سود قطب نمای آن است بطور قطع تفاوت میکند.

از هر کس به اندازه استعدادش به هر کس به اندازه نیازش که شعار استراتژیک کمونیست‌ها است یعنی چه؟



مصطفی صابر: این شعار بطور خلاصه برابری واقعی بین انسانها را بیان میکند. برای اینکه انسانها واقعا از فرصت‌های برابر در زندگی اجتماعی برخوردار باشند، لازم است که همه ویژگیهای فردی آنها در نظر گرفته شود. قابلیت‌ها و توان هر عضو جامعه، و همینطور نیازهای وی، طبعاً با افراد دیگر متفاوت است. یک جامعه حقیقتاً انسانی تمامی نیازهای یک فرد را بدون هیچ چشم‌داشتی و به بهترین وجه تامین میکند. در عوض توان و استعداد هر فرد را در هر حدی که باشد در جهت شکوفایی زندگی اجتماعی به خدمت میگیرد. مبنای روابط انسانها در چنین جامعه‌ای نه مالکیت است و نه رنگ و جنس و نه هیچ تبعیض و تمایز دیگر. قانون اساسی اینجا عبارت از آزادی و اختیار فرد از یکسو و هماهنگی و وحدت فرد و جامعه از سوی دیگر است.

چنین مناسبات متعالی و خلاقیتی بین فرد و جامعه در نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند برقرار شود. چرا که اساس برابری بورژوازی مناسبات بازار و مبادله کالاها است. کالاها بر پایه ارزش مبادله، یعنی کار اجتماعاً لازمی که برای تولیدشان صرف شده، مبادله میشوند. انسانها هم بر اساس ارزشی که تولید میکنند یا در اختیار دارند تعریف میشوند. بالاخره باید برای هر چیزی پردازید و یا کسی باید برایتان پردازد. وای بحال روزی که نداشته باشید پردازید! اما حتی همین مبادله برابرها هم در جامعه سرمایه‌داری صوری و قلابی است. یعنی در یک مورد اساسی و تعیین‌کننده که بنیاد کل زندگی و تولید اجتماعی است، این مبادله برابرها عملاً نقض میشود. آنهم وقتی است که کارگر کالایش یعنی نیروی کارش را به بازار میبرد و به سرمایه‌دار میفروشد. در این مبادله کارگر حتی اگر تمام ارزش نیروی کارش را هم بگیرد، باز وقتی که سرمایه‌دار این نیروی کار را مصرف میکند ارزشی بیشتر از آنچه برای ارزش نیروی کار پرداخته بدست می‌آورد؛ که همان سود مربوطه باشد. در نتیجه مبادله برابرها در بازار عملاً به تصاحب بلاعوض قدرت خلاقه کار و تولید بشری توسط طبقه سرمایه‌دار منجر میشود. منشاء همه بدبختی‌ها و از جمله نابرابری‌های وحشتناکی که اکنون با آن مواجه هستیم همین است. اینکه چند ده نفر میلیارد در دنیا به اندازه نصف تمام مردم دنیا ثروت دارند نتیجه طبیعی و ناگزیر همین برابری بورژوازی یعنی "مبادله برابرها" در بازار است.

برای پایان دادن به این بربریت ناشی از حاکمیت بازار و سرمایه و مالکیت خصوصی باید شعار "از هرکس به اندازه قابلیتش و به هرکس به اندازه نیازش" را متحقق کرد. برای این کار باید کل مناسبات اجتماعی تولید را عوض کرد. باید از بورژوازی سلب قدرت سیاسی و اقتصادی کرد. باید کل وسائل تولید اجتماعی به تملک اشتراکی جامعه در بیاید. باید به خرید و فروش نیروی کار و بردگی مزدی پایان داد. باید کار به فعالیتی داوطلبانه و آزاد و حقیقتاً خلاق تبدیل شود. باید بازار و مبادله و کالا و پول و بانک و سرمایه و استثمار را به موزه عصر ماقبل تاریخ سپرد. باید تولید ثروت اجتماعی و توزیع آن در خدمت تعالی فرد و جامعه قرار گیرد.

بعنوان نکته پایانی بگویم که این شعار "از هرکس به اندازه قابلیتش و به هرکس به اندازه نیازش" اختراع کمونیستها نیست. این شعار قبل از مارکس نیز مطرح بود، هرچند او نقش اساسی در توضیح و توده‌گیر کردن آن داشت. هرکس کلاهمش را قاضی کند خود میتواند به این شعار برسد. هیچ چیز طبیعی‌تر از این نیست که یک جامعه انسانی بیدریغ از تمام اعضایش مستقل از توان و ظرفیت آنها نگهداری کند و در

عوض افرادی که در چنین جامعه ای پرورده میشوند تمام استعدادها و خلاقیت های خود را بیدریغ در خدمت تعالی همه قرار دهند. اهمیت مارکس بویژه در این بود که نشان داد چگونه این آرزو و آرمان دیرینه بشر که در شعار فوق مستتر است میتواند در دنیای واقعی متحقق شود.

اساس سوسیالیسم انسان است یکی از شعارهای حزب کمونیست کارگری است که در واقع منصور حکمت آنرا بیان کرده است. آیا این تعریف متفاوتی از سوسیالیسم است؟

حمید تقوائی: خیر، این تعریف متفاوتی از سوسیالیسم نیست بلکه تاکید بر خصلت و خصوصیت پایه ای و جوهر سوسیالیسم است. سوسیالیسم بر لغو استثمار و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و نفی هر نوع تبعیض طبقاتی مبتنی است و این یعنی محور قرار دادن انسان و انسانیت در اقتصاد و فرهنگ و سیاست و کلیه مناسبات و روابط اجتماعی.

جامعه سرمایه داری انسانی نیست، طبقاتی است. اساس نظم سرمایه داری استثمار و سودآوری هر چه بیشتر و تامین منافع اقلیت مفتخور حاکم است. امروز ثروت سرمایه دارانی که کمتر از یک درصد جمعیت دنیا را تشکیل میدهند باندازه دارائی نود درصد ساکنین کره ارض است و در همه کشورها دولت و ارتش و قوانین و فرهنگ مسلط در دست و در خدمت این یک درصد قرار دارد. فرهنگ و ارزشهای حاکم بر این جوامع، مذهب و ناسیونالیسم و قومپرستی و آب و خاک پرستی و پدرسالاری و تبعیض جنسیتی و غیره همه بازتاب و ناشی از تبعیض طبقاتی و حافظ آن است.

در برابر و در نفی این وضعیت، سوسیالیسم بر هویت اجتماعی و جهانشمول انسانها تاکید میکند. انسان موجودی است اجتماعی. بقای نسل بشر در طول تاریخ، زبان و فرهنگ و تمدن و دستاوردهای علمی و تکنولوژیک و هنری انسان و حتی فیزیولوژی انسان همه حاصل زندگی اجتماعی و کار و تولید اجتماعی او است. اقتصاد، سیاست و فرهنگ سوسیالیستی بر این واقعیت پایه ای، یعنی هویت اجتماعی و جهانشمول انسانی، مبتنی است.

از نظر اقتصادی سوسیالیسم با لغو استثمار و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و با محور قرار دادن تامین نیازها و رفاه همه شهروندان و تحقق کنترل کل جامعه بر وسائل و پروسه تولید، از جامعه مدنی - آخرین شکل جوامع طبقاتی - فراتر میرود و به جامعه انسانی میرسد.

از نظر سیاسی در سوسیالیسم همه شهروندان از طریق شوراها و ارگانهای نوع شورائی مستقیماً درسیاست گذاریها و تصمیمگیریها و اجرای آنها دخیل و سهیمند. حکومت در جامعه سوسیالیستی نه ابزار سلطه طبقاتی بلکه ارگان اداره امور جامعه بوسیله خود مردم است.

از لحاظ فرهنگی سوسیالیسم در مقابل و در نفی هویت تراشی های ملی و قومی و مذهبی و نژادی رایج در جوامع امروز، هویت انسانی و نوعدوستی و احساس و درک مشترک از غم و شادی و خوشبختی و بدبختی و ارزشهای جهانشمول انسانی را قرار میدهد و بر هویت اجتماعی و منافع و آمال و ارزشهای مشترک همه انسانها در سراسر جهان تاکید میکند.

"اساس سوسیالیسم انسان است" بیان فشرده و موجز واقعیات فوق است. "اساس سوسیالیسم انسان است" اعلام میکند سوسیالیسم از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر تاریخ جوامع طبقاتی و مناسبات و معیارها و ارزشهای ضد انسانی آن نقطه پایان میگذارد و به معنی واقعی و دقیق کلمه تاریخ جوامع انسانی را آغاز میکند.

عده ای می گویند که در جامعه کمونیستی هیچگونه انگیزه ای وجود ندارد و در چنین جامعه ای برای تک تک افراد برای تمام لحظات زندگی تصمیم گیری می شود و ابتکار و اختیاری برای افراد قائل نشده است. این را چگونه توضیح میدهید؟

کاظم نیکخواه: در این سوال به نکته مهمی اشاره میشود که اتفاقا اجازه میدهد یک جنبه مهم از کمونیسم را اینجا بطور مختصر توضیح دهیم. این یکی از تبلیغات رایجی است که علیه جامعه کمونیستی صورت میگیرد و معمولا با استناد به وضعیت کشورهای بلوک سابق شوروی انجام میشود که چیزی جز سرمایه داری دولتی نبود و ربطی به کمونیسم نداشت. این یکنواختی و بی اختیاری و بی ابتکاری اتفاقا به یکی از مسائل جدی در جامعه امروز یعنی سرمایه داری اشاره دارد که کمونیسم آنرا افشا کرده و مورد نقد قرار میدهد.

کسانی که چنین نقدی از کمونیسم میکنند ظاهرا باید بر این باور باشند که گویا در جامعه موجود چنین ابتکار و اختیاری برای افراد وجود دارد. اما واقعا چنین است؟ از پاسخ به همین سوال ساده میتوان فهمید که چقدر این تبلیغات علیه کمونیسم غیر واقعی است. به زندگی اکثریت مردم، همه کارگران بیکار و شاغل و بازنشسته در پیشرفته ترین جوامع موجود نگاه کنید. آیا واقعا این اکثریت مردم اختیاری بر زندگی خود دارند؟ خود تصمیم میگیرند چه شغلی را انتخاب کنند، چند ساعت کار کنند، چه تولید کنند و چه کاری انجام شود؟ آیا این ۹۹ درصد تصمیم میگیرند چه سیاستهایی در جامعه پیاده شود؟ چه حزبی تصمیم گیرنده باشد، چه افرادی صاحب اختیار باشند و غیره؟ آیا این ۹۹ درصد یک ذره در این مورد تصمیم میگیرند که ثروتهای جامعه چگونه خرج شود و در خدمت چه کسانی قرار گیرد؟ آیا این ۹۹ درصد تصمیم میگیرند کجا جنگ شود، کجا صلح شود حتی دارای چند فرزند باشند، چهره شهر چگونه باشد، چه لباسی بپوشند چه برنامه هایی از تلویزیونها پخش شود و چه چیزی بر در و دیوار خودنمایی کند؟ میتوانید هرچه سوال در زمینه اختیارات بر جامعه بنظرتان میرسد را ردیف کنید تا به سادگی به این نتیجه برسید که اکثریت مردم یعنی ۹۹ درصد جامعه هیچ اختیار و ابتکاری بر تصمیمات اجتماعی و حتی بر زندگی شخصی خود ندارند. و این یعنی بی منطقی و غیرانسانی بودن و وارونگی نظم موجود و برای مردم قابل قبول نیست و نباید باشد.

کارگر در این جامعه و حتی در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری اگر خیلی خوشبخت باشد حق دارد صبح کله سحر از خانه بیرون برود و شب خسته برگردد و دوباره صبح به همان کار برگردد و هرچه را به او میگویند انجام دهد و زندگیش را تا آخر عمر از قبل پیش فروش کرده است تا مثلا صاحب خانه و سرپناهی باشد. نه فرصت و انرژی کتاب خواندن و سینما رفتن و استفاده از هنر دارد و نه امکان و اختیار و فرصت دارد که در مورد سرنوشت بچه هایش تصمیم بگیرد نه فرصتی می یابد در مورد جامعه ای که در زندگی میکند تعمقی بکند. این داستان زندگی در این جامعه است. جامعه ای که برای اکثریت مردم یک زندگی ماشینی و از قبل تعیین شده و بدون ابتکار و اراده و تصمیم گیری است. کمتر از یک درصد از صاحبان سرمایه با ابزارها و اهرمهای بسیاری که در اختیار دارند بر همه چیز حتی بر فکر مردم حکومت میکنند و همیشه آنها هستند که تصمیم گیرنده اند.

پس جامعه کمونیستی چگونه است؟ یک جنبه از نقد و ایراد اساسی کمونیستها به جامعه سرمایه داری اتفاقاً همین یکنواختی و بی اختیاری و بی ارادگی اکثریت مردم است. جامعه کمونیستی بنا به تعریف قرار است درست عکس این باشد. قرار است یک جامعه متنوع و رنگی و شاد و پر از ابتکار و خلاقیت باشد. جامعه کمونیستی یعنی جامعه ای که انسان به مفهوم دقیق کلمه متولد میشود؛ صاحب اختیار میشود؛ صاحب ابتکار میشود؛ دنیا را به دست میگیرد و بر مقدرات زندگی حاکم میشود. مردم خود تصمیم میگیرند که ثروتها چگونه تولید شود، چگونه هزینه شود، افراد چگونه زندگی کنند و غیره. اگر غیر از این باشد معنی ندارد که انسان بخواهد برای جامعه کمونیستی مبارزه کند. ما میخواهیم دنیا را روی قاعده درست خود قرار دهیم. وارونگی ها را از بین ببریم. این یک منطق ساده انسانی و آرزوی همیشگی بشر است که صاحب اراده و اختیار باشد. کمونیسم از این آرزوی ساده و ملموس بشری سرچشمه میگیرد و نه از طرحهای پیچیده و از قبل تعیین شده و تصیم گرفته شده. بحث کمونیستها اینست که میشود و باید طور دیگری زندگی کرد. میشود دنیای بهتری داشت. میشود از منطق انسانی ای پیروی کرد که یک اقلیت بی خاصیت بر همه چیز حکومت نکنند. بشر سزاوار زندگی بهتری است. کمونیسم یعنی همینها.

به دوره کنونی و عصر اینترنت و تکنولوژی ارتباطاتی و مدیای اجتماعی فکر کنید. ببینید چقدر امکانات امروز برای دخالتگری مردم در زندگی شان وجود دارد که ده بیست سال پیش قابل تصور برای بشر نبود. آیا از این تکنولوژی به نفع زندگی بشر استفاده میشود؟ نه. برعکس دولتهای طبقه سرمایه دار از این امکانات برای کنترل و تفتیش و به بند کشیدن اکثریت مردم استفاده میکنند. این منطقی نیست. این یک نظم وارونه است. این زندگی سزاوار انسانیت نیست و یک کودک هم میتواند بفهمد که اینها را میشود تغییر داد. فقط باید مقاومت و توطئه گری یک اقلیت مفتخور بی خاصیت را در هم شکست. کمونیسم داستان زندگی انسانی است. داستان بازگشت اختیار به انسان است. داستان حاکم شدن منطق انسانی بر زندگی است. در عین حال کمونیسم صرفاً یک آرزوی ساده نیست. از نفس زندگی و پیشرفت و صف بندی های اجتماعی و بی منطقی جامعه موجود و منطق حرکت اجتماعی و طبقاتی سرچشمه میگیرد و به همین دلیل هرروز بیشتر و بیشتر نشان داده میشود که عملی است. وقتی بخش قابل توجهی از جامعه باور پیدا کنند که میشود زندگی بهتری داشت و ناچار میشوند برای آن تلاش کنند، دست به کار میشوند و کاری میکنند. وقتی باور کنیم که میشود این چنین دنیایی ساخت امکانش هم فراهم میشود. و وقتی چنین شود دنیایی خواهیم داشت پر از مهر و محبت و ابتکار و رنگارنگی و شادی. هیچ تردیدی در این که نظم موجود بی منطق و غیرقابل دوام است نباید داشت.

میدانیم که تاکنون چندین بار در جوامع مختلف انقلابات و حرکتهای اجتماعی برای خلاص شدن از وضع موجود صورت گرفته و بعد از مدتی متاسفانه به شکست کشیده شده است. اما همین تجربیات در عین حال هم عملی بودن و هم زیبا بودن کمونیسم و جامعه انسانی را نشان داده است. کمون پاریس یکی از این تجربیات بود که کارگران برای مدت دو ماه شهر پاریس را در اختیار گرفتند و انسانی ترین و آزادترین مناسبات و قوانینی را که تا آن زمان قابل تصور بود بلافاصله به اجرا گذاشتند. انقلاب اکتبر روسیه یکی دیگر از این تجربیات بود که در آن توده کارگران و مردم زحمتکش علیه تزار و دولتهای متعدد دست به قیام زده، انقلاب کردند و قدرت را بدست گرفتند و محاصره دهها ارتش کشورهای سرمایه داری را شکستند و بر سر قدرت ماندند و طی همان چند سال اول رابطه و مناسبات انسانی ای را برپا کردند. چند سال طول کشید که این انقلاب در شرایط جنگ و محاصره اقتصادی اسیر ناسیونالیسم و سرمایه داری دولتی شد و به شکست کشید. اما اینهم یک تجربه بسیار با ارزش بود که با اتکا به آن قطعاً میشود گامهای بعدی را دقیق تر و سنجیده تر برداشت. این ها مواردی از تجربیات تاکنونی است. شکست این تجربیات در برابر تعرضات طبقه سرمایه دار نشان نمیدهد که نمیشود کاری کرد. برعکس دستاوردها و درسهای این تجربیات نشان میدهد که میشود موفق شد. میشود کاری کرد و میشود جلو رفت و دنیا را از دست حاکمان مفتخور کنونی که بدون هیچ منطقی همه کاره اند خلاص کرد.

تفاوتها و تشابهات مطالبات حزب کمونیست کارگری با بیانیه حقوق بشر چیست؟

منصور حکمت: بیانیه حقوق بشر اساسش این است که مالکیت را به رسمیت می‌شناسد و از حق مالکیت بر وسایل تولید دفاع میکند. فرضش این است که جامعه مبتنی بر بازار است، فرضش این است که جامعه سرمایه‌داری است. شما بیانیه حقوق بشر را که می‌خوانید می‌بینید که دارد راجع به حقوق مدنی در یک جامعه سرمایه‌داری حرف می‌زند. بحث ما این است که به همین دلیل حقوق مدنی روی کاغذ میماند. برای نود درصد مردم جهان حتی یک شکل نیمچه ملموسش هم متحقق نمیشود.

هیات حاکمه ده تا کشور در اروپای غربی یک درجه‌ای دمکراسی و تولرانس و تحمل نشان میدهد اما نود درصد مردم جهان تحت سلطه حکومت‌های استبدادی زندگی میکنند و کلاً اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از این طریق گذران میکند. بحث ما این است آنچه که بیانیه حقوق بشر وعده میدهد یک گوشه کوچکی، یک سایه‌ای از آن وسعت آزادی‌هایی است که سوسیالیسم تضمین میکند. سؤالی که هست همانطور که گفتم این نیست که کی چه وعده‌ای میدهد. سؤال این است که کی بنا به اقتضای موقعیت اجتماعی و موقعیت اقتصادی جنبش خودش میتواند این را متحقق کند. من از کسی که میخواهد به من مزد بدهد تا برایش کار کنم این وعده را که به من آزادی میدهد قبول نمیکنم. چون اگر من مزد بیشتر بخواهم ایشان مجبور است سرکوب کند. به همین سادگی است فرمولی که این پشت است. هر جا کارگرها بخواهند دستمزدشان را یک حدی ببرند بالا که سود طرف مجبور شود بیاید پایین، ایشان یک راهی پیدا میکند که جلوی این اعتصاب و تشکل را بگیرد. ولی مساله به این محدود نمیشود. اگر کارگرها آگاه بشوند به اینکه جهان جور دیگری میتواند باشد، اگر بخواهند در محیط اجتماعی و محیط خانوادگی شان ریشه مذهب را بزنند، اگر بنا باشد زن و مرد برابر باشند، اگر بنا باشد آزادی نقد وجود داشته باشد به باورهای قدیمی و خرافی و سنن ملی و مذهبی، همه اینها ثبات طبقه حاکمه را به خطر میاندازد و نهایتاً خودش را توی کاهش سودش نشان میدهد. آحاد بشر به درجه‌ای که این غل و زنجیر را از روی شان‌هایشان بیندازند تن به کار مزدی نمیدهند.

در نتیجه نو آوری، پیشرو بودن فکری، همه اینها به درجاتی سرکوب میشود. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری هم سرکوب میشود فکر نکنید این فقط در ایران است که جلوی برای مثال انتقاد به مذهب را میگیرند. در کشورهای غربی هم جلوی انتقاد مذهب را میگیرند. شما اگر معلمی باشید دو دفعه سر کلاستان علیه عیسی مسیح منبر بروید فردا کارتان را از دست میدهند. به این سادگی نیست. یا شما بعنوان یک روزنامه نگار بیایید در جنگ آمریکا با عراق بگویید چرا بمب میاندازید توی بغداد آدم‌های بیگناه را میکشید، کار خودتان را از دست میدهند. یا اگر فردی بگوید بالأخره کسی را بخاطر بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی در هیچ محکمه بین‌المللی جنایت جنگی محاکمه کردند یا نه؟ این آدم معلوم نیست چه بلایی به سرش بیاید در آمریکا یا اروپای غربی. این جامعه‌ای است که اینها دارند.

بنظر من نباید وعده آزادی را از کسی که دنبال سود است قبول کرد. کسی میتواند آزادیخواه باشد که حاضر باشد انسانها در قلمرو اقتصاد برابر باشند. وگرنه نابرابری اقتصادی فوراً ترجمه میشود به نابرابری سیاسی، و منی که به نابرابری سیاسی اعتراض کنم طرف قدرت دولتی دارد و سرکوب میکند. درجات مختلف دارد ولی همه جا همینطور است.

فروپاشی شوروی و بلوک شرق را شکست سوسیالیسم و پایان کمونیسم نام گذاشته اند. آیا هیچ حقیقتی در ورای این فرمولبندی رسمی و رایج بورژوازی از این تحولات وجود دارد؟ تا چه حد، بنظر شما، میشود گفت که سقوط بلوک شرق و یا تجربه شوروی بطور کلی یک آزمون ناموفق برای کمونیسم و سوسیالیسم بوده است؟

منصور حکمت: تا آنجا که به سوسیالیسم و کمونیسم کارگری، و مارکسیسم بعنوان چهارچوب فکری و تئوریک آن، مربوط میشود این رویدادها نه مبین شکست سوسیالیسم است و نه پایان کمونیسم. این شکست و پایان نوع مشخصی از سوسیالیسم بورژوایی و مدل سرمایه داری دولتی ای است که مبنای آن را تشکیل میداد. این واقعیت که شوروی سوسیالیستی نبود، این واقعیت که تجربه شوروی تماما با افق مارکسیستی از سوسیالیسم و کمونیسم بیگانه بود، نه فقط برای بخش عظیم و در واقع اکثریتی از کل طیفی که بهرحال خود را کمونیست اطلاق میکرد مسجل بود بلکه حتی متفکرین و شوروی شناسان گوناگون بورژوا به آن اذعان میکردند. پافشاری امروز ایدئولوژی رسمی بورژوایی بر تداعی کردن مجدد شوروی با کمونیسم و مارکسیسم و درز گرفتن مجموعه تحلیلها و تفسیرهای تاکنونی بسیاری از ناظران و آکادمیسین های بورژوا که بر عکس این ادعا دلالت میکرد، یک حربه تبلیغاتی در تعرضی است که امروز بر زمینه شکست بلوک شرق به مارکسیسم و کمونیسم واقعی کارگری در جریان است. میگویند سوسیالیسم شکست خورده تا بتوانند شکستش بدهند، میگویند کمونیسم پایان یافته تا بتوانند پایانش بدهند. اینها رجزخوانی ها و نعره های جنگی بورژوازی است و هرچه گوش خراش تر باشد بیشتر بر زنده بودن کمونیسم بعنوان یک افق بالقوه تهدید کننده کارگری در جامعه بورژوایی دلالت میکند.

نفس فروپاشی بلوک شرق در چند سال اخیر حکمی درباره سوسیالیسم و کمونیسم نمیدهد، زیرا شوروی و بلوک شرق با هیچ ملاکی، اعم از اقتصادی و سیاسی تا اداری و ایدئولوژیکی، کمونیسم و سوسیالیسم را نمایندگی نمیکردند. اما کل تجربه شوروی بی شک آزمون ناموفقی برای انقلاب کارگری اکتبر بوده است. ما درباره این مساله قبلا در بولتن های مارکسیسم و مساله شوروی اظهار نظر کرده ایم. بنظر من انقلاب کارگری ۱۹۱۷ قادر شد قدرت سیاسی را از کف بورژوازی درآورد و بر تلاشهای مستقیم سیاسی و نظامی طبقات حاکمه سرنگون شده در روسیه برای اعاده نظم سیاسی کهنه فائق بیاید. اما از این مرحله به بعد سرنوشت انقلاب کارگری مستقیما به توانایی و عدم توانایی آن در متحول کردن انقلابی مناسبات اقتصادی موجود و برقرار کردن برنامه اقتصادی سوسیالیستی طبقه کارگر گره میخورد و اینجا بود که انقلاب روسیه از پیشروی باز ماند. دولتی شدن سرمایه و مالکیت دولتی بر وسائل تولید جای امر اشتراکی کردن و تبدیل کل وسائل کار و تولید به دارایی جمعی شهروندان نشست. مزد و اشتغال مزدی، پول، ارزش مبادله و جدایی طبقه تولید کننده از وسائل تولید بر سر جای خود ماند. در نیمه دوم دهه ۲۰، ساختمان یک اقتصاد ملی بر طبق الگوی سرمایه دولتی، که عملا با توجه به وقوع یک انقلاب کارگری تنها آلترناتیو تاریخا مقدور بورژوازی برای حفظ مناسبات سرمایه دارانه در این کشور بود، مبنای قرار گرفت و لاجرم با تحکیم اقتصادی سرمایه، پیروزی سیاسی طبقه کارگر روسیه نیز باز پس گرفته شد. بجای حکومت انقلابی کارگری دوره لنین، یک بوروکراسی بورژوایی متمرکز دولتی بر شوروی حاکم شد. در شوروی ناسیونالیسم بورژوایی، متکی بر یک الگوی دستکاری شده سرمایه داری، بر کمونیسم چیره شد. کل این

پدیده امروز فروریخته است. نه فروپاشی، بلکه پیدایش این پدیده گواه عدم توفیق سوسیالیسم کارگری است. و این به امروز و این تحولات بر نمیگردد.

درباره دلائل این ناکامی زیاد میشود صحبت کرد. بطور خلاصه، فکر میکنم درس اساسی تجربه شوروی برای مارکسیستها این است که انقلاب کارگری، همانطور که مارکسیسم بویژه با توجه به تجربه کمون پاریس تاکید کرده است، بدون به اجرا در آوردن فرمان اقتصادی خود، بدون ایجاد یک انقلاب در بنیاد اقتصادی جامعه، محکوم به شکست است و هر پیروزی سیاسی ای بدون این انقلاب اقتصادی نهایتاً به ناکامی میانجامد. انقلاب سوسیالیستی تقسیم پذیر نیست و باید در کلیت خود، به مثابه یک انقلاب اجتماعی به پیروزی برسد. انقلاب در مناسبات اقتصادی، اما، دیگر باید یک انقلاب باشد و نه تحمیل اصلاحات به نظام موجود. اساس این انقلاب لغو سیستم کار مزدی و اشتراکی کردن کل وسائل تولید و توزیع است. این کار هرگز در شوروی انجام نشد.

آیا بعد از شکست کمونیسم در چین و شوروی و تبلیغات عظیم ضد کمونیستی رسانه ها کمونیسم همچنان شانس موفقیت دارد؟

حمید تقوایی: کمونیسم مدل شوروی چیزی فراتر از یک سرمایه داری دولتی و برنامه ریزی شده نبود و لذا شکست آنرا نباید به پای کمونیسم نوشت. دولتها و رسانه های بورژوایی چنین تبلیغ میکنند که در شوروی سوسیالیسم و کمونیسم شکست خورد اما حتی صاحبان نظران و آکادمیسینهای بورژوایی میدانند آنچه در شوروی و بلوک او فروپاشید نوعی سرمایه داری دولتی بود که تاب رقابت و مقاومت در برابر سرمایه داری بازار آزاد را نداشت. آنچه تجربه شوروی نشان داد این واقعیت بود که سرمایه داری تحت نام کمونیسم و منهای رقابت و مکانیسم بازار آزاد قادر به ادامه حیات نیست. این نه سوسیالیسم بلکه نهایتا بن بست سرمایه داری دولتی تحت نام سوسیالیسم بود که بلوک شوروی را به بحران کشید و نهایتا فرو پاشاند. در چین این تناقض را با پیاده کردن مدل اقتصادی نئولیبرالی (مکتب شیکاگو) و میدان دادن به مکانیسمهای بازار حل کرده اند. کمونیسم چینی حتی سرمایه داری دولتی نیست بلکه سرمایه داری بازار آزاد با شدید ترین و عریان ترین استثمار و بهره کشی از کارگران است.

طبیعی و کاملاً قابل درک است که رسانه های غربی که در تمام مدت جنگ سرد از سخیفترین و شدیدترین حملات علیه آرمان سوسیالیسم و کمونیسم فروگذار نکردند شکست بلوک شوروی و یا استثمار شدید کارگران در چین را بحساب کمونیسم بنویسند. اما این خصومت بخاطر آرمانهای انسانی و برابری طلبانه ای است که همچنان با کمونیسم و سوسیالیسم تداومی میشود. تبلیغات ضد کمونیستی سرمایه داران و دولتها و رسانه های مدافع منافع آنان تنها حقانیت سوسیالیسم و کمونیسم را نشان میدهد و بس.

ضرورت و مطلوبیت کمونیسم نه از این یا آن تجربه شکست خورده، بلکه از شرایط عینی سیاسی و اقتصادی، و تبعیضات و بیحقوقی ها و نابرابری هائی ناشی میشود که زائیده نظام سرمایه داری است و هر روز فاحش تر و شدید تر زندگی توده مردم جهان را در چنگال خود میفشارد. تبعیضات و نابرابری هائی که امروز در غارت نود درصد ثروت تولید شده بوسیله کارگران و توده مردم زحمتکش جهان بوسیله سرمایه داران مالتی میلیاردی که تعدادشان از یک درصد جمعیت دنیا بیشتر نیست خود را نشان میدهد. کمونیسم راه رهائی مردم جهان و امروز باید گفت رهائی کره ارض، از سلطه یک درصدیهائی است که نفس زندگی و بقای بشریت و کره زمین را در معرض نابودی قرار داده اند. اگر ده ها شوروی بیاید و برود در نیاز توده مردم به رهائی از نظام ضد انسانی سرمایه داری تغییری داده نمیشود. همین ضرورت است که امروز فضای سیاسی حتی در کشورهای محور سرمایه داری جهانی نظیر آمریکا و انگلستان را به چپ سوق داده است. ده سال بعد از فروپاشی شوروی مارکس بعنوان محبوب ترین شخصیت هزاره از سوی مردم اروپا انتخاب میشود و یک کاندید ریاست جمهوری آمریکا، کشوری که حتی سخن گفتن از سوسیالیسم یک تابو و یک نوع خودکشی سیاسی است، خود را سوسیالیست مینامد و محبوبیت کسب میکند. جهان ما، نود و نه درصد مردم دنیا و امروز حتی نفس ادامه زندگی بر روی کره زمین، بیش از هر زمان دیگری به سوسیالیسم نیازمند است.

اما آیا این ضرورت و مطلوبیت به تحقق سوسیالیسم منجر خواهد شد؟ پاسخ به این سؤال تماماً به تلاش و مبارزه کمونیستها و احزاب کمونیست کارگری نظیر حزب ما گره خورده است. شرایط امروز دنیا به

یک نیروی چپ اجتماعی در غرب و در شرق شکل داده است اما متشکل و متحزب کردن این نیرو تماماً به فعالیت احزابی نظیر حزب ما بستگی دارد. از نظر عینی و شرایط سیاسی و اجتماعی سیاسی امروز ضرورت و مطلوبیت کمونیسم بیش از هر زمان دیگری برجسته و آشکار و به یک امر مبرم تبدیل شده است. اما امکان تحقق آن تماماً به فعالیت احزاب و جنبشها و افرادی بستگی دارد که این ضرورت و مطلوبیت را نمایندگی و برای توده مردم قابل انتخاب میکنند. کمونیسم در دوران ما نه تنها یک امر مطلوب و ضروری بلکه تنها راه عملی و ممکن رهائی بشریت از منجلاپی است که سرمایه داری بر دنیا حاکم کرده است.

آیا از نظر شما چین یک کشور کمونیستی است؟



ناصر اصغری: امروز هیچ آدمی که چیزی از کمونیسم و سوسیالیسم بداند ادعا نمی کند که چین کشوری کمونیستی است. حتی رؤسای حزب کمونیست چین هم دیگر چنین ادعائی ندارند. چرا که با هیچ معیاری که کمونیسم با آن شناخته شده است منطبق نیست. کمونیسم بنا به تعریف جامعه ای است آزاد و برابر که در آن کار مزدی لغو شده، از تبعیض و بیحقوقی خبری نیست، آزادی تشکل و بیان و عقیده و اعتراض تضمین شده، بیسوادی ریشه کن شده، تحصیل و بهداشت برای عموم رایگان است، جان انسان ارزش دارد، به محیط زیست اهمیت داده میشود و مواردی اینچنینی.

کمونیسم را با حکومت شورائی و بازگرداندن اختیار به خود انسان می‌سنجند و می‌شناسند. در چین شورا و حکومت شورائی پیشکش، حتی تلاش برای ساختن یک اتحادیه هم آدم را به دردسر می‌اندازد. حتی اصرار بر داشتن یک انتخابات در سطح انتخاباتی مثل هند و پاکستان هم آدم را با سرکوب و شکنجه روبرو می‌کند. کمونیسم نقطه پایانی است بر بیعدالتی و کارمزدی. در چین به نوعی با بردگی طرف هستیم. کارگر هیچگونه کنترلی بر کار و تولید ندارد. مالکیت خصوصی بر وسایل تولید در دست یک عده معدودی قرار دارد که دمار از زندگی ۹۹ درصد از آن جامعه در آورده است.

بهرحال در چین از معیارهای شناخته شده کمونیسم مطلقا خبری نیست. شهرهایی با میلیون‌ها انسان غالبا مهاجر، ساخته شده‌اند که از ابتدائی ترین حقوقی که یک آدم قرن بیست و یک قاعدتا باید از آن برخوردار باشد، بی بهره‌اند. صدها میلیون نفر در شرایطی مثل پادگان و با وضعیت اعمال شاقه مشغول بکارند که روزی فقط برای چند ساعت حق دارند از کارخانه بیرون بروند. اگر کسی بخواهد از این شرایط فرار کند، پلیس سراغش می‌فرستند. صدها میلیون نفر در شرایطی کار و زندگی می‌کنند که حتی از قوانین به تصویب رسیده آن کشور هم محرومند؛ چرا که در منطقه‌ای به نام "منطقه آزاد اقتصادی" مشغول بکارند و هیچ قانونی که از حق و حقوق ابتدائی آنها حفاظت کند بر این مناطق حاکم نیست. دستمزد کارگران با چندین ماه تأخیر پرداخت می‌شود. سالانه شاهد هزاران تظاهرات و اعتراض هستیم که درست مثل امروز ایران فقط مطالبه پرداخت دستمزدهای به تعویق افتاده دارند. مهاجرت از یک شهر به شهری دیگر باید رسماً با اجازه مقامات دولت صورت بگیرد و بعضاً شاهد این پدیده عجیب و غریب هستیم که مردم در کشور خودشان، وقتی از یک روستائی به شهری مهاجرت می‌کنند برای سالها غیرقانونی و زیرزمینی زندگی می‌کنند. در چنین وضعیتی وقتی مریض می‌شوند و یا زنی وضع حمل می‌کند از ترس دستگیر شدن و دیپورت به روستا و منطقه مهاجرت کرده، از خیر بیمارستان و دکتر می‌گذرند. کودکانشان هم از مدرسه رفتن محروم می‌مانند. یا مشغول کارهای سیاه هستند یا مشغول بزه‌کاری.

از زمان آغاز "اصلاحات چهار مدرنیزاسیون" در سال ۱۹۷۸ که رسماً شروع اصلاحات نئولیبرالی بود شاهد رو آمدن یک اقلیت فوق العاده ثروتمند در آن جامعه هستیم. یک قشر میانه محدودی هم از تکنوکراتها، (محدود نسبت به جمعیت چین) یک زندگی نسبتاً راحتی دارند. و بقیه که بخش عظیمی از آن جامعه است، در فقری مطلق دست و پا می‌زنند. چین در عرض چند سال از سیستمی عقبمانده و حاشیه‌ای، به قدرت دوم اقتصادی جهان صعود کرد. در عین حال فاصله بین فقیر و غنی جهشی دهها درصدی کرد. بیکاری سرسام آور است. وقتی که سیکل بیکار کردن می‌رسد، هزار هزار بیکار نمی‌کنند؛

بلکه یک‌هزار و یکصد میلیون نفر بیکار می‌شوند. در دوره خصوصی سازی، میلیون‌ها نفر را تحت عنوان "بازسازی" اخراج کردند و با شرایط تازه خصوصی سازبها، با قراردادهای موقت و دستمزدهای بسیار پائین تر از دستمزدهای قبلی دوباره استخدام شدند! وقتی به قراردادهای کار توجه می‌کنی، انگار در ایران هستی. بخش اعظم قراردادهای موقت و سفید امضا هستند. محیط‌های کار تابلوهای "شرایط جرایم نقدی و تنبیه فیزیکی!" دارند که کارگر در حین کار نباید حرف بزند، نباید آب بخورد، نباید زیاد به دسشوئی برود، نباید بنشیند، نباید دیر بیاید، نباید لباسش را اینجوری بپوشد و نباید برچسب نامش آنجوری باشد! دست‌آوردهای چند سال اول بعد از انقلاب در زمینه آموزش و پرورش، بهداشت و کارآموزی دود شده و به هوا رفته‌اند. زن هنوز برده مرد است. دستمزد زنان در بسیاری از مشاغل حدود نصف دستمزد مردان است. سوانح محیط کار در چین سرسام آورند. معادن چین، "معادن مرگ" نام گرفته‌اند. سالانه شاهد صدها ریزش معدن با به قتل رسیدن هزاران معدنکار هستیم. هرگونه تحرکی برای ایجاد تشکل و سازماندهی اعتراض و اعتصاب با مجازات شدیدی روبرو می‌شود. تشکل‌های زرد دولتی، در واقع پلیس‌های محیط کار هستند که هرگونه تحرک و زمزمه اعتصاب و اعتراض را به مدیریت و پلیس سیاسی اطلاع می‌دهند. منزل کارگری را که مریض است و سر کار حاضر نشده، زیر نظر می‌گیرند و حتی یک نفر می‌فرستند که ببیند واقعا مریض است یا اینکه خودش را به مریضی زده!

سرکوب و خفقان بیداد می‌کند. چین بیشترین اعدام‌ها را دارد. تخریب محیط زیست هم یک رکن دیگر سیستم چین است. آمار دولتی که در سال ۲۰۰۳ منتشر شده بود، حاکی از این بود که آب حداقل ۷۵ درصد رودها و رودخانه‌های چین غیرقابل استفاده برای آشامیدن و ماهیگیری است. ۶۰ میلیون نفر به آب آشامیدنی مکفی دسترسی ندارند. بیش از ۳ برابر این تعداد، یعنی بیش از ۱۸۰ میلیون نفر از آب آشامیدنی آلوده استفاده می‌کنند. هفت تا از ده شهر آلوده جهان از نظر آلودگی هوا در چین هستند. چین مقام اول را در آلودگی هوا و افزودن بر دمای زمین دارد.

اینها ادعاهای یک کمونیست مخالف آن سیستم نیست، آمار خود دولت است. با این وضعیت هیچ آدمی نمی‌تواند ادعا کند که چین کشوری کمونیستی است. بالاخره چین را می‌شود با صدها فاکت و سند نشان داد که کشوری سرمایه‌داری و از نوع وحشی‌تر آن است. اگر بخواهیم جایی را بسنجیم که آیا کمونیستی هست یا نه، باید دید که آیا آنجا هنوز برای زنده ماندن صرف، انسان را مجبور به کار برای مزد می‌کنند؟! اگر این قاعده سیستم سرمایه‌داری آنجا حاکم است، پس انسان آنجا هنوز برده است. برده دستمزد است. هنوز قوانین مبادله کار انسان برای دستمزد برقرار است.

یک نکته مهم دیگر که شاید لازم باشد بدنبال این توضیحات بیاید این است که هیأت حاکمه چین هنوز تحت نام "کمونیسم" و "حزب کمونیست" کشور را می‌چرخاند. چرا دست از این عنوان برنمی‌دارند؟ حزب کمونیست چین در اوایل دهه ۲۰ قرن گذشته تأسیس شد و آن جناح‌بندی‌هایی که در اترناسیونال سوم وجود داشت در این حزب هم انعکاس داشت. خط مائو و کمونیسم دهقانی بعد از قیام ناموفق حزب کمونیست در اواخر دهه ۲۰ دست بالا گرفت و بالاخره در سال ۱۹۴۹ این حزب به رهبری همان خط و بدنبال محبوبیتی که نام کمونیسم به یمن انقلاب اکتبر به دست آورده بود و مظهر اعتراض به ظلم و ستمگری بود، قدرت دولتی را به دست گرفت. این انقلاب از جامعه‌ای علی‌العموم روستائی از روستاها شروع شد و بقول خودشان شهرها را از طریق روستاها محاصره کردند و اساساً انقلابی علیه روابط و مناسبات ارباب و رعیتی در چین بود. با "انقلاب فرهنگی" و آن طرحی که به عنوان "یک گام بزرگ به جلو" (Great Leap Forward) شناخته شده است گام‌های بلندی به طرف صنعتی و سرمایه‌داری کردن کشور برداشتند. اینها در آن دوره "کمونیسم" محسوب می‌شد! هنوز بخش وسیعی از رهبری حزب کمونیست چین خود را متعهد به خط مائو می‌داند و خط دنگ ژیاوپینگ را زیر فشار می‌گذارد که حداقل نام "کمونیسم" را نگه دارند. شاید این تنها چیزی باشد که در چین کمونیستی است!؟

آیا توجه شما به حقوق فردی برای خنثی کردن تبلیغات ضد شوروی سابق است؟

اصغر کریمی: حقوق فرد در برنامه حزب جایگاه زیادی دارد چون بخشی از هویت ما است. جنبه تبلیغاتی ندارد و بخاطر نشان دادن تفاوت های ما با نظام سرمایه داری دولتی حاکم بر شوروی سابق نیست. کمونیسم ما و نظامی که برای آن مبارزه میکنیم هیچ وجه مشترکی با نظام شوروی سابق، که در آن نه استثمار و نه افتاده بود نه فرد حقوقی داشت، ندارد. اما در سرمایه داری نوع غربی هم که نوع بهتری از جامعه سرمایه داری در مقایسه با سایر نقاط جهان است، علیرغم اینکه به یمن مبارزات طبقه کارگر و احزاب و جنبش های سوسیالیستی و حق طلبانه به درجاتی رفاه و آزادی های فردی وجود دارد، بشر مطلقاً آزاد نیست. نه از نظر اقتصادی نه سیاسی آزاد نیست، از بخش اعظم حقوق خود محروم است. فرد اینقدر حق دارد که هر چهارسال پنج سال یکبار رای بدهد ولی در هزاران تصمیمی که دولت ها در مورد مهمترین وجوه زندگی او، سهم او از امکانات جامعه، ساعت کار و سن بازنشستگی، بهداشت و درمان، محتوای دروس مدارس و دانشگاهها، دیپلماسی و جنگ و اشغال یک کشور دیگر و همه مصائبی که به بار میآورد، دایر کردن تاسیسات اتمی و غیره و غیره میگیرند مطلقاً نقشی ندارد. نه شغل و درآمد و معاش تضمین شده ای دارد و نه مسکن تضمین شده ای، نه عملاً امکان استفاده از کلیه امکانات درمانی و یا آموزشی دارد و نه آزادی و امکان کنترل و حسابرسی تاثیرات فعالیت های دولت و بنگاه های مختلف بر محیط زیست و تضمین یک محیط زیست سالم. بیحقوقی فرد لازمه استثمار اکثریت مردم توسط اقلیت حاکم است. تازه بخش اعظم بشر در بیرون کشورهای غربی از نود درصد همین امکانات موجود در جوامع غربی هم بی بهره است. بیحقوقی فرد بخش مکمل بیحقوقی اکثریت مردم در کلیه نظام های طبقاتی و در حال حاضر بطور مشخص سرمایه داری است.

حقوق و آزادی فردی برای ما مهم است چون بدون آن جامعه ای انسانی نخواهیم داشت. نمیتوان بشر را از حقوق فردی محروم کرد و رفاه و خوشبختی را تامین کرد. همینطور که نمیتوان مثلاً نظامی بدون استثمار و مرفه و آزاد داشت بدون اینکه شهروندان آن کشور از حقوق فردی برخوردار باشند. آزادی فرد و آزادی کل جامعه یک پدیده واحد است. آزادی فردی و مدنی واقعی تنها در جامعه ای میتواند متحقق شود که خود آزاد باشد.

در جامعه سوسیالیستی که دخالت روزمره توده های مردم در مسائل مختلف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی از طریق نظام شورایی اعمال میشود، کلیه مردم، نه فقط مقامات و «نخبگان»، باید به تمام معنی آزاد باشند تا بتوانند خلاقیت های خود را برای پیشروی سریع و همه جانبه جامعه عملی کنند. اگر در جامعه سرمایه داری راه رشد و شکوفایی برای اقلیتی محدود فراهم است و نیروی عظیم مردم به بند کشیده میشود، در جامعه سوسیالیستی برعکس زنجیرها باز میشود و بشر به معنی واقعی کلمه آزاد میشود. «کار، که در جامعه سرمایه داری برای اکثریت عظیم مردم تکاپویی ناگزیر و چشم بسته و فرسوده کننده برای امرار معاش است، جای خود را به فعالیت خلاق و داوطلبانه و آگاهانه مردم برای هرچه غنی تر کردن زندگی انسانی میدهد. هرکس، به اعتبار انسان بودن و چشم گشودن به جامعه انسانی، به یکسان از کلیه مواهب زندگی و محصولات تلاش جمعی برخوردار خواهد بود. از هرکس به اندازه قابلیتش و به هرکس به اندازه نیازش، این یک اصل اساسی جامعه کمونیستی است (به نقل از یک دنیای بهتر).» بشر

و نه فقط طبقه اقلیت حاکم، صاحب واقعی جامعه میشود، با از میان رفتن استثمار و بیحقوقی و محرومیت اکثریت جامعه، انگیزه تعاون و همکاری میان مردم و انگیزه تلاش برای ساختن یک جامعه انسانی به معنی واقعی کلمه ایجاد میشود، نیروی عظیمی که در نظام طبقاتی زنجیر شده است برای ساختن جامعه ای آزاد و انسانی بکار می افتد و این مهمترین سرمایه جامعه سوسیالیستی است. در چنین جامعه ای سرمایه و سرمایه دار، مدیران و از ما بهتران حکومت نمیکند و اکثریت جامعه در بیسوادی و بی حرمتی و فقر و بیکاری و بیحقوقی دست و پا نمیزند. این نیروی عظیم به کار می افتد و خلاقیت های عظیمی به ظهور میرساند. اما لازمه این وجود بیشترین حقوق و آزادی فردی برای همه مردم است. نمیتوان جامعه ای را در خرافه رها کرد، آزادی بیان را محدود کرد، ناامنی، اقتصادی یا سیاسی، را بر سر مردم حاکم کرد و انتظار شکوفایی جامعه را داشت. بدون وجود شهروندان آزاد، امیدوار، خوشحال و خوشبخت، بدون داشتن بیشترین حقوق و آزادی فردی که انگیزه های مثبت و خلاقیت ها گل کند، سوسیالیسمی نخواهیم داشت. تنها در یک جامعه سوسیالیستی است که نه فقط تقسیم طبقاتی، بلکه تقسیم حرفه ای انسان ها از میان میرود، کلیه قلمروهای فعالیت خلاقه بر روی همگان باز میشود و شکوفایی هر فرد به شرط شکوفایی جامعه تبدیل میشود. اما فرد بدون آزادی و حقوق فردی شکوفا نمیشود. آزادی فردی و مدنی واقعی نیز تنها در یک جامعه آزاد میتواند متحقق شود. جامعه ای که در آن اثری از انقیاد طبقاتی و اقتصادی انسانها نیست و مبشر گسترده ترین آزادی ها و امکانات ابراز وجود فرد در قلمروهای مختلف زندگی است. برنامه یک دنیای بهتر سند برتری چشمگیر جنبش کمونیسم کارگری بر سایر جنبش های مدعی آزادی است. نه تنها بدلیل نشان دادن راه غلبه بر استثمار و نابرابری که اساس همه مصائب و محرومیت های مردم است، بلکه همچنین بدلیل بیشترین آزادی فردی که در بخش های مختلف برنامه بسیار منسجم و بدقت مطرح شده است. بند بند برنامه یک دنیای بهتر، فردا برای تحقق یک جامعه انسانی ضروری است و امروز یک پلاتفرم مبارزاتی برای مردمی است که میخواهند از شر سرمایه داری و حکومت اسلامی آن و محرومیت های بیشمار آن رها شوند.

اما اجازه بدهید به شوروی سابق و بیحقوقی مردم در آن سیستم هم اشاره کوتاهی بکنم. در شوروی سابق سوسیالیسم حاکم نبود، یک سرمایه داری دولتی حاکم بود و روبنای سیاسی آن نیز مبتنی بر یک نظام طبقاتی بود. نه جامعه آزاد بود نه فرد حقوقی داشت تنها اسم سوسیالیسم و کمونیسم بود که این نظام با خود یدک میکشید. با فروپاشی این نظام و شکست آن در مقابل سرمایه داری نوع بازار آزاد، رسانه های غربی و کل بورژوازی دنیا بیحقوقی مردم در این نظام را به پای کمونیسم نوشتند و مضمّن کننده ترین تبلیغات را علیه کمونیسم و هر نوع آزادیخواهی و برابری طلبی براه انداختند تا سدی در برابر کل مردم جهان ایجاد کنند و بشریت را در مبارزه برای احقاق حقوق خود در غرب و در سراسر جهان عقب برانند و بدرجه زیادی هم موفق شدند. جهان امروز با همه کثافتاتی که در غرب و شرق، در خاور میانه و آفریقا و آمریکای جنوبی، در چین و روسیه و غیره حاکم است مهر این موفقیت ارتجاعی ترین نیروهای سیاسی را با خود دارد. روشن است که در چنین شرایطی یک جریان کمونیستی که تمایز عمیق خود را با روسیه سابق و چین و سایر کمونیسم های کاذب نشان ندهد شانسی برای توده ای شدن ندارد. اما حتی اگر شوروی سابق و چین و غیره ای در کار نبود باز هم به همین اندازه برنامه ما باید روی حقوق و آزادی های فردی تاکید میکرد. همانطور که گفتم این جزء جدایی ناپذیر کمونیسم ما و یک جامعه سوسیالیستی است. بعلاوه حقوق و آزادیهای برنامه ما یک پلاتفرم مبارزاتی مهم علیه جمهوری اسلامی نیز هست.

چرا حزب کمونیست کارگری ایران به آزادی احزاب سیاسی اعتقاد دارد؟

حمید تقوایی: در یک سطح عمومی و اصولی پاسخ به این سؤال خیلی ساده است: ما به آزادی احزاب سیاسی اعتقاد داریم چون به آزادی و رهائی انسان در تمامی عرصه ها معتقدیم. چون آزادی واقعی و تمام و کمال همه مردم، همانند برابری همه انسانها، جزئی از آرمان و جهان بینی ما است.

در سطح اصول عقیدتی همین پاسخ شاید کافی باشد اما از نظر سیاسی باید موضوع را بیشتر توضیح بدهم. چون آزادی هم مثل سایر اصول آرمانی ما تنها یک ایده آل انتزاعی و بی ربط به مبارزه هر روزه ما نیست، بلکه مستقیماً به فعالیتهای سیاسی و عملی و هر روزه حزب مربوط میشود. حزب خواهان آزادی احزاب سیاسی است چون توده مردم بویژه کارگران به این آزادی نیاز دارند. در رژیمهای دیکتاتوری نظیر ایران، چه در دوره نظام سلطنتی چه امروز، مخالفت سیاسی با حکومت در هیچ سطحی تحمل نمیشود و در نتیجه آزادیهای سیاسی و از جمله آزادی تشکیل حزب و تحزب وجود ندارد. در این نوع رژیمها چنان درجه شدیدی از استثمار و غارت اموال عمومی جامعه و چنان شکاف عظیمی میان فقر و ثروت برقرار است که طبقه حاکمه برای حفظ حکومت نیازمند اعمال شدیدترین و وحشیانه ترین دیکتاتوریها است. در مقابل، طبقه کارگر برای رها کردن خود و کل جامعه از این وضعیت به وسیع ترین آزادیها نیازمند است و مبارزه برای آزادی احزاب یک رکن این جنگ است. ما این آزادی را فقط برای کمونیستها و یا طبقه کارگر نمیخواهیم. همه احزاب باید آزاد باشند تا جامعه قدرت انتخاب واقعی و آگاهانه داشته باشد. ما معتقدیم در جامعه ای که تشکیل و فعالیت سیاسی برای هر نوع حزب و با هر برنامه و سیاستی آزاد باشد آنوقت حزبی که در برنامه و سیاستها و عملکردش امحای کلیه تبعیضات و نابرابریها و آزادیهای بی قید و شرط و لغو استثمار و در یک کلام سازماندهی جامعه حول انسان و انسانیت، و نه سودآوری سرمایه، را نمایندگی کند، حزبی نظیر حزب کمونیست کارگری، از جانب اکثریت عظیم مردم انتخاب خواهد شد. بنابراین ما عمیقاً معتقدیم که آزادی احزاب و فعالیت سیاسی کاملاً به نفع توده کارگران و اکثریت عظیم محروم جامعه و حزبی نظیر حزب ما است که این اکثریت عظیم را نمایندگی میکند.

نکته دیگر اینکه این اعتقاد و تعهد ما به آزادی احزاب (و کلاً آزادی فعالیت سیاسی در همه ابعاد آن) فقط مختص دوره ای نیست که حزب در اپوزیسیون است. حزب ما زمانی که بقدرت برسد نیز به این آزادیها متعهد است. تجربه تلخ جوامع تک حزبی که به آن اشاره کردید در نظامهای پیش آمد که تحت نام کمونیسم و سوسیالیسم سرمایه داری دولتی را بجامعه تحمیل کردند. هم در شوروی سابق و جوامع متعلق به بلوک شوروی هدف و برنامه صنعتی کردن و رشد و انباشت سرمایه دولتی دنبال شد و هم در چین و دیگر "کمونیسمهای موجود". پیش برد این سیاست مستلزم سرکوب کمونیستهای واقعی تحت نام کمونیسم (نظیر آنچه در شوروی در دوره استالین اتفاق افتاد)، لغو آزادیهای سیاسی و ایجاد یک قدرت متمرکز دولتی است. اینکه دلایل این امر چه بود از حوصله این بحث خارج است (خواننده علاقمند میتواند به بولتن مباحث مارکسیسم و مساله شوروی رجوع کند)، در هر حال امروز در شرایط و دوران کاملاً متفاوتی به سر میبریم. کمونیسم کارگری، کمونیسم این دوره است. کمونیسمی است که نه تنها نقد عمیق و انسانی مارکس به سرمایه داری در هر شکل آن را نمایندگی میکند بلکه یک ویژگی مهم آن نقد عمیق کمونیسم نوع روسی و چینی است. کمونیسم کارگری جنبشی است که انسان و انسانیت را اساس سوسیالیسم میداند و لذا اعتقاد و التزام به آزادیهای بی قید شرط یک رکن مهم آن است.

تا آنجا که مشخصا به وضعیت امروز ایران بر میگردد ما نه نیازی به صنعتی کردن و رشد تولید به شیوه روسی و چینی داریم و نه از نظر تکنولوژی تولید و قدرت نیروهای تولیدی کمبودی داریم. جامعه ایران از نظر عینی و اقتصادی میتواند با خلع ید سیاسی از سرمایه داری به سرعت یک جامعه آزاد و باز و انسانی و فارغ از استثمار و همه تبعیضات و بیحقوقی ها را پایه گذاری کند. تضمین و تامین آزادیهای بیقید و شرط نه تنها یک اصل و هدف این روند رهائی جامعه، بلکه یک نیاز پایه ای برای رسیدن به چنین جامعه ای است. جامعه سوسیالیستی که ما خواهان آن هستیم یک جامعه انسانی باز، شاد، آزاد و فارغ از همه تبعیضات و نابرابری ها است. این را ما نه تنها در برنامه یک دنیا بهتر و سیاستها و مواضعمان، بلکه در پراتیک و مبارزه هر روزه مان نیز نشان داده ایم.

دلایل حزب گریزی در ایران چیست؟ چرا فعالیت متشکل حزبی مهم است و مردم چرا باید حزب کمونیست کارگری را انتخاب کنند؟

حمید تقوایی: در این شکی نیست که در جامعه ایران سنت کار حزبی بسیار ضعیف است اما به نظر من عامل اساسی این امر دیکتاتوری شدیدی است که دهه های متمادی بر جامعه مسلط بوده است. این دیکتاتوری، چه در رژیم سلطنتی و چه امروز با ممنوعیت و زندان و شکنجه و اعدام از تشکیل و فعالیت احزاب ممانعت کرده است و لذا اجازه نداده است که حزبیت و سنت سازمانیابی و فعالیت حزبی در ایران پا بگیرد. همیشه احزاب مخالف بویژه احزاب چپ و کمونیست ناگزیر بوده اند مخفیانه و زیر تیغ زندان و شکنجه و اعدام فعالیت کنند و طبعاً این مساله عضویت در احزاب و دامنه فعالیت احزاب را بسیار محدود کرده است. یک نتیجه جانبی این وضعیت شگل گرفتن یک نوع تئوریهای حزب گریزانه و تقدیس کار فردی و غیر متشکل از جانب برخی از روشنفکران است که این نیز بنوبه خود بعنوان یک مانع بر سر راه سازمانیابی حزبی خود را نشان میدهد اما این خود یک عارضه دیکتاتوری است و نه عامل اصلی ضعف سنت حزبی. در هر حال این حزب گریزی یک گرایش عمومی در جامعه نیست و نباید از وجود چنین طرز فکری در نزد برخی روشنفکران به این نتیجه رسید که گویا جامعه علی العموم به حزبیت توجهی ندارد و به اشخاص و شخصیت‌های سیاسی روی آور می شود. در دوره های کوتاهی که دیکتاتوری تضعیف شده، مثلاً در سالهای سی و یا یکی دوسال بعد از انقلاب ۵۷ فعالیت حزبی نیز وسعت گرفته و با استقبال مردم هم مواجه شده است. بنابر این اساس مساله اختناق و دیکتاتوری است و نه گرایشهای فکری و نظری در جامعه.

به نظر من تشکیل حزب کمونیست ایران و بعد حزب کمونیست کارگری در دوره دیکتاتوری جمهوری اسلامی جواب عملی و اجتماعی به این مساله حزب گریزی در ایران بوده است.

حزب کمونیست ایران در سال ۶۱ و دوره سرکوبها و کشتارهای شدید بعد از سی خرداد شصت تشکیل شد و افق و خط و جهت روشنی در برابر کل جنبش چپ قرار داد. تشکیل حزب کمونیست در شرایطی که بسیاری از فعالین چپ در زندانها بودند امید را در دلها زنده کرد و حیات تازه در تن جنبش کمونیستی دمید. این حزب که در مناطق آزاد کردستان تشکیل شد با برنامه و سیاستهای روشن در برابر جمهوری اسلامی که فکر میکرد جنبش چپ را، اگر نه در کردستان ولی در بقیه مناطق ایران، در هم کوبیده است، قرار گرفت و اجازه نداد در عرصه سیاست ایران جمهوری اسلامی و نیروهای اپوزیسیون راست یکه تاز شوند. به نظر من هم نفس تشکیل حزب در آن شرایط و هم سازماندهی و فعالیتهای مبارزاتی حزب در سطح کردستان و در سطح سراسری، نقش تعیین کننده ای در تقویت موقعیت جنبش کارگری و اهداف و سیاستها جنبش چپ در جامعه ایفا کرد.

با آغاز فروپاشی شوروی و در مقطع جنگ خلیج یکبار دیگر جنبش چپ و کمونیستی، این بار در ابعادی جهانی و همه جانبه تر، تحت فشار و تعرض قرار گرفت. در این دوره نیز جواب منصور حکمت، رهبر و نظریه پرداز کمونیسم کارگری، تشکیل حزب کمونیست کارگری بود که در واقع از دل حزب کمونیست و برای پاسخگویی به شرایط تازه سر بر آورد. تاثیر تشکیل این حزب بر شرایط سیاسی ایران، و در سطح جهانی در عرصه های مختلفی که حزب درگیر مبارزه بوده است، بسیار برجسته و تعیین کننده است. اگر امروز جمهوری اسلامی و کل نیروهای راست در مورد شبح کمونیسم به یکدیگر هشدار میدهند، اگر اعتصابات و

مبارزات کارگری وسعت گرفته و از تریبون و نماینده و سخنگوی خود برخوردار است، اگر شعار آزادی و برابری بر پرچم جنبش دانشجویی نقش بسته، اگر مبارزه علیه اعدام و سنگسار و شکنجه در جامعه ابعاد گسترده ای یافته، و اگر دفاع از کودکان به یک سنت مبارزاتی در جامعه تبدیل شده همه به این خاطر است که حزبی با برنامه و سیاستهای روشن و با نقشه عملها و پراتیک و مبارزه پیگیر در همه این عرصه ها حضور داشته و پیگیرانه به پیش رفته است. به نظر من هر کس با شرایط سیاسی ایران اندک آشنائی داشته باشد میداند که بدون حضور و فعالیت حزب کمونیست کارگری صحنه سیاسی در ایران کاملاً به نفع راست و به ضرر توده کارگر و مردم محروم جامعه تغییر میکرد.

این تجربه عظیم نشاندهنده نقش و اهمیت تعیین کننده ای است که حزب و حزبیت بخصوص برای طبقه کارگر دارد. حزب و سنت حزبی همانطور که بالاتر اشاره کردم، در یک سطح عمومی و برای کلیه جنبشها و طبقات یک ضرورت سیاسی است. در یک جامعه حزبیت یافته که آزادی فعالیتها سیاسی برسمیت شناخته شده توده مردم این امکان را دارند که با چشمان باز و کاملاً آگاهانه منافع خود را تشخیص بدهند و حزب خود را انتخاب کنند. اما این امر برای طبقه کارگر و جنبش چپ بسیار حیاتی تر از جنبش های راست و طبقات دیگر است چرا که کارگران بر خلاف طبقات دیگر، نمیتوانند بر سنتهای فکری و سیاسی عقب مانده موجود در جامعه طبقاتی مثل مذهب و ناسیونالیسم متکی شوند. کمونیسم کارگری جنبشی خلاف جریان است، مخالف و منتقد کلیه سنتها و فرهنگ سیاسی و اجتماعی غالب بر جوامع طبقاتی است و ازینرو به حزب و فعالیت متشکل حزبی نیازی حیاتی دارد. حزب کمونیست کارگری، به اعتبار برنامه و سیاستها و کارنامه مبارزاتی و سابقه و دستاوردهایش، در پاسخ به این نیاز شکل گرفته است. پیوستن به این حزب اولین گام در جهت رهائی و آزادی جامعه است.

می پرسند شما میگویند عضو شدن در حزب کمونیست کارگری ساده است. شرایط عضویت در حزب چیست و آیا عدم سختگیری در عضوگیری حزب را از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی رقیق و ضعیف نمیکند؟

منصور حکمت: عضویت در حزب کمونیست کارگری برآستی ساده است. هر کس خود به این نتیجه رسیده باشد که با اهداف حزب کمونیست کارگری ایران موافق است و میخواهد با این حزب کار کند میتواند عضو حزب بشود. برای عضو ماندن در حزب باید فرد حق عضویت خود را منظم پرداخت کند و در حیطه وقت و توان خود و انتخاب خود در فعالیتهای حزب شرکت کند. در این حزب قبول وظایف داوطلبانه است، کسی را به کاری وانمیدارند، از کسی امتحان ایدئولوژی و غیرت و وفاداری و انقلابیگری و از جان گذشتگی نمیگیرند، به سابقه سیاسی و تعلق سازمانی قبلی اش کاری ندارند، اعمال محیرالعقول و وظایفی که با زندگی و مسئولیتهای و تعهدات فرد در جامعه و خانواده تناقض داشته باشد به عهده اش نمیگذارند. سنوات عضویت کسی مایه امتیاز در تشکیلات نیست. فرض ما اینست که حزبی که میخواهد صدها هزار عضو داشته باشد، باید تلقی ای از عضویت داشته باشد که بر طبق آن انسانهای واقعی در همان متن زندگی واقعی و با همه تعهدات و مسئولیتهای شغلی و خانوادگی و اجتماعی شان بتوانند عضو حزب بشوند. با عضویت در حزب کمونیست کارگری کسی از متن زندگی کنده نمیشود و قرار نیست خرقة انقلاب تن کند و ترک دیار و خانواده و دنیا و مافیها کند. تلقی ما از عضویت افراد در حزب بسیار به تلقی احزاب سیاسی بزرگ در اروپای غربی نزدیک است. در خود ایران، که تماس رسمی با حزب برای کارگران دشوار است و ریسک امنیتی دارد، ما حتی اعلام کرده ایم که هر کارگری که خود را عضو حزب بداند از نظر ما عضو حزب هست و همه حقوق عضو حزب را از هم اکنون دارد. درک ما از عضویت بسیار با تلقی سکتی چپ ملی- خلقی فرق دارد و چه بسا از نظر این جریانات "لیبرالی" محسوب میشود. اما این تنها برداشت اصولی از عضویت برای حزب کمونیستی است که قصد جاخوش کردن در حاشیه جامعه را ندارد و تغییر جهان را کار خود ساکنان جهان میداند. ما مدام هر کسی را که خود را در اهداف و مبارزه حزب سهیم و شریک میداند دعوت میکنیم به حزب ما بپیوندد. برای پیروزی باید خیلی زیادتر باشیم.

این تلقی و این سیاست نه فقط با حفظ کاراکتر مارکسیستی و انقلابی حزب تناقض ندارد بلکه شرط واقعی تحقق آن است. تنها این سیاست اجازه میدهد که در حزب به روی کارگری که نان آور خانواده اش است باز بماند. حزبی که کارگر نتواند به آن بپیوندد نمیتواند حزبی کمونیستی باشد. تنها این سیاست به کسی که سوسیالیسم و آزادی و مساوات را با درکی هر قدر کلی و غریزی گرامی میدارد امکان میدهد به یک حزب مارکسیستی بپیوندد و به کمک حزب و همراه حزب رشد کند. استحکام سیاسی و نظری هیچ حزبی را قرار نیست اعضای تازه وارد آن تضمین و پاسداری کنند. سنت سیاسی ای که حزب در آن قرار دارد، افقی که جلوی حزب قرار میگیرد، بنیادهای فکری یک حزب که در متن تلاقیهای فکری و سیاسی جدی تعریف و تحکیم میشود، و ستون فقرات کادری مارکسیستی حزب، اینها عوامل تعیین کننده خصلت حزب است. اگر فردا همه اعضا و فعالین سازمانهای چپ به ما بپیوندند، که یک امید و آرزوی واقعی ماست، حزب کمونیست کارگری به رنگ دیگری درنمیآید، بلکه فقط گنجینه جدیدی از تجربه و توان بدست میآورد که مبارزه برای افق و سیاستهای موجود حزب را به همان درجه تقویت و تسهیل میکند.

حزب شما چگونه اداره میشود؟ منابع تامین مالی حزب چیست؟

اصغر کریمی: اجازه بدهید ابتدا خیلی کوتاه در مورد ارگانهای مختلف رهبری حزب توضیح بدهم. کنگره حزب عالی ترین ارگان رهبری حزب است که هر دو سال حداقل یکبار تشکیل میشود. کنگره از نمایندگان سازمانهای حزبی تشکیل میشود که به رای مستقیم اعضای این سازمانها انتخاب شده اند. عالی ترین ارگان رهبری حزب در فاصله دو کنگره کمیته مرکزی است که اعضای آن در هر کنگره انتخاب میشوند. کمیته مرکزی نیز در فاصله هر چند ماه (در حال حاضر هر شش ماه) نشست خود را برگزار میکند و سیاست های دوره ای حزب را تعیین میکند. در نشست کمیته مرکزی دبیر کمیته مرکزی (لیدر) و دفتر سیاسی انتخاب میشود.

لیدر حزب اعضای هیئت اجرایی را به دفتر سیاسی معرفی میکند تا پس از تایید توسط دفتر سیاسی رسمیت پیدا کند. هیئت اجرایی رئیس خود را انتخاب میکند و کلیه فعالیت های روزمره حزب را در همراهی با لیدر حزب برنامه ریزی و هدایت میکند. دفتر سیاسی حزب دو وظیفه اساسی بعهدہ دارد. سیاست گذاری و نظارت بر کارکرد اجرایی حزب یعنی لیدر و هیئت اجرایی.

اینها ارگانهای رهبری حزب هستند که هرکدام وظیفه خاص خود را دارند و در هماهنگی با هم حزب را در زمینه های مختلف در سطح سراسری هدایت میکنند. کمیته های متعدد کشوری مثل کمیته سازماندهی حزبی امر سازماندهی و هدایت تشکیلات در ایران را بعهدہ دارد، کمیته های کردستان و آذربایجان که در حیطه کردستان و آذربایجان حزب را نمایندگی و سازماندهی میکنند، و کمیته خارج کشور و کمیته های کشوری و شهری در کشورهای مختلف نیز فعالیت حزب در خارج را هدایت میکنند. به این مجموعه باید کمیته های تخصصی دیگری مثل کمیته تلویزیون کانال جدید یا کمیته مالی، نشریات متعدد حزبی و یا فونکسیون های اداره سایت ها و مدیای اجتماعی حزب را هم اضافه کرد. علاوه بر اینها سازمان جوانان کمونیست (سازمان جوانان حزب کمونیست کارگری) سازماندهی جوانان را بعهدہ دارد و در یک چهارچوب کلی زیر نظر حزب فعالیت میکند هرچند که رهبری و مقررات سازمانی مستقل خودش را دارد. هماهنگی کمیته ها و ارگان های مختلفی که گفته شد، در هیئت اجرایی حزب صورت میگیرد.

اینرا هم اضافه کنم که حزب کمونیست کارگری بازترین حزب سیاسی ایران است. کنگره ها و کنفرانس هایش علنی است و احزاب و شخصیت های سیاسی مختلف به آن دعوت میشوند. رهبری اش در دسترس جامعه است و از طرق مختلف از جمله سخنرانی و گفت و شنودهای علنی یا حضور در رسانه های عمومی از جمله تلویزیون کانال جدید به سوالات و انتقادات و پیشنهادات مردم پاسخ میدهد. چهره های شناخته شده حزب از طریق کمپین ها و فعالیت های اجتماعی خود در میان مردم شناخته شده هستند. اعضای حزب مستقیماً میتوانند با رهبری حزب بطور روزمره در تماس باشند، اظهار نظر کنند، پیشنهاد بدهند، ایده بدهند یا ایده بگیرند. این مکانیزم ها از یکطرف رابطه نزدیکی میان اعضا و کادرهای حزب با رهبری حزب شکل داده و از طرف دیگر یک حزب شفاف و غیر رمزآلود و پا روی زمین به جامعه معرفی کرده است.

نکته دیگری که لازم است اشاره کنم سادگی اداره یک حزب کمونیستی مثل ما است. حزب ما در یک جدال عظیم طبقاتی نه تنها در مقابل جمهوری اسلامی بلکه همچنین در مقابل مذهب و ناسیونالیسم و

عقب ماندگی های فرهنگی و سیاسی در میان اپوزیسیون شکل گرفته و مبانی تئوریک، سیاسی و برنامه های غنی و منسجمی دارد. تاریخی غنی دارد و فرهنگی را نه تنها در حزب بلکه در جامعه شکل داده است. اینها انسجام و همنظری سیاسی نظری بالایی در میان طیف گسترده ای از کادرهای حزب ایجاد کرده است. همیشه برای انجام کارها و فعالیت های روتین و پروژه های تازه رفقای هستند که داوطلبانه کار را بعهده بگیرند و با جان و دل و با درایت و با صرف وقت و هزینه شخصی زیادی آنرا به پیش ببرند. به جرات میتوان گفت کمتر حزبی را میتوان پیدا کرد که تا این درجه کادرها و بدرجات اعضایش اهداف خود را و دوستان و دشمنان مردم را بشناسند و با هم هماهنگی داشته باشند. این مختصات کار اداره و رهبری حزب را، علیرغم موانع زیادی که بر سر راه پیشروی یک حزب خلاف جریان مثل ما وجود دارد، ساده میکند.

درمورد سوال دوم شما درمورد نحوه تامین مالی حزب، باید بگویم که این عرصه واقعا یکی از دشوارترین و در عین حال از موفق ترین و برجسته ترین فعالیت های حزب بشمار میرود. حزبی که از هیچ دولتی ساپورت مالی نمیشود، بیش از ۱۲ سال است تلویزیون ۲۴ ساعته ای با هزینه سنگین را تامین کرده است که البته باید دهها هزینه دیگر مانند تامین زندگی تعدادی از کادرهای حرفه ای حزب، سفرها و ماموریت ها، امکانات اینترنتی و غیره را هم به هزینه های حزب اضافه کرد. بار تامین مالی حزب اساسا بر دوش اعضا و کادرها و دوستداران حزب است. حق عضویت ها، کمک های مالی منظم و غیر منظم اعضا و دوستداران حزب و یا علاقمندان برنامه های تلویزیونی حزب از ایران و عمدتا خارج کشور، فروش ساعاتی از برنامه های کانال جدید و پروژه های مالی که با ابتکار فعالین حزب برنامه ریزی میشود، نیازهای مالی حزب را تامین میکند. اینرا هم اضافه کنم که نیاز مالی حزب برای بسط فعالیت های خود بسیار بیش از درآمدهای حزب است و در نتیجه در خیلی زمینه ها فعالیت های حزب بدلیل کمبود منابع مالی روی زمین میماند یا آنطور که باید و شاید جلو نمیرود.

جنبش ما وسیع است و علیرغم اینکه با هر تعرضی به سطح معیشت طبقه کارگر، که پایگاه حزب بشمار میرود، توان مالی حامیان حزب کاهش می یابد و علیرغم اینکه سازماندهی جمع آوری کمک مالی از ایران با دشواری زیادی همراه است، با اینهمه بنظر من مردم بسیار بیشتری آمادگی کمک به حزب را دارند. این ضعف ما است که دستمان را به طرف نیرویمان دراز نمیکنیم. این روحیه را باید در سطوح حزب تغییر بدهیم. درآمدهای حزب میتواند چند برابر شود و فعالیت های حزب در همه عرصه ها گسترش یابد.

سوال میشود که مبارزه در سطح جامعه دارد گسترش پیدا میکند و جنبش سرنگونی احتیاج به رهبری دارد. در غیاب اتحاد اپوزیسیون، رهبری جنبش چگونه باید تامین شود؟

منصور حکمت: رهبری محصول هژمونی سیاسی است و نه معدل گیری میان جنبشها و یا قرار و مدار سیاستمداران. پیدایش یک رهبری در جنبش عمومی برای سرنگونی تابعی از دست بالا پیدا کردن یک افق است. وجود یک رهبری واحد گواه این است که توده وسیع مردم انتخاب سیاسی خود را کرده اند. این انتخاب بدوا یک انتخاب حزبی نیست. مردم در خطوط کلی میان راست و چپ انتخاب میکنند. آیا افق آلترناتیو در برابر رژیم اسلامی در خطوط کلی از نظر مردم یک افق و راه حل چپ است یا راست؟ این سوالی است که قبل از بقیه پاسخ میگیرد. آیا مردم در انداختن جمهوری اسلامی، به بالا، به قدرتهای غربی و به اقتصاد بازار امید مینندند یا به نیروی خود، به چپ جامعه و به یک راه حل رادیکال چشم میدوزند. مردم چپ را میخواهند یا راست را؟ این سوال هنوز در ایران امروز باز است. این انتخاب هنوز صورت نگرفته است. اگر ما بتوانیم افق چپ و انقلابی را به افق هژمونیک در روند سرنگونی رژیم اسلامی تبدیل کنیم، آنوقت شخصیتها و احزاب عمده این اردوی چپ در موقعیت رهبری قرار میگیرند. مردم در هر دوره چپ جامعه را با جریانات معینی تداعی میکنند و آنها را پرچم و ظرف چپگرایی خود قرار میدهند. یک دوره حزب توده این نقش را داشت، یک دوره فدایی. امروز مردم ایران حزب کمونیست کارگری را سخنگو و بستر اصلی چپ در جامعه میدانند. در نتیجه رهبری تابعی از انتخاب سیاسی مردم میان یک راه انقلابی و یا غیر انقلابی برای سرنگونی حکومت اسلامی است. حزب و جنبش ما مصمم است که این رهبری را تامین کند. همه فعالیت حزب کمونیست کارگری معطوف به جدا کردن مردم ایران از هر آلترناتیو و خط مشی بورژوازی و سوق دادن آنها به یک موضع چپ و انقلابی در تحولات سیاسی جاری ایران است. شاخص پیشروی چپ در برابر راست در جنبش اعتراضی علیه رژیم اسلامی، بالا رفتن انتظارات مردم و نپذیرفتن نقطه سازشهایی است که هیات حاکمه و اپوزیسیون بورژوازی قدم به قدم جلوی مردم قرار میدهند. دوم خرداد یکی از اینها بود. مردم نهایتا تن ندادند. جنبش ملی اسلامی احتمالا هنوز چند فرمول دیگر برای همزیستی مردم با یک رژیم اسلامی اصلاح شده در آستین دارد. اینها را باید یک به یک منزوی کرد. اپوزیسیون بورژوازی بیرون حکومت در مقطعی وارد صحنه خواهد شد تا نقطه تعادلهای جدیدی که متضمن حفظ شالوده قدرت طبقاتی اش است را بعنوان پیروزی جنبش مردم جا بزند. ما باید مدام مردم را به فراتر رفتن از این چهارچوبها فرا بخوانیم. ما باید بعنوان سخنگویان و منادیان "نه" بزرگ مردم به کلیت استبداد و استثمار و تبعیض و ارتجاع در صحنه سیاسی ایران ظاهر بشویم. هرچه این نخواستن عمیق تر و همه جانبه تر بشود، رهبری کمونیستی بر جنبش اعتراضی بیشتر تثبیت میشود. از نظر عینی روند اوضاع به نفع ماست، چون نقطه سازشهای مورد نظر هیات حاکمه و اپوزیسیون بورژوازی از نظر عینی پاسخ نیازهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه ایران امروز نیست. بحران اقتصادی - سیاسی - فرهنگی سرمایه داری در ایران به سادگی قابل تخفیف دادن نیست.

چرا خمینی و اسلامی‌ها توانستند در انقلاب ۵۷ دست بالا پیدا کنند؟ چه شرایط و عوامل سیاسی اجتماعی ای این امر را ممکن کرد؟

حمید تقوائی: جنبش ملی-اسلامی یک جنبش گسترده در اپوزیسیون حکومت شاه بود. خمینی و طرفدارانش شاخه راست این جنبش و مجاهدین شاخه چپ آن را تشکیل میدادند. نیروهائی نظیر نهضت آزادی نیز خط میانه این جنبش را نمایندگی میکردند. اساس این جنبش عبارت بود از غربستیزی از یک زاویه ارتجاعی - یعنی ضدیت با تمدن امروزی و فرهنگ پیشروئی که غرب نمایندگی میکرد- و اعتراض به غیر اسلامی و ضد اسلامی بودن برخی قوانین و سیاستهای حکومت شاه. نیروهای چپ سنتی در دوره شاه نیز نقد و تقابلی با این جنبش نداشتند. با شاخه چپ آن نزدیک بودند و خود را متعلق به یک جبهه مشترک - جبهه خلق- میدانستند و در برابر شاخه راست آن سکوت میکردند.

از سوی دیگر بورژوازی جهانی در مقابل "خطر" به چپ چرخیدن انقلاب ۵۷ که بخصوص با توجه به همسایگی ایران با شوروی مساله فوق العاده حساس و استراتژیکی برای دولت آمریکا و سایر دول اروپائی بود، وقتی تشخیص داد که دیگر حفظ شاه در قدرت ممکن نیست تمام امکانات خود را برای بجلو راندن و لانسسه کردن خمینی و نیروهای اسلامی طرفدار او بکار گرفت. خمینی را به پاریس بردند، عکسش را در ماه دیدند و رسانه هائی نظیر بی بی سی و رادیو اسرائیل و صدای آمریکا که در آن دوره ابزار اصلی اطلاع رسانی و ارتباطاتی میان مردم بود، بعنوان رهبر انقلاب و "انقلابی ترین مرد جهان" و غیره توی بوقش کردند. خمینی با کمک رسانه ها و دولت‌های غربی و با شعار شاه باید برود به راس انقلاب رانده شد. اما در همین سطح هم نه تنها اسلام و اسلامیت در بجلو رانده شدن او نقشی نداشت بلکه برعکس تلاش کردند که چهره ای مدرن از او بدست بدهند. شایعه هائی نظیراین که خانم خمینی پیانو میزند و خودش موافق آزادی و برابری زن و مرد است از عوامل موثر در قدرتگیری خمینی و اسلاميون طرفدار او بود.

با این همه اسلاميون تازه بقدرت رسیده نتوانستند امواج انقلاب را متوقف کنند. مبارزات توده مردم در قالب مبارزه کارگران برای حفظ شوراهایشان و بدست گرفتن کنترل کارخانه ها، مبارزه زنان علیه حجاب اجباری، گسترش نفوذ چپ در دانشگاهها، و مبارزات مردم در کردستان و ترکمن صحرا علیه تبعیضات و نابرابریهای تاریخی که بر آنها تحمیل شده بود، و کلا تحرک و جوش و خروش مردمی که دیکتاتوری شاه را بزیر کشیده بودند و انتظار داشتند که خواستها و شعارهای انقلابیشان جامه عمل پیوشد، بعد از قیام بهمن همچنان ادامه یافت. جمهوری اسلامی ناگزیر شد عاقبت شمشیر را از رو ببندد و با سرکوب خونین و تهاجم وسیع به انقلاب و نیروهای انقلابی در ۳۰ خرداد شصت انقلاب را در هم بکوبد. آنچه حکومت شاه و دولت‌های ازهاری و شریف امامی نتوانستند انجام دهند حکومت نوپای جمهوری اسلامی به فرجام رساند. بطور واقعی خمینی و اسلام بقدرت رسیده در ادامه ضد انقلاب سلطنتی قرار میگیرند و نه در مقابل آن.

سلطنت طلبان و نیروهای اپوزیسیون راست کمونیستها را حامی و همدست خمینی میدانند. نظر شما در این مورد چیست؟

حمید تقوائی: چپ به معنی اجتماعی کلمه نقش مهمی در انقلاب ۵۷ ایفا کرد. در دانشگاهها، در جنبش کارگری، در اعتراضات هنرمندان و نویسندگان که با تشکیل شب های شعر در اوایل شکلگیری انقلاب در سال ۵۶ نقش مهمی در شکستن جو اختناق ایفا کردند، و بالاخره اعتراضات خارج از محدوده نشینان همه از نظر مضمون و شعارها و خواستههای خود حرکتی چپ و مترقی و رادیکال بودند. این روند با ادامه انقلاب با شکلگیری شوراهای کارخانجات و ادارات و دانشگاهها، با باز شدن در زندانها به قدرت انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی که بخش عمده آنها کمونیستها تشکیل میداند، و با گسترش نفوذ نیروهای کمونیست نظیر کومه له در کردستان، ادامه پیدا کرد و گسترش یافت. روند و حرکتی که با اعتصاب قدرتمند کارگران نفت که کمر حکومت شاه را شکست به اوج خود رسید. انقلاب ۵۷ بطور واقعی انقلابی چپ بود و مضمون و خواست و نیروی محرکه آن، برخلاف نامی که خود جمهوری اسلامی و کل دولتها و نیروهای راست به آن الصاق کرده اند ربطی به اسلام و اسلامیت نداشت. همانطور که در سؤال قبلی توضیح دادم در تحولات ۵۷ ضد انقلاب اسلامی بود و نه انقلاب.

تا آنجا که به نیروهای سیاسی چپ یعنی چپ متشکل و متحزب برمیگردد بخشی از این نیروها خود را متحد جناح چپ جنبش ملی اسلامی میدانستند اما برخلاف ادعای اپوزیسیون راست در بقدرت رسیدن خمینی نقشی نداشتند. بجز حزب توده - که بخش عمده نیروهای کمونیست در دوره شاه و در طی انقلاب مخالف و منتقد آن بودند- و سازمان اکثریت - که بعد از بقدرت رسیدن خمینی به راست چرخید و به زائده جمهوری اسلامی تبدیل شد- دیگر سازمانها و نیروهای سنتی چپ که حتی در طی انقلاب نقد و مرزبندی روشنی با اسلامیون نداشتند بعد از قیام بهمن در صف مخالفین حکومت تازه قرار گرفتند. جریان نظیر اتحاد مبارزان کمونیست که در روند انقلاب ۵۷ شکل گرفت و سابقه حزب کمونیست کارگری به آن میرسد از همان آغاز فعالیت خود نقد و سیاست رادیکال و پیگیری را علیه نیروهای اسلامی نمایندگی میکرد. برچسب دفاع از خمینی که بوسیله نیروهای سلطنت طلب عنوان میشود در واقع بیان مخالفت و اعتراض آنان به نقش فعال چپ در سرنگونی حکومت شاه است. بعنوان نمونه قیام بهمن با شرکت فعال نیروهای چپ انقلابی شکل گرفت - اسلامیون و نیروهای طرفدار خمینی بخاطر توافقاتی که با دول غربی و سران ارتش شاه برای دست بدست شدن آرام قدرت کرده بودند با قیام بهمن مخالف بودند و تمام تلاششان را بکار بردند که قیام را متوقف کنند. تا همین امروز نیز مقامات و رسانه های جمهوری اسلامی حتی از ذکر نام قیام بهمن خودداری میکنند. بنابر این ادعای حمایت کمونیستها از خمینی نه تنها واقعیت ندارد بلکه در موارد متعددی - نظیر قیام بهمن و جنبش مسلحانه در کردستان و جنبش شورائی در کارخانه ها و دانشگاهها- میتوان نشان داد که چپ کاملاً در مقابل خمینی و حکومت اش قرار میگیرد.

شما مدام از انقلاب حرف میزنید و از انقلاب دفاع میکنید و اصلاح طلبان و رفرمیستها را مورد تعرض و نقد قرار میدهید. در عین حال در برنامه یک دنیای بهتر که برنامه حزب کمونیست کارگری است خواستها و بندهایی مطرح شده که اگر عملی شود عملاً در حد اصلاحاتی در زندگی مردم است. مثل درمان و تحصیل رایگان یا روز کار ۶ ساعته یا لغو اعدام و امثال اینها. آیا این تناقض نیست؟ شما این موضعگیری حزب را چگونه توضیح میدهید؟

حسن صالحی: قبل از اینکه مستقیماً به سؤال شما و پاسخ به آن بپردازم تأکید کنم که در برنامه حزب یعنی "یک دنیای بهتر" ما از برقراری یک نظام سوسیالیستی و انقلاب کارگری به منظور پایان دادن به مشقات و مصائب بشریت حرف زده ایم. لغو کار مزدی، نابودی نظام سرمایه داری و به زیر کشیدن دولت سرمایه داری از طریق سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر از نظر ما ریشه ای ترین پاسخی است که امروز در برابر جامعه بشری قرار دارد تا خود را از گنداب سرمایه داری نجات دهد.

اینکه ما در برنامه حزب فوری ترین خواستها را برای بهبود شرایط کار و زندگی مردم مطرح کرده ایم و اینکه هر روزه و در عرصه های مختلف نبرد داریم برای تغییر واقعی در زندگی مردم تلاش می کنیم و در جامعه سوسیالیستی نیز همه آن خواستهایی که شما هم بدان اشاره کردید به شکل کاملی عملی خواهیم کرد هیچ تناقضی با انقلابیگری سوسیالیستی ما ندارد. و سؤال شما همین جاست که آیا این تناقض نیست؟

ما فکر می کنیم نه فقط تناقضی نیست بلکه مباره برای رفاه و اصلاحات می تواند راه ما را برای انقلاب و تغییرات بنیادین در جامعه بیشتر هموار کند. از نظر کمونیسمی که ما نمایندگی می کنیم مبارزه برای اصلاحات و بهبود فوری زندگی مردم بخش جدایی ناپذیری از یک استراتژی سوسیالیستی و انقلابی است. چوب زیربغلی است که به تحکیم موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کارگران و مردم زحمتکش می انجامد تا از قضا بتوانند قوی تر و آماده تر کار نظام سرمایه داری را یکسره کنند.

در دنیای واقعی مردمی که در چنگال فقر، نداری، گرسنگی، بیکاری و خفقان سیاسی و فرهنگی اسیر هستند مجبورند که برای زنده ماندن خود روزانه مبارزه کنند و قدمی در راه بهبود فوری زندگی و کار خود بردارند. وقتی که ما از مبارزه برای اصلاحات صحبت میکنیم قبل از هر چیز داریم از این حرف می زنیم که این مبارزات روزمره برای رفاهیات اقتصادی و شرایط بهتر سیاسی و فرهنگی از نظر ما مهم هستند. وقتی به تاریخ نگاه می کنیم متوجه می شویم در مقاطعی کمونیستها از جنبش های اجتماعی برای بهبود شرایط کار و زندگی، از مبارزه برای ایجاد اصلاحات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در جامعه جدا افتاده اند. شاید با این استدلال که اینها به اندازه "کافی انقلابی" نبوده اند. این هنوز ممکن است تفکر بخشی از چپ سنتی باشد که اینگونه مبارزات را تخطئه میکند تا انقلابی گری کذایی خود را ارضا کند. چنین دیدگاهی معمولاً میدان مبارزه برای رفاه و اصلاحات در جامعه را برای رفرمیستها خالی می گذارد و عملاً رهبری این جنبش ها را دودستی تقدیم اصلاح طلبان نظام می کند. اما از نظر کمونیسمی که به لحاظ تاریخی در تلاش بشر برای بهبود شرایط زندگی اش و مبارزات طبقه کارگر برای نقد و مطالبه کردن خواستهای انسانی ریشه دارد بسیار طبیعی و غریزی هست که خودش را به این مبارزات وصل کند و در هدایت و

رهبری و به پیروزی رساندن آنها نقش ایفا کند.

از طرف دیگرما برخلاف چپ های سنتی و یا مکتبی معتقد نیستیم که فقیر شدن هر چه بیشترمردم و طبقه کارگر تحقق انقلاب سوسیالیستی را سرعت می بخشد. برعکس؛ کارگران به هر درجه که به لحاظ رفاهیات در موقعیت بهتری قرار داشته باشند و از منزلت اجتماعی بهتری برخوردار باشند، تحقق انقلاب سوسیالیستی تسهیل خواهد شد. در این صورت طبقه کارگر در شرایط بمراتب بهتری می تواند به عنوان یک نیروی صاحب صلاحیت به همه جوانب جامعه از اقتصاد و سیاست و فرهنگ و ... بپردازد و گزینه رهائیبخش خود را در مقابل کل جامعه قرار دهد.

در سئوالتان اشاره کرده بودید که ما مرتبا اصلاح طلبان و رفرمیستها را مورد نقد قرار می دهیم. این هم مشاهده درستی است و با تلاش ما برای انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی ضدیتی ندارد. حقیقت اینست که رفرمیستها در بهترین حالت خواهان ایجاد جرح و تعدیلاتی در چهارچوب نظام سرمایه داری هستند است که قدری آن را برای شهروندان قابل تحمل تر کند. اگر چه ایجاد همین تغییرات نیز امروز دردستور کار جدی هیچ جریان بورژوا - رفرمیستی قرار ندارد. در هر صورت فرق رفرمیست و انقلابی در این است که رفرمیستها دست به ریشه نمیرند و لذا از چارچوب نظام موجود فرا تر نمیروند. یعنی محدودیتهای نظام سرمایه داری را میپذیرند و اگر این محدودیتها با رفرم مورد نظر آنها مغایر بود خلع سلاح میشوند. در حالی که انقلابیون مبارز پیگیر بهبود وضع مردم هستند و در عین حال خواهان تغییر بنیادی وضع موجود و ازینروهر جا تناقض بین رفرم و محدودیتهای نظام موجود باشد آنرا با تغییر نظام حل میکنند .

می خواهم بگویم که تفاوت ما با رفرمیستها هم در اهداف است و هم دردرجه پیگیری مطالبات فوری مردم با توجه به این اهداف متفاوت است. در صورت غیبت قطب و دورنمای انقلابی و سوسیالیستی در دل مبارزات برای اصلاحات، نیروهای رفرمیست اعتراضات کارگران و مردم را چهارچوب نظام سرمایه داری به اسارت خواهند کشید و از قضا به مبارزات برای خواستههای فوری لطمه خواهند زد. حضور نیروهای کمونیست و انقلابی در دل این مبارزات به این معناست که اولاً متحد شویم و این اعتراضات را به پیروزی برسانیم و اجازه ندهیم سازشکاران بر سر دستیابی به موفقیت سنگ اندازی کنند و ثانياً بدین معناست که سنگر بدست آمده را به ایستگاهی برای پیشروی های بیشتر، خودآگاهی بیشتر، سازمانیابی قوی تر در جهت لغو کامل سرمایه داری استفاده کنیم. این جهت و افق اگر گم شود مبارزه برای اصلاحات در اصلاحات حل خواهد شد. از این نظر طبیعی است که رفرمیستها دائماً زیر فشار و نقد سیاسی ما هستند و خواهند بود.

حزب کمونیست کارگری رابطه جنسی بزرگسالان را امر خصوصی آنها میداند و دخالت افراد و نهادها و دولت در اینگونه روابط را جرم می داند و محکوم می کند. آیا رابطه خارج از ازدواج، نهاد خانواده را از بین نمی برد؟

کاظم نیکخواه: همانگونه که اشاره کردید از نظر ما رابطه جنسی و عاطفی و عشقی افراد بزرگسال امر خصوصی آنهاست. نه به دولت مربوط است و نه به نهادهای مذهبی. هیچکس حق دخالت در این رابطه را ندارد. حقیقت اینست که اکنون این نوع رابطه آزادانه و غیر سنتی در اکثر کشورهای جهان وسیعاً رایج است و در خیلی از کشورها از نظر قانونی و حقوقی هم برسمیت شناخته شده است و حتی در ایران تحت حکومت اسلامی هم علیرغم وجود قوانین بسیار وحشیانه علیه رابطه خارج از ازدواج مذهبی و رسمی، بنا به گزارش رسانه های دولتی بخش قابل توجهی از جوانان بصورت "ازدواج سفید" با هم زندگی میکنند و این پدیده در همه جا در حال گسترش است. یعنی افراد بدون تعهد مالی و مذهبی و حقوقی، و صرفاً بر اساس عشق و تمایل آزادانه با هم ارتباط برقرار میکنند و در بسیاری موارد سالهای سال با هم زندگی میکنند و حتی بچه دار میشوند.

فکر میکنم اگر بر اساس پیشداوریهای مذهبی و عهد عتیقی به مردم نگاه نکنیم، اگر مردم را صغیر و ناقص العقل به حساب نیاوریم که همچون گله به چوپان و بند و زنجیر نیاز دارند، فهم آنچه ما میگوئیم بسیار ساده و بدیهی باشد. چه چیز بدیهی تر و طبیعی تر و سالم تر از این است که بگوئیم آدمهای بالغ آزادند تا هرچور دلشان میخواهد با هم زندگی کنند؟ مگر مردم برای زندگی کردن دور هم جمع نمیشوند؟ چه کسی گفته است که روابط جنسی افراد باید با اجازه آخوند و کشیش و مقام دولتی باشد؟ اگر چیزی احتیاج به استدلال و اثبات داشته باشد همین است که آدمها برای ارتباط ساده و طبیعی انسانی باید به حضور کشیش و آخوند بروند یا باید از مراجع دولتی اجازه بگیرند و یا تعهد بدهند و امثال اینها.

فکر نمیکنم هیچکس بتواند از این تعهد و اصل عهد عتیقی حتی دو دقیقه با استدلال و منطق دفاع کند. تنها حرفی که دارند و اوایلای "بی بند و باری" و سست شدن "بنیاد خانواده" و فساد است. جوابشان هم اینست که بگذار این بنیاد سست شود و از هم بپاشد. چه چیزی فساد است؟ اینکه دو فرد بالغ فقط بر اساس تمایل و عشق با هم رابطه برقرار کنند یا اینکه پای پول و آخوند و دولت را به رابطه عاطفی افراد بکشانند؟ برای ما خانواده اصلاً مقدس نیست. لازم نیست به قرون گذشته برویم به همین صحنه ایران نگاه کنید. آیا زندگی ساده و عاشقانه جوانان با هم فساد است یا اینکه یک شیخ پشم الدین مفتخور پولدار به صرف پولدار بودن و یا بی پول بودن خانواده دختران، و تحت همین لوای مقدس خانواده با چند زن رسمی و چند زن صیغه ای رابطه برقرار کند؟ دفاع اینها از نهاد خانواده اساساً از همینجا ناشی میشود. حتی آنجا که پای چند همسری در میان نیست هنوز بطور رسمی زن از موقعیت فرودست و نابرابری در خانواده برخوردار است و در اکثر موارد با تجاوز و سرکوب و پامال شدن تمایلاتش روبرو میشود. در واقع این رابطه خانوادگی است که مصداق دقیق تجاوز و تن فروشی و فساد است نه رابطه آزادانه افراد. خانواده در واقع پوششی رسمی و اخلاقی بر بهره کشی و بردگی جنسی زنان توسط مردان است.

جامعه ای که ما از آن دفاع میکنیم اولین کاری که میکند ریشه فقر را میخشانند و سلطه و یکه تازی یک اقلیت مفتخور صاحب ثروت را نیز از بین میبرد. با همین اقدام اساسی، بنیان خانواده مقدس سست

میشود. خانواده در واقع سلول جامعه طبقاتی و استثمارگرانه است. هم جوامع برده داری و هم فئودالی اساس مناسباتشان خانوادگی بود، و هم در جوامع سرمایه داری این بنیان با کمک مذهب و تعصب حفظ میشود. فقط سرمایه داری به دلیل اینکه به کار زنان در خارج از خانواده نیاز دارد، خود به درجه ای به زنان استقلال اقتصادی داده است و به همین درجه بنیان خانواده را نیز که اساسش بر بردگی زن استوار است سست نموده است. اما خلاصی کامل از رابطه سنتی و تجاوزگرانه خانوادگی، در گرو خلاص شدن از کل مناسبات سرمایه داری و طبقاتی است. در یک جامعه برابر و آزاد و انسانی، فشار فقر و مردسالاری و سنت و مذهب از روی دوش افراد چه زن و چه مرد برداشته میشود و انسانها تنها بر اساس تمایلات و عواطف انسانی بصورت داوطلبانه با هم رابطه برقرار میکنند. و تن فروشی و تجاوز و خرید و فروش دختران و زنان نیز جایی در آن ندارد.

حزب کمونیست کارگری در برنامه یک دنیای بهتر چنین اعلام کرده است:
"ممنوعیت استفاده از القاب و تیتراهای علمی و دینی و کشوری و لشکری (نظیر تیمسار، آیت الله، دکتر، مهندس و غیره) در خارج محیط تخصصی. در مراودات رسمی و دولتی هر فرد باید صرفاً با نام و نام فامیل مورد اشاره قرار بگیرد" دلیل این موضعگیری چیست؟ چرا نباید افراد و شخصیتها با ذکر توانایی ها و تخصصها و تحصیلاتشان مورد خطاب قرار گیرند؟

اصغر کریمی: استفاده از این القاب یک مساله طبقاتی و یک فرهنگ طبقاتی است. چند هفته قبل آفیش یک برنامه سخنرانی در خارج کشور درمورد یک موضوع سیاسی را دیدم که سخنرانان را به این شکل معرفی کرده بود: فلانی (اسم و فامیل فقط) و دکتر فلانی. احتمالاً نفر دیگر این پانل که لقبی نداشت یک هنرمند خوب، یک معلم دلسوز، یک نویسنده یا خبرنگار، یک جوشکار ماهر، یک پرستار و یا یک مراقب کارکنان سالمندان بود. اما این مشخصات برعکس دکتر و آیت الله و تیمسار و غیره هیچوقت ذکر نمیشود چون موقعیت اجتماعی بالایی ندارند.

درمورد ختنه کودکان میتوان با یک دکتر مصاحبه کرد ببینیم درمورد مخاطرات ختنه کودک چه میگوید یعنی اینجا موضوعیت دارد که مصاحبه شونده بعنوان دکتر معرفی شود. اما معلوم نیست چرا کسی که میخواهد درمورد حقوق بشر و اعدام و انتخابات آمریکا یا فساد جمهوری اسلامی صحبت کند باید مهندس و دکتر بودن و سرلشگر بودنش به رخ دیگران کشیده شود!

این فرهنگ منحط را در رسانه های ملی اسلامی و تلویزیون های سلطنت طلب و امثال بی بی سی و صدای آمریکا و در رسانه های جمهوری اسلامی به وفور می بینید. این فرهنگ طبقه حاکم است که به شکل عقب مانده و زمختی خود را نشان میدهد تا از همان ابتدا به بیننده و خواننده خود القا کنند که ایشان که دکتر و سرلشگر هستند و موقعیت اجتماعی برتری دارند از بقیه سخنرانان یا مصاحبه شوندهان برتری دارند و حق به جانب تر هستند. ایشان نفر اصلی پانل و بقیه حاشیه ای هستند. روشن است که اینجا با یک مساله فرهنگی روبرو هستیم نه حقوقی. یعنی قانون نمیتواند استفاده از القاب را در آفیش یک سخنرانی یا مصاحبه یک رسانه غیر دولتی ممنوع کند. اما در مراودات رسمی و دولتی (خارج از محیط تخصصی) باید این کار را ممنوع و بیرون مراودات رسمی آنرا بی آبرو کرد. در محیط کار بعنوان مثال هر بیماری باید بداند دکتر یا پرستارش کیست، در دانشگاه دانشجو باید بداند فلانی دکتر یا پروفیسور است و قرار است تدریس کند یا بر کارش نظارت کند و در کارخانه ذکر لقب مهندس در مواقعی لازم میشود. در حوزه علمیه هم طلبه ها و آیت الله ها میتوانند خود را با یک خروار لقب معرفی کنند آیت الله عالیقدر یا غیر عالیقدر، حجت الاسلام والمسلمین یا بدون والمسلمین و حضرت آقای حاج سید فلانی! اما در مراودات دولتی و رسمی خارج از محیط تخصصی افراد صرفاً با اسم و فامیل نام برده میشوند.

شما در قصابی و بقالی محل هم به کرات این القاب را میشنوید و دکتر فلانی و سرلشگر فلانی اگر ایشان به نانواپی برسد در نوبت نمی ایستند و قصاب محل گوشت تازه تری به آنها میدهد. در مجالس عروسی و عزاداری هم بلافاصله عده ای با دیدن دکتر فلانی و حاجی آقا فلانی آنها را در صدر مجلس مینشانند. و مضمّن کننده تر اینکه همسران آنها هم خانم دکتر فلانی، خانم تیمسار فلانی یا حاجی آقا

فلانی معرفی میشوند که توهین آشکاری به زنان هم هست.

استفاده از القاب و تیتراهای علمی و دینی و کشوری و لشکری (نظیر تیمسار، آیت الله، دکتر، مهندس و غیره) در خارج محیط تخصصی و در مراودات رسمی و دولتی باید ممنوع شود و در حوزه فرهنگی نیز باید زیرباش زده شود. این فرهنگ یک توهین آشکار طبقاتی است. طبقات را باید با یک انقلاب اجتماعی برانداخت اما فرهنگ منحطشان را باید همین امروز بی آبرو کرد.

تفاوت موضع حزب کمونیست کارگری با موضع سایر احزاب و سازمانها در مورد محیط زیست در چیست؟

حسن صالحی: مبنای برخورد ما در باره محیط زیست تامین یک محیط زیست ایمن و سالم برای همگان است. وقتی که از روند تخریب محیط زیست حرف می زنیم این فقط به معنای انقراض گونه های گیاهی و جانوری و نابودی اکو سیستم ها نیست بلکه داریم از این حرف می زنیم که زندگی انسانها و کل جامعه بشری همین امروز در خطر نابودی قرار دارد. همین امروز میلیونها مردم قربانیان مستقیم آلودگی هوا هستند که در اثر تنفس هوای آلوده و سمی به انواع و اقسام بیمارهای تنفسی، سرطان و یا مرگ دچار می شوند. در اثر خشکسالی و کم آبی این مردم هستند که کار و شغل خود را از دست می دهند، به فقر و مهاجرت کشیده می شوند و زندگی آنها تلف می گردد. در اثر ریزش باران اسیدی شهروندان بیش از همه آسیب می بینند و ...

ما می خواهیم جلوی این روند مخرب را بگیریم. ما در پی ایجاد تعادل و بالانس در چرخه اکولوژیکی هستیم. با حفظ پایداری اکولوژیکی ما در پی آن هستیم که از بروز فجایع زیست محیطی و لطمه خوردن زندگی انسانها جلوگیری کنیم. ما معتقدیم می توان میان نیازهای جامعه انسانی و طبیعت سازگاری ایجاد کرد. هم می توان یک جامعه انسانی خوب و مرفه داشت و هم اینکه محیط زیست کمترین لطمه را ببیند و برای بهینه سازی آن هم تلاش کرد. خدماتی که اکوسیستمها در قالب آب آشامیدنی، تنظیم درجه حرارات، خاک و مواد خام و غیره به جامعه می دهند بسیار برای حیات جامعه انسانی دارای اهمیت است. طبق آمار قابل اتکا موجود جوامع انسانی به ازای هر واحد کمک به بهبود محیط زیست و اکو سیستمها ۱۰۰ واحد از آن بهره می برند.

در مورد تفاوت مواضع ما در باره محیط زیست با دیگر سازمانها و جریانها موجود طبعا می توان به موضوعات ریز و درشت فراوانی اشاره کرد. من اینجا می خواهم به دو محور اصلی پردازم. اول اینکه ما معضلات محیط زیستی را صرفا یک موضوع اقلیمی و طبیعی قلمداد نمیکنیم بلکه آنرا یک مسئله طبقاتی می دانیم. ما معضلات زیست محیطی دنیای امروز را ناشی از وجود مناسبات سرمایه داری می دانیم که برای سود هر چه بیشتر، طبیعت و محیط زیست را به آتش می کشد و آنرا نابود می کند. شما اگر ریشه را درست تشخیص ندهی به کجراه می روی. یا خواهان تغییر و اصلاحات جزئی می شوی و یا با انکار نقش مناسبات سودپرستانه سرمایه داری در خلق فاجعه بار مسائل زیست محیطی به توجیه گر این شرایط تبدیل خواهی شد. از نظر ما اگر نظام تولیدی بر پاشنه سود و بهره کشی نمی چرخید وضع محیط زیست به این حالت هشداردهنده و تهدید آمیز دچار نمی شد. در جامعه ای که ما برای تحقق آن مبارزه می کنیم یعنی جامعه سوسیالیستی، مالکیت خصوصی بر وسائل کار و تولید لغو و به دارایی جمعی کل جامعه تبدیل می شود. انگیزه فعالیت تولیدی نه سود سرمایه دار بلکه پاسخگویی به نیازهای انسان در سازگاری با محیط زیست خواهد بود. در همین راستا یک خواست مهم در بیانیه ما وجود دارد که ما را از جریانها فعال در محیط زیست متفاوت می کند و آن رابطه فعالیتهایی که بر پایه سود افزایی بنا شده با محیط زیست است. هر فعالیتی از این نوع که به آلودگی محیط زیست و تخریب آن منجر می شود باید متوقف شود و ممنوع اعلام گردد. من فکر نمی کنم در برنامه و بیانیه های هیچ جریان مدافع محیط زیست شما بتوانید چنین بندی را پیدا کنید.

محور دوم که مایلم بدان اشاره کنم به نقشی است که ما برای کنترل و بازرسی مردمی بر محیط زیست قائلیم. این موضوع کلیدی است. مردم باید آزاد باشند و حق داشته باشند که از طریق نمایندگان منتخب خود بر تاثیرات فعالیت های دولت و بنگاه های مختلف بر محیط زیست کنترل و حسابرسی داشته باشند. این در واقع تضمین محکمی است که می تواند روند تخریب محیط زیست را مهار زند. قوانین و موازین محیط زیستی که توسط نمایندگان منتخب مردم در مراجع قانون گذاری وضع می شود توسط نمایندگان همان مردم نیز در سطح عملی مورد پیگیری قرار می گیرد. اصولاً حضور شهروندان در سطوح مختلف و بویژه در امر نظارت و کنترل بر محیط زیست باعث می شود که دولت ها و یا بنگاه های خصوصی سرمایه داری عواقب زیرپا گذاشتن موازین و قوانین محیط زیستی را جلوی چشم خود داشته باشند و دست به این کارها نزنند.



بخشی از برنامه یک دنیای بهتر، به حقوق کودکان اختصاص دارد. در این بخش به نقش خانواده و مسئولیت و حق پدر و مادر در تصمیم گیری درباره سرنوشت و زندگی کودکان اشاره ای نشده و فقط از نقش جامعه و دولت در این مورد صحبت شده است. آیا این مسئله ناقص حقوق و وظایف والدین در مورد فرزندانشان نیست؟

سیامک بهاری: وضعیت اضطراری میلیونها کودک در سراسر جهان و از جمله در ایران و این حقیقت تلخ که کودکان بی پناهترین قربانیان خاموش نظام سرمایه‌داری‌اند و در سکوتی باورنکردنی و جانکاه نابود می‌شوند و مدافعی ندارند، هر نیروی سیاسی و اجتماعی مترقی را به تکاپو وا میدارد که مانع این روند وحشتناک شود. آن بخش از برنامه حزب کمونیست کارگری که شما به آن اشاره می‌کنید با این جمله که: "تضمین رفاه و سعادت هر کودک، مستقل از وضعیت خانوادگی، با جامعه است"، اولین گام را با این آلترناتیو و شرط تعیین کننده که کودک موجودیتی مستقل از خانواده ای که در آن متولد شده دارد معرفی میکند.

بنابر آمارهای یونیسف و سایر موسسات معتبر جهانی، کودکان در ابعاد میلیاردی دچار فقر، بی پناهی و قربانی انواع خشونت‌های اجتماعی اند. برای خاتمه دادن به این حرمان بی پایان حزب کمونیست کارگری برنامه دقیقی دارد تا امکان دفاع موثر از زندگی همه کودکان بدون استثنا مهیا گردد.

شاخص و معیار رفاه جامعه، رفاه کودکان است. این خود نقطه شروع تعیین کننده‌ای برای تامین حرمت کل جامعه است. بدیهی است که کودکان قادر به تامین زندگی، مراقبت و دفاع از خود نیستند. سوال اساسی این است: وظیفه تامین و رفاه کودکان، بعهده کیست؟ خانواده یا جامعه؟ مشاهده ساده در بسیاری موارد به ما می گوید این امر را ناچارا خانواده به دوش گرفته است. آینده کودک و حقوق اجتماعی اش تماما بستگی دارد در کدام خانواده، با کدام شرایط اقتصادی و اجتماعی متولد می شود. خود کودک در تعیین هیچکدام از این رویدادهای به اصطلاح سرنوشت ساز زندگیش دخیل نیست. در حالیکه همه هزینه پرورش کودک تا بزرگسالی بعهده خانواده است، تا به اصطلاح تحویل جامعه داده شود. همه این پروسه طولانی که بعدا سودش مستقیما نصیب دولت و طبقه حاکمه میشود، بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای توسط دولت به فرجام میرسد.

دولتها، نگهداری از کودک را پیشاپیش بعنوان یک وظیفه اخلاقی و حتی آسمانی و ازلی و ابدی برای خانواده تعریف کرده‌اند. کودک متعلق به خانواده است. پس بار تعهد بر دوش دولت نیست. امکانات زیستی و رفاهی و آموزشی و پرورشی کودک هم ربطی به دولت ندارد. در چنین اوضاعی استانداردها نگرهداری از کودک اساسا معنی خود را از دست میدهد. والدینی که از تامین معاش زندگی روزانه خود عاجز مانده‌اند، چگونه می‌توانند زندگی کودکان خود را تامین کنند؟ به بیانی دیگر در اینجا، حقوق کودک نه تنها تضمین نمیشود بلکه به وضعیت اقتصادی خانواده جوش خورده است و ناچارا سرپرستانی که خود ناتوانند، باید پاسخگو باشند.

نظام سرمایه‌داری اساسا بر حفظ مناسبات نابرابر و تبعیض آمیز استوار است. خانواده را بعنوان یک واحد اجتماعی تعریف می‌کند، حقوق فرد را هم به خانواده گره می‌زند. این واحد اجتماعی گرچه اساسا

ابداع سرمایه داری نیست اما حفظ این مناسبات بشدت سودآور است و بخشی از وظایف سرمایه برای بازتولید نیروی کار را از دوشش بر می‌دارد. کلیه مناسبات ارتجاعی و اخلاقی عقب مانده را نیز به همراه این واحد اجتماعی علیه حق افراد در جامعه بکار می‌گیرد. وانگهی نباید فراموش کرد که جایگاه خانواده در جامعه و تعیین حدود اختیارات آن با تغییر مناسبات تولیدی دستخوش دگرگونی جدی شده است. آن میراثی که از جوامع بدوی، از نظامهای ماقبل سرمایه داری به جای مانده است، تاریخا فرزندان را متعلق به پدر و نقش مادر را همان "وظیفه مادری" یعنی نگهداری از فرزندان تعریف می‌کند. کودک متعلق به خانواده و در واقع متعلق به پدر است.

حکومت‌های سرمایه‌داری کنونی هم، هر جا دستشان برسد و اعتراض جدی در مقابل خود نبینند، همین میراث کهنه را با بزک کردن آن، تبدیل به قوانین نوشته و نانوشته می‌کنند. علیرغم تغییر شکل و ماهیت مناسبات خانوادگی، کماکان در صدد حفظ این میراث بعنوان یک ودیعه الهی و یک موضوع مقدس و اخلاقی هستند. در نتیجه کودکان از جیب و با هزینه خانواده آموزش می‌بینند، بهداشت و غذایشان تامین می‌شود، سپس بعنوان یک بزرگسال در خدمت حکومت و دولت درخواست می‌دهند.

سرشت طبقاتی دولت اساسا این ریاکاری و منفعت طلبی را زیر خروارها فریبکاری و حقه بازی به نام تقدس خانواده پنهان می‌کند. در حالیکه خود را متولی خیر و شر جامعه میدانند، وظیفه‌ای برای تامین رفاه جامعه ندارد. در نتیجه جایگاه و شان اجتماعی افراد، بسته به موقعیت اقتصادی آنان است و حق کودک هم تابع همین روند است.

در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که جامعه و اساسا طبقه کارگر برای احراز حقوق اجتماعی و دفاع از حرمت خودش و جامعه جنگیده و مبارزه کرده است، دولت بعنوان نماینده سرمایه داری حاکم را به عقب نشینی وادار و مجبور کرده است حداقل بخشی از آنچه را که از جیب جامعه ربوده است، به شکل تامین رفاهیات به آن مسترد کند و به قبول مسئولیت در رابطه با رفاه کودکان متعهد شود. این مبارزات سبب شده است که سطحی از استاندارد برای همه کودکان مهیا گردد. دستاوردهایی مانند آموزش رایگان و اجباری، یک وعده غذای گرم در مدارس در برخی کشورها، تامین بهداشت کودکان، مهدکودکها و شیرخوارگاههای مجهز و رایگان و اماکن ویژه نگهداری از کودکان، تغییر قوانین کیفری و جزایی در مورد کودکان، حذف زندان و حبس و جریمه برای کودکان و دهها دستاورد ارزشمند انسانی دیگر بخشی از همین پروسه است. تامین رفاه کودکان مستقیما خود را بصورت رفاه و تعالی آن جامعه نشان میدهد.

بنابراین برای دفاع از حقوق پایه ای کودکان و تامین امکانات رفاهی، آموزشی و پرورشی مناسب و یکسان، هیچ راهی جز مستقل کردن حقوق کودک از وضعیت اقتصادی خانواده وجود ندارد. هر تکان و بحران اقتصادی، بیکارسازی والدین، خطرات اجتماعی مانند اعتیاد والدین و غیره بکلی موقعیت کودک را در هم می‌پچد.

متوقف کردن کار کودکان، خاتمه دادن به استفاده جنسی از کودکان، کوتاه کردن دست مذهب از زندگی کودکان، پایان دادن به ازدواج کودکان اساسا در گرو این است که همه مصایب تحمیل شده و پنهان در چهار دیواری خانواده علنی گردد. و این راهی ندارد، جز اینکه رفاه و سعادت هر کودک، مستقل از وضعیت خانوادگی او تضمین شود.

برای دفاع از حقوق پایه ای و حیاتی کودکان باید آلترناتیوی عملی داشت و جامعه را برای بدست آوردن آن متشکل کرد و سازمان داد. این راهی است که برنامه حزب کمونیست کارگری پیش پای جامعه می‌گذارد.

برنامه یک دنیای بهتر، تاکید می‌کند اگر قرار جامعه بر این باشد که سطح واحدی از استاندارد رفاه و امکانات رشد مادی و معنوی کودکان و نوجوانان را، در بالاترین سطح ممکن تضمین کند، باید آنرا با به قانون جامعه بدل کرد و مداوما تحت نظارت قرار داد.

در کشورهایی که درجه‌ای از رفاه برای کودکان مهیا شده است، هر ماه منظم کمک هزینه نگهداری از کودک به تمامی خانواده‌ها پرداخت میشود و تا سن هیجده سالگی کودک ادامه پیدا می‌کند. تحصیل تماما رایگان و اجباری است. ثبت نام کودکان در مدارس بعهد دولت است. سرویس ایاب و ذهاب بخشی از این وظیفه است. استاندارد مدارس و کلاسهای درس و کیفیت آموزش برای همه یکسان است. دست‌کلیه مذاهب از آموزش و پرورش کوتاه شده است. یک وعده غذای گرم و با کیفیت به کودکان داده میشود. بهداشت و درمان کودکان کاملا مجانی است. مخارج مرخصی ایام زایمان، نگهداری از فرزند در ایام شیرخوارگی تماما توسط دولت پرداخت می‌گردد. سرویس ایاب و ذهاب شهری برای کودکان مجانی است. این سطح از رفاه که در اثر مبارزات خود مردم و بویژه طبقه کارگر این کشورها حاصل شده است سبب شده تا سرنوشت کودکان تماما به وضعیت خانواده آنها گره نخورد و کودکان از زندگی نسبتا شاد و امنی برخوردار باشند. اما حتی در پیشرفته ترین جوامع سرمایه‌داری نیز فقر و بیکاری و بی‌تامینی بخش عظیم جامعه بر شرایط زندگی کودکان مستقیما تاثیر می‌گذارد. کار کودکان، استفاده جنسی از آنان، وضعیت کودکان یتیم و بی‌سرپرست و کلا تبعیض عملی و اجتماعی بین کودکان بر اساس موقعیت طبقاتی و اقتصادی خانواده‌هایشان، یک واقعیت تکان دهنده در تمام جوامع سرمایه‌داری است.

در جامعه سوسیالیستی نه تنها از نظر حقوقی و قانونی، بلکه از لحاظ اقتصادی و موقعیت اجتماعی نیز شادی و رفاه کودکان و برخورداری آنان از تمامی مواهب زندگی تضمین میشود.

یک بند برنامه حزب کمونیست کارگری انحلال ارتش است. اگر ارتش نباشد امنیت جامعه، از جمله در مقابل حمله نظامی دول دیگر، چگونه تامین میشود؟

حمید تقوایی: ارتش در همه کشورها در خدمت طبقه حاکم قرار دارد و کاربرد و ارزش استفاده آن هم عبارتست از حفظ سلطه طبقه حاکمه بر جامعه و دفاع از بازار داخلی و منافع اقتصادی طبقه سرمایه دار هر کشور در برابر دولتهای دیگر. علت و انگیزه جنگها از دو جنگ جهانی اول و دوم تا هجومهای نظامی منطقه ای نظیر حمله به عراق و افغانستان، و همچنین تاریخچه کودتاها و حکومتهای نظامی در کشورهای مختلف جهان نشان میدهد که "حفظ امنیت جامعه" تنها پوشش و بهانه ای برای بکار گرفتن ارتش در دفاع از منافع طبقه حاکمه است. ارتش و کل نیروهای مسلح حرفه ای نظیر سپاه و بسیج در جمهوری اسلامی نه تنها عامل تامین امنیت مردم نیستند بلکه برعکس مهمترین عامل به خطر افتادن نه تنها امنیت بلکه جان و هستی توده مردم بشمار میروند.

به این دلایل است که حزب کمونیست کارگری خواهان انحلال ارتش و سایر نیروهای مسلح حرفه ای است. ما خواهان دنیائی بری از جنگ و کشتار و لذا نیاز به ارتش و نیروهای مسلح هستیم اما تا زمانیکه دولتهای بورژوائی در جهان وجود دارند امکان تعرض و حمله آنها به نظامی که حزب ما خواهان آنست یعنی جمهوری سوسیالیستی نیز وجود دارد. تنها راه مقابله با این خطر نه ارتش و یا هر نیروی نظامی حرفه ای و مافوق مردم دیگری، بلکه تسلیح توده مردم است.

در جمهوری سوسیالیستی میلیس توده ای یعنی شوراهای مسلح مردم جانشین نیروهای مسلح حرفه ای و مافوق مردم خواهد شد. تنها چنین نیروئی، یعنی توده های میلیونی مسلح در شوراها، میتواند مانع هجوم و تعرض نظامی دولتهای بورژوائی به جمهوری سوسیالیستی باشد و در صورت چنین هجومی از امنیت جامعه و نظام شورائی مردم دفاع کند. همه تجربه تاریخ معاصر جهان نشان میدهد که آنچه میتواند ماشین نظامی قدرتمندی نظیر ارتش آمریکا را زمینگیر کند قدرت توده مردم مسلح است و نه ارتشهای حرفه ای مافوق مردم.

میلیس توده ای بر آموزش نظامی عمومی و شرکت همه مردم- با هر شغل و حرفه و موقعیت اجتماعی- در انجام وظایف نظامی و انتظامی مبتنی است. بعبارت دیگر نظامیگری در جمهوری سوسیالیستی شغل و حرفه کسی نیست و میلیس توده ای از مردم عادی که کار و شغل دیگری دارند تشکیل میشود. ممکن است گفته شود که پیشرفت تکنولوژی نظامی و تسلیحاتی درجه ای از تمام وقت و حرفه ای بودن نیروهای نظامی را الزامی میکند. به نظر من عکس قضیه صادق است. آموزش فنون نظامی قدیمی، اسب سواری و شمشیر زنی و تیر و کمان و نظایر آن، وقت و انرژی بسیار بیشتری از آموزش کار با تفنگ و تانک و مسلسل و جتهای جنگی و غیره می طلبد. پیچیده ترین فنون نظامی امروز را میتوان در دوره های چند ماهه یا حداکثر یکی دو ساله و به شکل نیمه وقت و چند ساعت در روز آموزش داد. پیشرفت تکنولوژی آموزش نظامی را تسهیل و در نتیجه به امری غیر حرفه ای و همگانی تبدیل کرده است. نیروی دفاعی متشکل از مردم عادی مسلح و متشکل در شوراها نه فقط تنها شکل مطلوب دفاع از امنیت و منافع توده مردم است بلکه به یمن تکنولوژی امروز کاملاً عملی و امکان پذیر نیز هست.

کسانی هستند که اصل چشم در برابر چشم را عین عدالت میدانند. دلیلشان هم اینست که عین اتفاقی که برای قربانی افتاده است باید در حق مجرم نیز اعمال بشود. پاسخ شما به این تلقی از عدالت چیست؟

حمید تقوائی: اولاً جنایت جنایت است. چه بعنوان جرم واقع شود چه بعنوان کیفر! نفس قتل و یا مجروح و ناقص کردن یک فرد، عملی ضد انسانی، ضد فرد و ضد جامعه است و بهمین دلیل جرم محسوب میشود و باید به کیفر برسد. بنابر این قصاص کیفر نیست، تکرار جرم است! سیستمی که کیفر را با جنایت یکسان تعریف میکند در واقع میزان جنایت را دو برابر میکند! در این فلسفه قضائی جرم و جنایت بر حسب عامل تعریف میشود و نه نفس عمل! اگر فرد عامل آن باشد جرم است و اگر دولت عامل آن باشد کیفر است!

اعدام یا قتل عمد دولتی، و قطع و نقص عضو از جانب دولت همانقدر ضد انسانی و جنایتکارانه است که از جانب اعضای جامعه. این که دولت بر مبنای قانون و در کمال آرامش و بدون هیچ جبر و فشار اقتصادی و اجتماعی و روانی - که در نود و نه درصد ارتکاب جرمها بوسیله افراد عامل تعیین کننده است- اعدام میکند و کور میکند و دست و پا قطع میکند، توجیه کننده جنایات دولتی نیست، بر عکس نشاندهنده عامدانه و آگاهانه و نقشه مندی و سازمانیافتگی این جنایات است. قصاص از خود جرم جنایتکارانه تر است.

ثانیا در فلسفه قصاص مقابله به مثل تنها به اعضای بدن محدود نیست، بلکه جنسیت و موقعیت اجتماعی و خانوادگی افراد نیز از مبنای قصاص و مقابله بمثل محسوب میشود. بر اساس قرآن باید "آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن" قصاص بشود. اصل چشم در برابر چشم اینجا به جنسیت و موقعیت اجتماعی افراد بسط داده شده است! اگر برده ای بقتل رسید باید از خانواده قاتل نیز یک برده قصاص بشود و همینطور آزاد در قبال آزاد و زن در قبال زن و مرد در قبال مرد باید به مجازات برسد! در اینجا جرم و کیفر اولاً امری مربوط به افراد و اعضای متساوی الحقوق جامعه نیست بلکه امری خانوادگی و عشیرتی است. نه یک فرد بلکه یک خانواده مرتکب جرم میشود، و "عضو مشابه" در خانواده مجرم به کیفر میرسد! ثانیاً خانواده مقتول و یا قربانی جرم مدعی و شاکی است و نه جامعه! اگر خانواده فرد قربانی رضایت بدهد مجازات مجرم منتفی است! این تلقی بدوی و عهد دقینوسی از جرم و کیفر و عدالت به جوامع مدرن و مدنی امروزی هیچ ربطی ندارد.

در قوانین قضائی جمهوری اسلامی این جنبه "به کیفر رساندن عضو مشابه از خانواده مجرم" مسکوت گذاشته شده - ماهیت ضد انسانی و جنایتکارانه این امر عیان تر از آنست که مرتجعین حاکم در ایران جرات اجرای آنرا داشته باشند- اما جنبه های دیگر نظیر قطع و نقص عضو مشابه در قصاص عضو، رضایت ولی دم در قصاص نفس، پرداخت خونبها از جانب خانواده قاتل، و تعیین خونبهای زن معادل نصف خونبهای مرد و غیره همچنان حفظ شده است. تمام این موازین بشدت ارتجاعی و ضد انسانی است. تنها نمونه مشروط کردن اعدام افراد به نظر اولیای دم را در نظر بگیرید. این به نوعی شریک جرم کردن خانواده مقتول در جنایات حکومت است. حکومت فردی را دستگیر میکند، شکنجه میکند و در دادگاههایی که تماماً بیدادگری است و بر حسب قوانین پوسیده و عصر حجری خود به اعدام محکوم میکند و بعد طناب دار را بدست خانواده مقتول میدهد! این جنبه دیگری از توحشی است که تحت عنوان سیستم قضائی اسلامی بر جامعه حاکم کرده اند!

چرا با اعدام مخالفید؟ جایگاه مبارزه علیه اعدام در جمهوری اسلامی چیست؟

حمید تقوائی: ما با اعدام به هر دلیلی و در هر جا مخالف هستیم. از نظر ما اعدام یک کیفر و مجازات نیست بلکه یک جنایت است. نه تنها از نظر سیاسی بلکه از نظر انسانی و حقوقی و قضائی اعدام قابل توجیه و قابل دفاع نیست و باید مانند بسیاری دیگر از بروزات توحش در جوامع طبقاتی به موزه سپرده شود. اگر هدف از مجازات را اصلاح فرد مجرم و مصون داشتن جامعه بدانیم و نه انتقام و قصاص و مقابله به مثل، آنوقت روشن میشود که در سیستم قضائی جوامع متمدن اعدام هیچ جایی نباید داشته باشد. اعدام راه حل و پاسخ هیچ چیز نیست، بلکه خود یک بلیه اجتماعی است که باید از پیکر جامعه زدوده شود. در تجربه هم میبینیم که آمار میزان جنایت در کشورهای نظیر ایالات متحده که اعدام در بعضی از ایالات آن وجود دارد نه تنها کاهش نیافته بلکه بیشتر از جوامع اروپائی است که اعدام در آنها لغو شده است.

گذشته از این جنبه های سیاسی و قضائی، از لحاظ انسانی نیز اعدام خنجری به پیکر جوامع انسانی است. نفس برسمیت شناخته شدن اعدام به عنوان یک عمل مجاز قانونی و دولتی، جان انسانها، انسانیت و حرمت انسانی را در هر جامعه ای کم ارزش و بی مقدار میکند و به این معنی در یک سطح وسیع اجتماعی راه را برای قتلهای غیر دولتی نیز باز میکند. وقتی قوه قضائیه و هیات ژوری و دادستان و وکیل مدافع مدتها دور هم می نشینند و بر سر گرفتن جان یک انسان بحث و مشورت و تبادل نظر میکنند و بالاخره در کمال خونسردی به این نتیجه می رسند که انسانی را باید کشت در واقع به همراه حکم اعدام، حکم بی ارزش بودن حیات و حرمت زندگی را هم صادر میکنند. اگر دولت میتواند بکشد، هر فرد دیگری هم میتواند. اینکه قاضی یا هیات ژوری از نظر قانونی حق دارند حکم اعدام صادر کنند و اعضای جامعه حق ندارند فرق ماهوی در مساله ایجاد نمیکند. این صرفاً یک تفاوت حقوقی و قراردادی است. با برسمیت شناسی اعدام، نفس قتل مجاز شمرده شده و قبح و توحشی که در این آدمکشی دولتی هست پوشانده شده است. در چنین جامعه ای قتل و نابودی انسانها به شیوه های دیگر هم سهل تر صورت میگیرد. به همه این دلایل است که ما اعدام را در هر شرایطی یک جنایت میدانیم و من فکر میکنم اکثر مردم ایران نیز در این مورد با حزب ما هم نظر هستند.

اما در مورد جمهوری اسلامی مساله بسیار فجیع تر و وحشیانه تر از دیگر جوامع است. جمهوری اسلامی حکومتی است که با اعدام خود را سر پا نگهداشته است. در سیستم قضائی جمهوری اسلامی رسماً و قانوناً بیگناهان اعدام میشوند. این اعدامها حتی بر مبنای معیارهای جوامعی که در آنها حکم اعدام مجاز است نیز یک جنایت تمام عیار محسوب میشود. اگر یک صدم این توحشی که تحت عنوان قوانین قصاص و مفسد فی الارض و دادگاه و محاکمات شرعی و قضاوت جانپانی مانند قاضی مرتضوی در جامعه جریان دارد هر جای دیگر اتفاق میافتاد با شدیدترین اعتراضات حتی از جانب موافقین حکم اعدام روبرو میشد. جمهوری اسلامی مصداق کامل و بارز این حقیقت است که اعدام قتل عمد دولتی است. آنچه «خوبان» همه دارند این حکومت به تنهایی دارد! وقتی سنگسار و اعدامی در ایران صورت میگیرد از نظر انسانی، از نظر حقوقی و قضائی، و از نظر سیاسی یک جنایت مدهش اتفاق افتاده است. و سراسر تاریخ این حکومت مشحون از چنین جنایاتی است.

حکم اعدام باید لغو شود و نباید در هیچ شرایطی مجاز شمرده شود. امروز اعدام در بسیاری از کشورهای اروپائی لغو شده است و در ایران نیز میتواند و باید لغو شود. اما روشن است که در ایران مبارزه

برای لغو اعدام مبارزه ای مستقیماً سیاسی و بلاواسطه علیه رژیم جانی حاکم است. همانطور که اشاره کردم این حکومت با اعدام و سنگسار و قصاص خود را سر پا نگاهداشته است و لذا مبارزه علیه اعدام یک تعرض سیاسی موثر به موجودیت کل این حکومت خواهد بود. از اینرو برای جنبش سرنگونی و برای توده مردمی که برای بزیر کشیدن این حکومت لحظه شماری میکنند مبارزه علیه اعدام یک عرصه مهم و تعیین کننده است. حزب ما مدتهاست پرچم این مبارزه را برافراشته است.

چگونه تئوری به نیروی مادی تبدیل میشود؟

منصور حکمت: در حزب ما و در اندیشه ما یک چیزی جا افتاده و آن اینکه تئوری ترشح طبقات نیست. سیاست ترشح طبیعی طبقات نیست. اینطور نیست که از طبقه بورژوا خودبخودی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم بیرون می‌آید و از کارگر بطور خودبخودی سوسیالیسم بیرون بیاید. بلکه طبقات اجتماعی با سیستمهای فکری و دیدگاههایی مواجه میشوند که محصول پروسه مبارزه طبقاتی هستند، ولی در بعد عقاید اجتماعی با هم مقابل قرار میگیرند، تزه‌های مختلفی به جامعه ارائه میشود و طبقات اجتماعی به اینها دست میبرند. در نتیجه رابطه‌ای که بین اوضاع اجتماعی و تئوری سوسیالیستی در ذهن ما است این است که اگر ما یک تئوری داریم که این تئوری با نیازهای این طبقه در این دوره خاص خوانایی دارد، این تئوری در مدت کوتاهی میتواند توده‌گیر بشود.

تئوری از طریق آموزش توده‌گیر نمیشود. یکی از ارکان هویتی ما این است که تئوری از طریق سیاسی توده‌گیر میشود. اگر شما تئوری، دیدگاهها و آرمانهایی که دارید به یک انتخاب سیاسی تبدیل کنید، لحظه‌ای که طبقات احتیاج دارند به اینکه این انتخاب را صورت بدهند، شما را آنجا بینند، آنوقت تبدیل میشود به یک نیروی توده‌ای. آنوقت تئوری مادی میشود.

این درک قدیمی و سنتی چپها که گویا مارکسیسم از طریق آموزش به درون طبقه کارگر میرود، جزئی از تفکر ما نیست. مارکسیسم از طریق آموزش در طبقه کارگر نمیرود. مارکسیسم از طریق انتخاب طبقه کارگر به درون طبقه کارگر میرود. مارکسیسم هم اگر یکی از آپشنها و یکی از انتخابهای اجتماعی باشد، آن موقع که طبقه کارگر بین لیبرالیسم و ناسیونالیسم، رفرمیسم و مارکسیسم و کمونیسم کارگری انتخابهای سیاسی داشته باشد، ناگهان آن پرچم بلند میشود. بلشویکها نه فرصتش را داشتند، نه رادیو و تلویزیونش را داشتند و نه مدرسه‌اش را داشتند که طبقه کارگر روسیه هفتاد میلیونی آن موقع را در مکتب بلشویسم آموزش بدهند و حتی در تمام روسیه امکان این که یک جلسه اینطوری بگیرند نبود.

طبقه کارگر روسیه بلشویسم را بر مبنای موضعش در قبال جنگ امپریالیستی و پاسخش به مسأله معاش خودش در سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ انتخاب کرد. در نتیجه رابطه‌ای که ما بین خودمان و جامعه برقرار میکنیم، جایگاهی که برای تئوری کمونیسم قائلیم و رابطه‌ای که بین تئوری مارکسیسم با طبقه برقرار میکنیم، رابطه‌ای باز آگاهانه و انتخاب سیاسی است. نه یک رابطه تزریق فکری، مذهبی و مؤمن ایجاد کردن به مارکسیسم. ما قصد ایجاد ایمان مارکسیستی در توده‌های وسیع را نداریم. ما میخواهیم جنبش کمونیسم کارگری را مثل یک جنبش جلوی جامعه بگذاریم و درست در آن لحظه‌ای که پراتیک اجتماعی و سیاسی مطرح میشود مطمئن هستیم که یک بخش وسیعی از کارگران این را انتخاب میکنند. در نتیجه اینجا هم نقش سیاست و جدال و جدل برای توده‌گیر شدن تئوری و نظریه برای ما تعیین کننده است.

به هر حال تئوری برای ما یک سری "احکام حقیقی" و به اصطلاح یک سری "احکام علمی" که ارائه میکنید و افراد انسانی با "خردشان" به صحت آن پی میبرند و از آن بعد برای ابد مارکسیست میشوند، نیست. تئوری قرار است از معضل اجتماعی راهگشایی بکند. بنابراین باید خودش را به برنامه عمل تبدیل کند. آن برنامه عمل توسط جنبشهایی که آن تئوری را مبنی قرار داده‌اند به جلوی جامعه میرود. جامعه در یک تلاقی سیاسی، در یک تلاقی طبقاتی جدی، آن تئوریها را انتخاب میکند.

اگر در سال ۱۳۵۷ کمونیسم کارگری یک واقعیت سیاسی معتبر، به اندازه جبهه ملی، به اندازه ناسیونالیسم، یا به اندازه مذهب در جامعه ایران بود، اگر یک سنت سیاسی دایری بود که این برنامه و پرچمش بود، هیچوقت جامعه ایران به آن سمت نمیچرخید. برای اینکه یک بخش ۳۰ درصدی جامعه ایران میرفتند پشت این پرچم و در آن مملکت دعوا میشد. این جزو انتخاب های مردم نبود. با اینکه این تئوری بود، با اینکه این اندیشه بود، با اینکه این برنامه ها بود، این برنامه ها بعنوان آلترناتیو اجتماعی- سیاسی جلوی جامعه نبود.

در نتیجه در بحث رابطه بین عمل و تئوری، ما به مبارزه طبقاتی و به انتخابهای طبقاتی قائلیم. مارکسیسم برای ما یک دین نیست که داریم ترویجش میکنیم تا مؤمنین به آن زیاد بشوند. یا به ضرب شمشیر اشاعه بدهیم. مارکسیسم برای ما پرچم یک جنبش سیاسی است. این جنبش سیاسی را باید ساخت و گذاشت یک جای محکمی در جامعه که مبارزه طبقاتی از این جنبش سیاسی تأثیر بپذیرد و طبقه کارگر، یعنی طبقه ما، طبقه ای که این تئوریش و این جنبشش است، آن را به پرچم جنبش وسیع خود تبدیل کند. بنابراین در سیستم فکری ما، تئوری و بحث اندیشه به اعتبار خودش، ملهم از مبارزه طبقاتی و بعنوان بخشی از مبارزه طبقاتی میآید، ولی از مبارزه اجتماعی بیرون میروند...

مارکس به اعتبار مارکس بودنش مارکس است. مارکس از کارگرها دستور نگرفته که اینطور فکر کند. به دنبال تاریخ عقاید فلسفی در اروپای غربی و کلا غرب، از یونان تا امروز مارکسیسم وجود دارد. تحت تأثیر مبارزه طبقاتی وجود دارد، ولی مبارزه طبقه بخودی خود مارکس را بیرون نمیدهد. بالأخره شما باید تاریخ اندیشه را دنبال کنید.

ولی مارکسیسم بعنوان یک جنبش سیاسی میتواند پیروز بشود، نه بعنوان یک مذهب، نه بعنوان مجموعه ای از احکام خردمندانه. بعنوان یک جنبش سیاسی که برود جلوی دست جامعه و جامعه بتواند آن را انتخاب کند. بنابراین آن رگه پراتیکی کمونیسم کارگری اینجا هم هست و خیلی برجسته میشود. برای اینکه وظیفه ما این نیست که تاریخ را توضیح بدهیم و جامعه را توضیح بدهیم و مردم بیایند به حقانیت این حرف ما برسند. هر چقدر هم حقانیت داشته باشد مفت نمیآرزد مگر اینکه تبدیل بشود به جنبش سیاسی ای که میتواند بعنوان یک پرچم در مبارزه طبقاتی دست گرفته شود. از آن طریق این تئوری توده ای میشود و از آن طریق در تاریخ و سرنوشت بشر تأثیر میگذارد.

آدرس و شماره های تماس با حزب

تلفن تماس : 00447779898968

ایمیل: committee.sazmandeh.wpi@gmail.com

تماس از طریق واتس آپ، وایبر، تلگرام، و... 00447435562462

تماس با سازمان جوانان حزب کمونیست کارگری ایران:

وایبر، تلگرام، لاین، واتس آپ با شماره 0046739681438 هست.

ایمیل: javanan.tamas@gmail.com

سایت ها:

<http://www.wpiran.org/>سایت حزب کمونیست کارگری ایران:

<https://www.facebook.com/wpiran>صفحه حزب در فیس بوک:

<http://www.sazmandeh-wpi.com/>سایت کمیته سازمانده:

<http://www.cyoiran.com/>سایت سازمان جوانان حزب:

<http://www.iskraa.net/>سایت کمیته کردستان :

<http://sahand-azadi.com/>سایت کمیته آذربایجان :

برای آشنائی بیشتر با مبانی کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری
میتوانید همچنین به سایت آرشیو آثار منصور حکمت مراجعه کنید:

<http://hekmat.public-archive.net/>



انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران

آگوست ۲۰۱۶ - تیر ۱۳۹۵